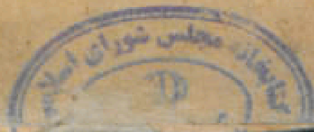
بسم الله الرحمن الرحيم

یعنی نگاه داشتن تن درستی و دیگر تقدمة المعرفة یعنی شناختن
احوال که بر بیمار پدید آید و بدان احوال درازی و کوتاهی بیماری
و امیدواری و نومیدی از بیمار معلوم گردد بدین سبب این کتاب
دو بخش کرده آمد بتوفیق الله و عونه فهرست هر دو قسم در مقالات
و فصول و ابواب او القسم الاول فی العلمی دو مقالت نخستین اندر
تدبیر حفظ صحت و این شانزده باب است الباب الاول در تدبیر هوا
٢ اندر تدبیر فصلهای سال ٣ اندر تدبیر شهر و مسکن ٤ اندر تدبیر جامه
پوشیدن ٥ اندر تدبیر غذا ٦ اندر تدبیر آب ٧ اندر تدبیر شراب
٨ اندر تدبیر خواب و بیداری ٩ اندر حرکت و سکون ١٠ اندر تدبیر
استفراغ به داروی مسهل ١١ اندر تدبیر استفراغ به داروی قی ١٢
اندر تدبیر [illegible] حجامت ١٣ اندر تدبیر استفراغ های دیگر ١٤ اندر
تدبیر اعراض نفسانی ١٥ اندر تدبیر پیران ١٦ اندر تدبیر مسافران
مقالت ٢ اندر تقدمة المعرفة هفت باب است اول اندر شناختن
... شناختن نبض ٣ اندر شناختن بحران ٤ اندر شناختن
نشانهای سلامت و امیدواری ٥ اندر شناختن نشانهای علت



دیگر زایل شود ۶ اندر حالی که اندر تن مردم پدید آید و آن نشان
بیماری بود که خواهد بود ۷ اندر شناختن وقت مرگ اندر بیماریها
و نوبتها القسم الثانی فی العملی هفت مقالات است مقالت دوم
اندر اشارت کردن بعلاج اندامها از سر تا پای هژده باب است باب اول
اندر بیماریهای سر و بیماریهای دماغی ۲ اندر بیماریهای چشم ۳ اندر
بیماریهای گوش ۴ اندر بیماریهای بینی ۵ اندر بیماریهای دهن و
زبان و دندان و حنجره و حلق ۶ اندر زکام و نزله و سرفه و شوصه و ذات
الریه و ذات الجنب و ضیق النفس ۷ اندر بیماریهای دل ۸ اندر
بیماریهای معده ۹ اندر انواع اسهال ۱۰ اندر انواع قولنج و غیر آن
۱۱ اندر بیماریهای مقعد ۱۲ اندر بیماریهای جگر ۱۳ اندر بیماریهای سپرز
۱۴ اندر انواع یرقان ۱۵ اندر انواع نقرس و [illegible] و دوالی
و داء الفیل ۱۶ اندر بیماری گرده و مثانه و خصیه و ذکر ۱۷ اندر
اوجاع مفاصل مقالت سیم اندر تبها و آبله و حصبه و مانند آن مقالت
چهارم اندر آماسها و ریشها و جراحتها مقالت پنجم اندر [illegible]
استخوان و شکستگی و بیرون آمدن بندها از جای خویش مقالت ششم

اندر تدبیر زینت مقالت هفتم اندر علاج زهرها و اینجا کتاب ختم شد
و این مختصر در دو مجلد نهاده آمد بر قطع مطول تا پیوسته او را در موزه
توان داشتن بدین سبب این مختصر را خفی علائی نام کرده آمد و از
ایزد تعالی توفیق تمام کردن این مقصود خواسته شد انه ولی ذلک
والمعین فیه باب اول از مقالت اول از قسم اول اندر
تدبیر هوا بباید دانست که اسباب تن درستی و بیماری شش نوع است
و طبیبان این را اسباب الستة گویند و آن هوا است و حرکت و سکون
و خواب و بیداری و طعام و شراب و استفراغ و احتقان و اعراض
نفسانی و اندر تدبیر حفظ صحت تدبیر این سببها واجب است از بهر آنک
هرگاه که این سببها چنان باشد که باید و چندانک باید و آن وقت
باید که سبب تن درستی باشد و هرگاه که برخلاف این باشد سبب بیماری
گردد و از این سببها هیچ سببی نیست بمردم نزدیکتر و با او ملازم تر و تن او
بدان محتاج تر از هوا از بهر آنک قوام همه تن به قوتهاست طبیعی و حیوانی
و نفسانی و این قوتها کار خویشتن توانند کرد مگر بمیانجی روح و مادهٔ
روح هوا است که مردم از او بنفس می خواهند کرد و بدین سبب از

همه چیزها که بیرون تن حیوانست هواست که بدو نزدیکتر است
و باندرون و بیرون او رسیده تر است و اگرچه هوا گرم و تر است
و این هوا که نزدیک ماست بقیاس با مزاج روح و حرارت
غریزی ما سرد است و این هوا که بدم زدن ما بحرارت غریزی
و با روح بیامیزد گرم شود و بسوزد و هوا که بدم زدن دیگر از
روح جدا نشود مزاج روح از اعتدال بگردد و هرگاه که بدم
زدن دیگر از روح جدا کرده شود و هوای تازه اندر آید مدد روح
کرده شود و راحتی از آن هوای تازه بروح رسد بدین سبب روح را از
هوای تازه منفعتی عظیم است و دلیل بر آنکه این هوا که نزدیک ماست
بقیاس با مزاج روح سرد است آنست که در گرمای گرم هوا را جنبانی
خنکی هوا بیابی از بهر آنکه این هوا که مماس پوست ماست و ساکن است
اندر مدت سکون از پوست ما حرارتی یافته است و کیفیت آن همچون کیفیت
پوست ما گشته و حس لمس را از چیزی که مانند او باشد خبر نباشد و هرگاه
که هوا را بجنبانی آن هوا که مماس پوست ماست دور شود و هوای تازه
مماس گردد پوست ما از کیفیت هوای تازه خبر یابد و اگرچه هوا گرم و

تراست

تر است و این هوا که نزدیک ماست هوای محض نیست لیکن با بخارها
و دودها و غیر آن آمیخته است و از هر چیزی اثری پذیرفته و همچنین
در هر فصلی از فصلهای سال از طبع خویش بگردد و طبع آن فصل گیرد
و بهتر آن باشد که هر فصلی بطبع خاصه خویش باشد و هرگاه که فصلهای
سال از طبع خاصه خود بگردد سبب بیماریها گردد و بهترین هواها
باشد که از بخار دریا و دیگر آبها و بخار مرغزارها و بیشها و نباتها
و درختان بد چون بید انجیر و انجیر و گوز و بخار پالیز و تره که در
کرنب و باقلی و سیر و جرجیر باشد و از بوی آهک و گلخن و عفونتها
دور باشد و در میان درختان انبوه و دیوارهای بلند نباشد
و از جانب شمال گشاده باشد و زمین افراشته و در تابستان
غبارناک نباشد و زمستان نمناک نباشد و حرکاتش معتدل
باشد و هوای گرم تن را لاغر کند و روی زرد کند و تشنگی آرد و
دل را گرم کند و قوتها را ضعیف کند و در رطوبتها فزونی عفونت
پدید آید و مردم سرد مزاج را و خداوند بیماریهای سرد را سود دارد
و رطوبتها را تحلیل کند و مسام بگشاید و هوای سرد در بیشتر حالها

[illegible]

مردم تن درست را سود دارد و ماده‌ها را غلیظ کند و فربه گرداند
بدین سبب اما سها و جراحتها کمتر باشد لکن زکام و نزله بسیار افتد
و مسام بسته شود و سینه درشت گرداند و هوای تر مردم لاغر را سود دارد
و پوست نرم کند و هوای خشک بضد این باشد و هوای غلیظ هوای
باشد که در وی ستارگان خرد در شب بدید نباشد و دم زدن در
وی بس خوش نباشد و دم زدن در وی بس خوش نباشد و هوای
نمناک زیان کارتر از هوای غلیظ باشد و هوای خانه گران‌تر
از هوای صحرا باشد و هرگاه که هوا بد باشد و بخارهای بد با وی
بیامیزد آن وقت هوای خانه بهتر از هوای صحرا باشد و هرگاه که هوا
بد باشد و وبا تولد کند بخار عود و عنبر و کندر و مصطکی و صندل
و سعد و لادن و قسط و چوب سرو و چوب گز و بادام تلخ سود دارد
و اصلاح هوا باشد و سرکه در خانه و حوالی پراگندن سود دارد
خاصه اگر انگشت در وی حل کرده باشند **باب دویم**
در تدبیر فصلهای سال اما اندر فصل بهار ماده‌ها که در تن در زمستان
گرد آمده باشد و قصد پیش از آن که بحرارت تابستان گداخته و منبسط

کرده

کرده کم باید کرد بدو وجه یکی آنکه طعام کمتر و لطیف‌تر خورد و معده را
از طعام لطیف نیز پر نکند و هر بامداد پیش از طعام اندکی ریاضت
باید کرد و از طعامهای گرم و تر چون رشته و تتماج و گوشت بسیار
و از شراب و از طعامهای تلخ و شور پرهیز کند **وجه دوم** آنکه استفراغ
کند تا ماده کمتر شود و اولیتر استفراغ اندر فصل بهار استفراغ خون
باشد و اندر فصل تابستان ریاضت و تقلیل طعام و شراب و جماع
کمتر باید و آسودگی باید گزید و شربت و غذا باید که میل بخنکی دارد
و کسی که قی تواند کرد قی باید کرد چند بار و مسهل قوی نشاید
خورد و آب میوه‌ها و آب لبلاب و آب خیار چنبر و شراب گل و شراب
بنفشه و سفوف بنفشه کفایت کند **صفت سفوف بنفشه** بگیرند بنفشه
خشک مقدار هفت درم سنگ و بادام ده درم سنگ کشنیز خشک بکوبند و بیزند
و با همچندان شکر سوده بیامیزند و با آب سرد بخورند و فصل
تابستان پر از او خداوندان مزاج سرد را و بیماریهای سرد
را سود دارد و در فصل خزان از گوشت صید و گوشت قدید و از
جماع و از هر چه خشکی فزاید دور باید بود و شبها به امتلاء معده

نشاید خفت و جایگاه خنک نشاید خفت و از گرما و نیم روز خنکی بامداد خود را
نگاه باید داشت و اندر آب سرد نشاید آمد و در آخر فصل استفراغ
کردن بداروی مسهل صواب باشد و قی نباید کرد و شراب کمتر ممزوج
باید کرد و اندر فصل زمستان ریاضت بسیارتر و غذا تمامتر باید و اگر
زمستان طبع زمستانی ندارد غذا باندازه باید خورد و در ریاضت پیشتر علی الجمله
در زمستان اسفیدباها و قلیهٔ خشک و کباب و مانند این همه با دارچینی و
کرویا و غیر آن و از طعامها که تری فزاید پرهیز باید کرد و شراب صرف
باید خورد هر که اندر زمستان زودتر تبه [بیمار شود] استفراغ باید کرد و از بهر آنکه
تا سبب قوی نباشد اندر زمستان عارضه بدید نیاید و استفراغ اندر
زمستان باسهال صوابتر از آنکه بقی

باب سیم

اندر تدبیر شهر و مسکن هر مسکنی که افراشته‌تر و هوا و نسیم آن خنکتر و خوشتر
و دم زدن در هوای آن آسانتر و هر مسکنی که نشیب‌تر و هوای آن
گرمتر و گرفته‌تر و بخارهای آن بدتر و دم زدن اندر وی ناخوشتر و
هر مسکنی که از یک جانب آن کوه باشد و از یک جانب دریا هوای
آن تر باشد و بارانها بسیار باشد پس اگر زمین آن خشک باشد و کوه

آن

آن سنگی باشد مضرت آن کمتر باشد و اگر کوه گل و زمین نرم باشد
تری آن زیانکارتر باشد و اگر مزاج ولایت گرم باشد عفونتها
و بیماری عفونی بسیار افتد خاصه اگر مسکن اندر نشیب باشد و اگر بالای
حالها جانب شمال بسته باشد و دریا از جانب جنوب باشد و با
و بیماری اندر آن شهر بسیار افتد و مسکنی که اندر میان شهر و معدن
گوگرد و مانند این باشد هوای همه از اعتدال دور باشد و مسکنهای
بیابانی درشت و با خشکی باشد و مسکن دریا تر باشد و بخارناک
و مسکن کوه خاصه اگر کوه متقابل مشرق بود هوای آن درشت باشد
و مردم قوی و درازعمر باشد و درشت سخن و مسکنی که زمین آن
گل بود و پاکیزه باشد و کوه و دریا از وی دور باشد هوای
آن خوش باشد و معتدل و مسکنی که اندر میان بطایح و در میان
بیشه باشد بد بود خاصه اگر حشرات آبی و غیر آن بسیار تولد کند
و مسکنی که بساحل دریا باشد هوای آن درشت‌تر بود از بهر آنکه
دریا عفونت نپذیرد و اگر بنهاد شهر بد افتاده باشد کسی خواهد که
خانه و مسکن خویش را بر نهاد نیک بنهد و این چنان باشد که خانه

بلند کند و همه خانها که دروی باشد روی سوی مشرق کند و کم زشمال
دروی کشاده کند و چنان سازد که شعاع آفتاب در بیشترین خانها
افتد و سقف بلند کند و دریچها فراخ کند باب چهارم
اندر تدبیر جامه پوشیدن اما هر جامه که مردم پوشند نخست جامه
از تن مردم گرم شود پس مردم را گرم کند و جامه گرم جامه را گویند
که مردم را گرمی بسیار تواند داد زان دهد که از تن وی گرمی پذیرد
چون جامه پشمین و پوستین اما جامه خنک جامه را گویند که گرمی از
تن مردم بسیار تر از ان پذیرد که مردم را گرم کند چون جامه کتان
و جامه پنبه میان این دو ان بود و ابریشم از کتان گرم تر است
و از پنبه خنک تر و جامه نرم خاصه آنچه خل و زیبر دارد تن را نرم
دارد و جامه زمستان ان باشد و آنچه تن را زبر گیرد چون کتان
و آنچه مصقل کار زر دارد و جامه تابستان آن باشد و جامه درشت
تن را لاغر دارد و پوست را سخت کند و جامه نرم ضد این باشد
و سمور و روباه و موی بزی پشت را گرم کند و پوست بره نیز گرم باشد
و حرارت سنجاب کمتر از حرارت بره و روباه باشد و قاقم سنجاب نزد
یکت

وحواصل کمتر از هر دو باشد و هم چه جامه بهاری و خزانیست باب
پنجم اندر معرفت غذا غذای نیک چیزی باشد که در وی هیچ دارو معنی
نباشد چون تره و میوه و هر چه ازین نوع باشد اعنی هر چه لزین
نوع تره و میوه باشد آنرا غذای دوای گویند و این نوع چیزها
بسبیل علاج نباید خورد از بهر آنک هر چه لطیف کنده است چون
را بسوزاند و صفرا زیادت کند و هر چه غلیظ است تری و بلغم
فزاید لیکن غذای که نیک سازگار و پاکیزه باشد آن گندم است بارسیده
و گوشت گوسفند بره و بجه تن درست و آسوده و شیر بنها که در
مزاج هر شخص باشد و بهتر و مانند تر میوه بغذا انگ انگوریست و انجیر
که تمام رسیده باشد اما انگور بارسیدگی باید که چند روز آونگ کرده
باشند و آنجا که خرما عادتست رطب و هرگاه که از غذای نیک
در تن فضله پدید آید زود استفراغ باید کرد بطریقی که سهل تر باشد
و عادت دارند و هرگاه که از غذاهای دوای چیزی خورده
شود بر عقب آن چیزی ضد آن باید خورد تا مضرت آن باز دارد
چنانک اگر خیار خورد و کدو و کوک و مانند آن و از مضرت آن

تر پسند مقداری سیر و گندنا و نعنع با آن یا بر عقب آن بخورند و اگر
طعام غلیظ خورده شود و سده تولد کند چون هریسه و پاچه و نان فطیر
و حلوای نشاسته چیزی سده گشاینده و لطیف کننده با آن بکار برد
چون انکامه و کبر بسرکه و پیاز بسرکه و ترب بسرکه و چغندر ریخته و بخردل
خوش کرده و دیگر روز سکنجبین خورند و طعام اندک خورند و اگر
چیزهای تلخ و شور خورده شود بر عقب آن تره و تنه خورند چون خیار
و کدو و مانند آن و تره چیزی باشد که طعم قوی ندارد و در زمستان
گوشت بخنی و بوارد نباید خورد و اندر تابستان بوارد اولیتر و طعام
همیشه بر شهوت صادق باید خورد و اندر تابستان هرگاه که شهوت
صادق بدید آید طعام خوردن تاخیر نکند و چنان باید که چون دست از
طعام باز کرد هنوز اشتهاء طعام می باشد و پس از آن که طعام خورده
باشد حرکت برفق کند و اگر روزی چنان اتفاق افتد که بسیاری
خورده شود روز دیگر نباید خورد و ریاضت بسیار کردن یا گرسنگی
پس از آنک از خواب برخیزد و اندک گوارش معتدل موافق
مزاج باندکی شراب صرف باید خورد و اندر طعام خوردن تیز

نگاه

نگاه باید داشت

هرچه نازکتر و لطیف تر و آشامیدنی باشد نخست باید خورد مثلا نخست شوربا
باید خورد پس ثرید خوردن پس گوشت و از پس ریاضت و برنج
چیزهای نازک چون شیرماهی تازه و مانند آن شاید خورد از بهر
معده گرم شده باشد چیزی نازک در معده زود تباه شود و اخلاط
را تباه کند و کسی را که غذاها بدی گوارد بر آن اعتماد نباید کرد
از بهر آنکه بروزگار خلطهای بد تولد کند و بسیار شود و بسیار غذاها
باشد که اندر آن نوع مضرتی باشد و گروهی با آن خوی کرده باشند آن گروه
را آن غذا به از غذای باشد که در وی هیچ مضرتی نباشد و با آن خوی کرده
نباشند و بسیار کسان باشند که غذا اگرچه نیک باشد ایشان را از آن زیان
دارد آن کسان را از آن غذا پرهیز باید کرد و چند گونه طعام مختلف
اندر یک نوبت خوردن نخست بد باشد و مدت دراز اندر یک نوع
طعام بردن بد باشد از بهر آنکه لقمه هضم پیشین پذیرد و لقمه
باز پسین از آن دور افتد و هضم ناهموار شود و بهترین نوبتها
اندر طعام خوردن آنست که اندر دو روز سه بار طعام خورند
یک روز بامداد و شبانگاه و دیگر روز نماز پیشین و هرکه اندر یک

روز دو بار طعام خوردن عادت دارد اگر بازار ضعیف شود
و کسلانی و امتلا تولد کند کسی را که معده گرم باشد بهتر آن باشد
که بامداد چند لقمه نان با شراب غوره یا شراب انار یا شراب لیمو
یا شراب آلو یا مانند آن چیزی بخورد پس بریاضت و حرکت مشغول
شود و طعام باید که پراکنده خورد اندک اندک و چون مردم را گرسنه
شود صفرا اندر معده بسیار گردد و چون طعام خورد طعام اندر معده
او تباه شود و هر گاه که چنین تباه شدن پیدا بود و طبع را نرم باید
کرد و معده از آن پاک کردن بآب گرم یا شراب آلو یا بجای آن
چیزی دهد که از پس طعام بخواهد خفت لختی بباید رفت باهستگی
تا طعام از فم معده فرو رود پس بخسبد و هر که اندر تن درستی چون طعام
خورد گرم شود و تن را چندان طعام که کفایت او باشد سبک باید
خورد بتفاریق باید خورد و هر که ریاضت کم کند و مردم پیر را قوت
هاضمه ضعیف باشد طعام کمتر و لطیف تر باید خورد و از جرم گوشت
دست کشیده باید داشت بمرتبهٔ قناعت باید کرد و خداوند صفرا را
غذای سرد و تر باید خورد چون کشک جو و قلیهٔ کدو و قلیهٔ خیار و ماش

مزه

بقشر با کدو و کوک و آباهای ترش چون غوره و آلوبا و ریوبا و دوغبا
وزیرهبا و غذاهای خداوندان سودا را باید که میل بتری دارد
اندک مایه گرم باشد چون رشته و اسفیدباها و شوربا بگوشت فربه
بره و خایهٔ مرغ نیم برشته و مرغ فربه و جوجه و مرطوب را غذاء لطیف
و گرم باید خورد چون آب نخود و اسفیدباها خاصه بگوشت گنجشک
و کبک و تذرو و گوشت آهو و بط فربه و نیز ابل و دارچینی باشد و زیره
و کرویا و سعتر و مرطوب را سود دارد خاصه قلیهٔ انکامه سبعتر
و اندک سیر و گوز مغز و قلیهٔ خشک از سرخی گوشت که سپیدی
از وی جدا کرده باشند و بروغن گوز بریان کرده یا بروغن
زیت در روغن مغز زردآلو و غذاء لطیف در تن درستی بهتر نگاه
دارد فضول از آن کمتر فزاید و غذاهای غلیظ قوت بیش دهد
و هر که غذای از بهر قوت خورد بر گرسنگی صادق باید خورد و کمتر
باید خورد تا نیک هضم پذیرد و قوت فزاید و غذاهای خشک چون
کاورس و عدس و گوشت نمک سود شهوت طعام ببرد و لون بشره را تیره کند
و طبع خشک دارد و غذاهای چرب کسلانی آرد و شهوة طعامها ببرد و

پس دوستی و کسلانی آرد و ترشها اعراض پیری آرد و
غذاها شور و تیز چشم را زیان دارد و مضرت ناگواریدن
نان بیشتر از مضرت ناگواریدن گوشت باشد که تیین توقع سلامت
ناگواریدن نان کمتر از آن باشد که از ناگواریدن گوشت
و بسیار غذاهاست که اندر یک روز و اندر یک نوبت دو بهم نشاید
خورد چون دوغبا و عوزه با و هیچ دوا از پس آن ترشی و از پس
آلو و شفتالو و زردالو نشاید خورد و بیخ با چیزی که از سرکه
سازند نشاید خورد و سکباج و عوزه باج با ماهی شور و گوشت
نمک سود نشاید خورد و کبوتر بچه با سیر و پیاز و خردل همه باهم
نشاید خورد و گوشت نمک سود با سرکه و سیر نشاید پخت و گوشت مرغ بجرا
نشاید پخت و از پس هیچ میوه تر آب یخ نشاید خورد و انگبین و
خربزه از پس یکدیگر نشاید خورد و از بسیار خوردن پیاز کلف
و سر گشتن تولد کند و شیر و شراب اندر یک روز خوردن نقرس آرد
و از پس فصد و حجامت چیزهای شور خوردن گر و بهق و سرکه اندر چیزی
که از پس و از وی ارزیر باشد نشاید داشت و روغن و شیر اندر

خور

آنسا نحف اکبری

که سبب فصد تباهی خون باشد تا رنگ و قوام آن نگردد نباید بست
مگر که اثر ضعف پدید آید و هرگاه که سبب فصد بسیاری خون باشد
تا قوت بیرون آمدن خون کمتر نشود نباید بست مگر اثر ضعف پدید آید
و هرگاه که سبب فصد اماسی باشد تا رنگ خون نگردد نباید بست
شرح و بقراط بدین سبب می گوید که اندر شوخه رگ باسلیق باید زد تا رنگ
خون بگردد و نباید بست مگر بدو سبب یکی آنک ضعف پدید آید دوم
آنک اماس قوی باشد و رنگ خون دیر بگردد و بیم باشد که ضعف
پدید آید از بهر آنک اماس گرم و بزرگ گذرها خون بسته باشد
و خون را اندر آن موضع باز داشته و بدشخواری بیرون آید
و محرور و لاغر را که در معده صفرا تولد کند و کسی را که مسام گشاده باشد
و کسی را که فم معده تیز ضعیف باشد و کسی را که حس فم معده قوی باشد
از غشی نگاه باید داشت طبیب باید که دست بر نبض دارد تا چون اثر
تغیر خون پدید آید در حال ببندد و در حال خون آمدن غشی کمتر افتد
بیشترین پس از آن افتد که رگ بسته باشد و قی کردن پیش از فصد غشی
باز دارد خاصه کسی را که در معده او صفرا تولد کند و فم معده او ضعیف

باشد و اگر اندر حال غشی قی افتد غشی زایل شود و قوت باز آید
و تن پر نگاه داشتن از غشی آنست که پیش از فصد اندکی شراب انار
دهند یا شراب سیب ترش یا شراب آبی ترش یا شراب غوره یا مانند آن
چیزی دهند و در پیش از فصد شراب پودینه یا نعنع یا جلاب با او قی
درد یخنه و مقصود یا نشسته یا خفته فصد کنند و هم بر آن شکل باشد
تا خون چندانک باید بیرون کنند یا کمتر از قدر حاجت و هیچ حال
اسراف نکنند و از پس فصد ماء اللحم دهند و فصاد باید که نافه مشک
و آلتی که بدان قی تواند افکندن چون پر مرغ و مانند آن حاضر دارد
تا اگر غشی افتد در حال پر مرغ فرو کند و قی افکند و مشک ببویاند
و دو دانگ مشک اندر جلاب یا اندر آب انار حل کند و بحلق اندر چکاند
و کسی را که تب بود اندر میان روز نوبت تب رگ نشاید زد و کسی را
درد صعب باشد رگ نشاید زد نخست درد ساکن باید کرد پس رگ زد
از بهر آنک درد اخلاط را بسوی خویش کشد و رگ زدن خلط را بسوی
بیرون کشد منازعت میان این دو کشیدن پدید آید اضطراب و شوریدن
و ضعف تولد کند و اندر تابستان رگ روزی باید زد که خوشتر بود

باشد

باشد و اندر ساعت نخستین از روز خاصه مردم محرور را و آن روز که
رگ زنند دیگر روز طعام کمتر خورد و لطیف تر و چیزی صفرا شکن
بباید و از پس قی و از پس اسهال و از پس جماع و از پس گرمابه و رنج و از پس
ناگواریدن طعام و از پس هیضه و از پس هیچ کاری که تن را گرم کند
یا بسبب آن تحلیل بسیار افتد و مسام گشاده شود رگ نشاید زد و اگر
ضرورت باشد میان این حالها و میان رگ زدن یک روز یا دو روز
کم نشاید هم پیش از رگ زدن و هم پس و از بعد رگ زدن آسودن
و باز غلطیدن صواب باشد لیکن نشاید خفتن از بهر آنک کسلانی و ضعف
آرد و باشد که احتلام افتد و ضعف آرد بر سر رگ رفاده بزرگ
نباید نهاد و هیچ عطر و لخلخه نباید مالید و اگر سر رگ گرم شود و بر جای
بباید گشاد و رفاده را بگلاب سرد تر کردن و باز بستن و مرطوب را
پیش از رگ زدن ریاضت معتدل باید کرد تا حرارت بر افروزد
و رطوبتها بگدازد اما رگها که بیشتر زنند قیفال است و اکحل و باسلیق
و ابطی و صافن و حبل الذراع و اسیلم و مابض و عرق النسا
و هر رگ را ازین منفعتی دیگر است اما فصد قیفال علتهای چشم

وبینی وکام وزبان ولب و دندان را سود دارد و فصد اکحل علتهاء همه
تن را سود دارد و باسلیق علتهاء جگر وسپرز و ذات الجنب و شوصه و درد
سپردن و زانو و ساق و قدم را سود دارد و اسیلیم دنبال باسلیق است
از دست راست و درد جگر را سود دارد و از دست چپ درد سپرز را
سود دارد و فصد اوندکرد وخارش را سود و حبل الذراع اندر بعضی دستها با
باسلیق است و اندر بعضی با اکحل امیخته است و بر زند الاعلی نهاده است نزدیک
خودة دست و اندر کتب می گوید منفعت ان همچون منفعت قیفال است
و قیفال پس برخلاف این واجب می کند همانا این خلاف است از سهو نسخان
افتاده است و فصد صافن خون را از بالا فرود آرد حیض بگشاید
و ریش و خارش ران و خایه و قضیب را سود دارد و مابض اندر زیر
زانوست بعضی طبیبان گفته اند شاخهاست و دنبال رگهاست که یک رگ گشته است
فصد ان درد احشاء و درد پشت را سود دارد و منفعت این فصد فرودن
از منفعت صافن است حیض بگشاید و درد مقعد و بواسیر و درد رحم را سود
دارد و فصد عرق النسا درد عرق النسا زایل کند و منافع دیگر بمنافع صافن
نزدیک است اما قیفال را با ریب باید زدن یا از پهنا و ربوده باید

زند

زند تا نیش اندر دیگر روی رگ بیرون نرود و بر که از زیر عصب و عضله
و غشا ر آن بر نیاید و اندر زیر اکحل عصبی است احتیاط باید کرد
و ربوده باید زد از بهر آنک بسیار باشد که اکحل اندر میان دو عصب
باشد و باسلیق را از بهر آنک در زیر او شریانی است و از موضع
تنگ تر باید برد و با وریب باید زد یا از پهنا یا از درازنا باید زد
و اگر از درازنا زنند باد کرده و باشد که از هر دو جانب او شریان باشد
و اگر از هر دو جانب او شریان بهم شد باید دست از ان رگ بباید داشت
و رگی دیگر باید جست و اندر رگها وقتها که باسلیق را ببندند باد کرد
و نشان وی آن باشد که بر رگ مانند عدس و نخود ناهموار پدید
آید نباید گشاد و باهستگی بمالیدن تا ناهمواری از وی شود
و دیگر باره ببستن و اگر دیگر باره باد کرد نباید گشادن و بمالیدن
و اگر هر بار که باد کرد دست از ان بباید داشت و باسلیق ابطا
باید زد و هر رگی دیگر که همچنین باد کرد نباید زد و باسلیق را او
آن باشد که پشت نیش زنند چنانک نیش حجامت زنند تا سلامت باشد
و باسلیق و ابطا را باید مالیدن و آب گرم بر ریختن بسیار پس بستن

وبند بزرک باید افکندن و دست معضود را باید داشت چنانک
زانو به بغل قایمه باشد و دیکر با بهام فرو باید برد و نیش از بالا
فرو باید برد و فصد اسیلم را ساعد به باید بست و باریک باید زد
یا از دراز او دست اندر آب کرم باید نهاد تا خون چند آنک باید
برود و رک صافن را از بالاء شتالنک بباید بست و کامی چند
بروند و کرده از پنبه در زیر پای نهند تا پای بر وی نشارد
تا رک پدید آید و ما از اصل رک دو شاخ برخاسته است از دو جانب
اندر میان هر دو است اصل را باید زد و ما بعض را ساق بباید
و چند کام بباید رفت و چند بار فرو باید نشست و برخاست تا رک
پدید آید و عرق النسا را دستاری دراز بکیرند و یک سر در میان
معضود بندند و باقی بر ران و ساق ادمی بپیچند و می بندند سخت تا
نزدیک شتالنک چند بار فرو نشیند و برخیزد پس پای بر خشتی نهد
و فصاد بر پشت پای خنصر و بنصر رک را بجوید اکر یافت از خطا
ایمن باشد و اکر نیابد از پشت شتالنک از جانب وحشی بجوید و نشان
عرق النسا انست که بر وی چند کره باشد و از دراز نا باید زدن

اذنهی

از نهر آنک از دو جانب او عصب است و هر کاه که فصاد در او خطا افتد
و سر نیش بر غشاء عصبی باز آید اکر دست باشد یا پای اماه کیرد
و کزار تولد کند مهمتن بر وغن بنفشه یا بر وغن بادام چرب باید کرد
و آب کشنیز تر و صندل سرخ و سفید و شیاف مامیثا بر ا بپس ضماد کردن
اکر قوت بر جای باشد از دست دیکر رک باید زد یا رک صافن بباید
زد و اکر این خطا بر پا افتد از دست رک باید زدن یا رک صافن
جانب دیکر زد هم از ان جانب و اکر جراحت ریشم کند جراحت را فراخ تر باید کرد
و زفاد و بر باید نهاد چنانک ریم دفع شود و اکر خطا از ان کونه
تنک افتد که رک کشاده شود و خون اندر زیر پوست جمع شود و جایکاه
رک کبود شود تا آن اثر زایل نشود بدان دست هیچ کار سخت
نشاید کرد و هر کاه که کبودی کمتر می شود نشان سلامت باشد
و اکر کبود تر می شود تا سیاه شود از دست دیکر باید زد یا رک
صافن باید زد و ان ضماد که پیشتر یاد کرده آمده است بر نهادن
و هر کاه که نیش شریان باز آید در حال سر رک بباید کرفت
و دارویی که آنرا لازوق کویند بر نهادن و بستن محکم و د

ودست را بر بالش بزرگ نهادن و بازوی دست دیگر و پای که برابر
این دست مجروح است ببستن تا خون بدین دست مجروح میل نکند و اگر از
بستن رنج رسد باید گشادن و پس ببستن صفت لازروق بگیرند
دم الاخوین و عنزروت و شب یمانی و قلقطار و اقاقیا و جلنار
و صبر و کندر از هر یکی یک درسنگ صمغ عربی دو درسنگ همه را نیکو بکوبند
و بپزند و بسپیدهٔ خایهٔ مرغ برسرشند و آنرا باو بر خرگوش یا با
قنبجه یا با خانهٔ عنکبوت پاکیزه بر جراحت و گرد و اگر دان بزنند و
ببندند و ده روز نگشایند پس از ده روز برفق بگشایند و اگر خون
ساکن شده باشد باز ببندند و هرچند روزی می گشایند و می بندند
تا معلوم گردد که جراحت بسته و محکم شد و اندرین میان طبع
مضبوط نگاه دارند تا نرم نشود و باعتدال باشد و نشان رسیدن
جراحت شریان آنست که حرکت بر دن آمدن خون حرکت با
نظام باشد همچون حرکت نبض و در حال نبض ضعیف شدن گرد
و خون شریان رقیق تر باشد و اسقر باشد و اگر گوش بجراحت
نزدیک دارند از خون آواز بتوان شنید اما حجامت کودکان

وپیران

وپیران را بجای فصد باشد و بر هر عضوی که حجامت کنند آن عضو را پاک
کنند و با خون حجامت از گوهر روح چیزی کم نشود و با خون فصد بسیار
خارج شود و کودکان را تا از شیر باز نکنند بی ضرورتی سخت حجامت نباید
کرد از بهر آنکه ضعیف شوند و پیران ضعیف بمانند و پیرکان را
از شصت سال حجامت نشاید کرد از بهر آنکه ~~ضعیف شوند~~ و پیران
ضعف بمانند خستگی بر پوست ایشان غلبه کند و اولیتر آن باشد که روز
چهاردهم و پانزدهم از ماه فصد و حجامت نکنند و توقف کنند تا نور
ماه نقصان گیرد و این چون روز شانزدهم و هفدهم باشد از بهر آنکه
روز چهاردهم ممتلی باشد از نور و اخلاط اندر تن حرکت کرده باشد
و میل بجانب ظاهر کرده باشد و رگهای باریکی و شاخهای رگها پر شده
و اندرین وقت خون نیک و صافی پیش آید و خلط بد کمتر هرگاه که نور
ماه نقصان گیرد خون صافی باز گردد بدین گرد اخلاط که با خون حرکت
کرده باشد بسبب آن غلیظ تر باشد باز پس تر ماند و بدان روزی
که خون صافی باز گردد باز نتواند گشت بدین سبب خون حجامت اندر
نقصان نور ماه خلط بد پیش آید باب سیزدهم اندر

ادرار بول

تدبیر استفراغهای دیگر و آن هشت نوع است ادرار بول ۰
و عرق ۰ و مخاط که از بینی آید ۰ و لعاب که از دهن آید و بن زبان ۰
و جماع ۰ و استفراغ پستان ۰ و استفراغ بحقنه ۰ اما ادرار بول
باید دانست که هر طعامی که خورده شود و آنرا سه هضم است هضم نخستین
اندر معده است و هضم دوم اندر جگر است و هضم سیم اندر اندامها
و از هر هضمی چیزی بماند که قوت مغیره آنرا تمام نکرده باشد و اندر تدبیر
حفظ صحت تدبیر دفع آن واجب است و هر فضله را طریقی است که بدان
طریق دفع شود دفع فضله نخستین بقی باشد یا باسهال و تدبیر آن یاد کرده آمد
و دفع فضله دوم بادرار بول باشد از بهر آنکه این فضله اندر عروق
باشد و هر گاه که اندک باشد از بهر آنکه بداروی ادرار کنند دفع شود
و اگر بسیار تر باشد بدارو باید که آن فضله را اندر عروق از خون جدا
کند و باسهال دفع کند حاجت آید تدبیر اسهال گذشته است و تدبیر
ادرار بداروهای ادرار کننده اندر بخش عملی در علاج حبس بول یاد کرده آمد
اما منفعت ادرار بول که باندازه حاجت باشد بزرگ است درد بندها را
و درد پشت و گرانی و کسلانی و استسقا و بسیار بیماریها که از تری

باشد

علاج ادرار البول زعفران
و تخم کرفس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

١٤

باشد زایل کند و افراط کردن اندر آن بیم باشد که مثانه را ریش کند
و تشنگی و علت ذیابیطس و دق و گداختن تن تولد کند تدبیر ادرار
عرق باید دانست که عرق فضله هضم سیم است و طریق دفع آن
گذرهای باریک است و ناپیدا که آنرا مسام گویند بعضی از آن
فضله بخار است که از همه تن بتحلیل دفع شود و آنرا نتوان دید و بعضی
چرک است که بر پوست ماند و اندر گرمابه پاک کنند و بعضی عرق
است که هم بطریق مسام بیرون آید و از تدبیر حفظ صحت و اندر تدبیر
علاج بعضی بیماریها تدبیر عرق آوردن باید کردن و بدین سبب که گاه
بیماری عرق کند راحت یابد و هوای گرم چون هوای گرمابه و رفتن
و ریاضت اندر هوای تابستان عرق آرد از بهر آنکه ریاضت
اندرون تن گرم کند و فضله را بگدازد و هوای گرم آن فضله بیرون کشد
و داروهای لطیف کند ۰ نیز تن را گرم کند و عرق آرد لیکن اندر
تدبیر حفظ عرق آوردن بداروها زیان دارد و حرکت و ریاضت
کفایت کند از بهر آنکه ایمن نشاید بود که داروها که عرق آرد عرق
بسیار آرد و تن را خشک و لاغر کند و پوست را درشت کند و طبعها

و دیابیطس
ذیابیطس

اصلی را بگذارد و تحلیل کند و دق و ذبول تولد کند **تدبیر مخاط**
بباید دانست که مخاط از رطوبت غلیظ خیزد و علتهای که در سر بود
باستفراغ مخاط زایل گردد چون صرع و سکته و از بهر حفظ صحت مرطوب را
و کسانی را که اندر دماغ ایشان رطوبتها باشد تدبیر فرود آوردن باید
کرد و تدبیر آن غرغره است و عطسه و سر بخار سرکه و شراب که بر سنگها
گرم چکانند و مانند آن و بخار طبیخ بابونه و پودنه کوهی سودمند است
و خربق سپید و بلند و غرغره ها بباید نرم و بیز مد عطسه و مخاط بسیار فرود
آرد و این تدبیر پس از استفراغ بداروی مسهل بابد اروی تن باید
کرد که دماغ را و تن را همه پاک کرده باشد تا باقی بدین طریق دفع شود
تدبیر لعاب بباید دانست که لعاب آبی غلیظ است از کام و بن
زبان فرود آید و اندر آن بوقت حاجت دماغ را و چشم را و گوش را
و حلق را و نم معده را سود دارد از بهر حفظ صحت نگاه داشتن تدبیر لعاب
نگرفتن باید کرد خاصه اندر زمستان که رطوبتها بیشتر گردد و تدبیر
آن بعاقرقرحا یا ایارج و مانند آن باشد که لختی بخایند و بغرغره
کردن سرکه یا آب کامه یا ایارج فیقرا یا آب کامه با صعتر و خردل
سپندان

درغرغره

وغرغره اندر گرمابه باید یا اندر خانه گرم **تدبیر استفراغ بشیاف**
بباید دانست که فعل شیاف اندر استفراغ ضعیف است و جز
ماده را که به وی نزدیک باشد تواند آوردن اگرچه ترکیب آن داروها
قوی باشد و منفعت آن اندر درد پشت و کمرگاه و سرین و حوالی آن باشد
و از بهر شخص خوردی و بزرگی شیاف درخورد او باید و از بهر
مقصود بدارها باید ساخت که مقصود را لایق باشد مثلا از بهر
کسی که تب می آید محرورات از بنفشه و شکر و سقمونیا باید ساخت
و از بهر مرطوب و دردهای بلغمی از سکبینج و جاوشیر و مقل و اشق
و نمک هندی و شحم حنظل و زنجبیل و سورنجان و تخم کرفس و جندبید
ستر و قسط و زرنباد و عنزروت و برگ سداب و ماهی زهره
باید ساخت **تدبیر حقنه** بباید دانست که فعل حقنه قوی تر از
فعل شیاف است از بهر آنکه بمقدار بیشتر باشد و رونده باشد و گرم
و کسی را که مانعی باشد که او را بدان سبب داروی مسهل نتوان
داد چون ضعیفی معده و تولد غشیان بسبب دارو خوردن خاصه اگر
امعا ثقل را دفع نکند چنانکه باید و مقصود او از داروی مسهل تمام

نشود چنین اشخاص را هیچ علاجی چون حقنه نیست و کسی را که بر سر
زخمی افتاده باشد یا اندر دماغ آماسی یا آفتی باشد حقنه سخت
نافع باشد ماده را از دماغ فرود آرد و بخار بر سر نفرستد چون داروی
مسهل و داروی قی و حقنه کار باشد که تا معده بر آید و شش بن تا برد
باریک بر آید بدین سبب بر هیچ حال حقنه نباید کرد لیکن شربتی که معده
را قوت کند بباید داد تا از معده دارو را باز دارد و نگاه باید
کرد اگر حقنه از بهر درد کرده و کم کار کنند بیمار بتفا باز خسبد و سر
بر بالش نهد چنانک سینه او افراشته باشد و سرین او نیز بر بالا
افراشته باشد و میان پشت بر زمین باید و اگر از بهر درد ناف
می کنند بیمار بر زانو خسبد چنانک شکم آویخته باشد و سر و سینه بر بالش
افراشته باشد و بیمار خویشتن نگاه دارد تا در آن حال بیحال نگردد
و عطسه ندهد و فواق نیفتد و بباید دانست که اگر داروی حقنه
اندک باشد بموضع نرسد و اگر بسیار باشد سستی و نفخ و بیقراری
آرد و باشد که زحیر آرد و اگر سخت گرم باشد غشی و اسهال خون
آرد و اگر سخت سرد باشد باد کند و طبع اجابت نکند و اگر سخت

بریق

غلیظ

غلیظ باشد روده را آلوده کند و مثانه را زحمت کند و اگر سخت
رقیق باشد پس فعلی نکند اندرین صفتها معتدل باید نهاد مثقال
باشد و سبوس آب بجته و نطرون روده را از ثقل پاک کند و طبیخ
حقنه را با روغن زیت همین فعل کند و اندر حقنه خداوند درد معده
و درد اندامها و خداوند سپرز و خداوند سده و قولنج صعب از
قنطوریون باریک چاره نیست و حلبه و زیره و نفرا سنید و تخم
سداب سخت نافع باشد در بعضی حقنی از آنکا مه چاره نباشد و بسیار
باشد که سرگین کبوتر و فرفیون و حب بیدانستر مقدار دو درمسنگ
در افکنند و از بهر درد سر و تشنج و غشی و مالیخولیا و درد چشم و درد
گوش از شحم حنظل چاره نیست و اندر حقنه خداوند تب را عمل و بوره
نشاید کرد لیکن از لعاب اسپغول و از شکر و از طبیخ بنفشه
و گلاب باید کرد و از بهر تب محرقه روغن گل با آب نیم گرم بیامیزد
و حقنه کنند و از بهر سوزش روده و ریش روده از طبیخ خشخاش و روغن
گل کنند و اندر هیچ حقنه افیون و آب گشنیز نشاید کرد صفت طلی که بر شکم
بمالند طبع را نرم کند بگیرند روغن بید انجیر و موم زرد و دردی روغن

و لیثوغس

زیت و موم روغن سپارند و شوخ خانه مگس انگبین و قدری عصاره
قثاء الحمار باشد یا شبرم یا سقمونیا یا تخم حنظل باز هر یکی دو یکی از ین همه
یا دو یا سه بدین موم روغن سرشته و بر شکم طلا کنند استفراغ تمام کند
و خداوند تب را که طبع خشک باشد یا اندرون شکم املس باشد و بدان
سبب شکم فرو نیاید روغن تازه با آب نیم گرم بزنند و بسیاری از آن
در ناف و شکم و پهلوها می مالند با چنگلی طبع نرم شود و باید دانست
جماع نوعی است از استفراغ طبیعی و از جمله مهمات است که هر گاه که چندان
اتفاق افتد که باید و چنانک باید و آن وقت که باید سبب تن درستی باشد
و هر گاه که بر خلاف این باشد سبب بیماری باشد از بهر آنک هر گاه که او
منی پر شود و طبیعت بدفع آن محتاج گردد و اگر آن کرده شود استفراغ طبیعی
باشد و مردم سبکی و نشاط یابد و اندیشهای بد و سواس و قوت عشق
بدان دلیل زایل شود و اگر این استفراغ اتفاق نیفتد اندر همه تن
گرانی پدید آید و باشد که منی اندر جای خویش گرم شود و بخاران بدل
بر آید و بدان سبب تپها تولد و باشد که بخاران بدماغ بر آید و سواس پدید
و خیرگی چشم و خفقان و سر گشتن پدید آید و باید دانست که تولد

مني

منی از خونی است که غذای اندامهای اصلی باشد و اندر بایسته ترین
اندر تن و بدین سبب است که هر گاه که مرد فزون از عادت کند تن
او مضطرب شود و ضعیف گردد یعنی اگر چه مردم اندر جماع افراط
کند جمله منی که از وی جدا گردد پنجاه درم سنگ نباشد و اگر فصد کند دو ده
درم خون بیرون کند در وی آن ضعف پدید نیاید که از جماع آید این
دلیلست بر آنک منی که از وی جدا شود در بایسته ترین خونست اندر تن
و سبب آنک جماع ضعیف کننده تر است آنست که او عروق منی بدو یا به
جماع یا نخ جماع تهی گردد و اگر بیشتر الحاح کند خون بیرون کند و آن خونی
باشد که غذای اندامهای اصلی خواهد بود و هر گاه که این غذا خرج شود
مدتی دراز بر آید تا عوض آن بجای باز آید بدین سبب است که از جماع
بیشتر است و جماع بر گرسنگی و از پس ریاضت و از پس قی و اسهال
و از پس گرمابه تن را خشک کند و حرارت غریزی را کم کند و چشم را تاریک
کند و پای را سست کند بر جمله از پس هر سستی که تحلیل کند چون شادی
بافراط و بی خوابی بافراط و مانند آن سخت زیان دارد و از پس امتلا
از طعام درد بندها و سستی عصبها پدید و ضیق النفس و دمادم رعشه

واستسقا تولد کند واگر در حال جماع سرمایی در تن آید یا بالذت جماع
رنجی یابد یا از اندامهای او بوی ناخوش آید نشان آن باشد
که اندر تن او خلطهای بد است از جماع دور باید بود و تن از خلط
پاک کردن و باید دانست که خداوند مزاج گرم و تر اندر کار جماع
قوی باشد و مضرت آن بر وی کمتر پدید آید و خداوند مزاج گرم
و خشک هم قوی باشد لیکن از خشکی دردی پدید آید لاغر شود
و خداوند مزاج سرد و تر و خداوند مزاج سرد و خشک هر دو ضعیف
باشند و مضرت آن زود اندر تن مردم که ازین نوع باشد
مزاج ایشان پدید آید ما[...] چهارم اندر تدبیر
اعراض نفسانی اعراض نفسانی شادیست و غم و لذت و ایمنی و
ترس و خجلی و اندیشه کارهای مهم و علمهای باریک و امید و نومیدی
و هر یک را اندر تن مردم اثری است ظاهر فزودن تر از اثر طعام
و شراب و فزونتر از اثر خواب و بیداری و حرکت و سکون
و غیر آن از بهر آنک طعام و شراب و داروها که مردم خورد هیچ
قوی تر و اثر کننده تر از زهر نیست و تا بیشتر زهرها اندر تن مردم
فراز کرد

18

بگیرد و حرارت آن اندر آن اثر نکند مضرت و فعل آن پدید نیاید
و اعراض نفسانی اندر حال بی هیچ مهلت اثر کند نه بینی اندیشه که
بر خاطر کسی بگذرد و سخنهای و چیزهای خوش و ناخوش که بشنود
در حال اثر کند و اثر آن بر رنگ روی او پدید آید و حرکات و سکنات
او دیگرگون شود پس معلوم شود که اثرهای اعراض نفسانی بعضی مردم
را گرم کند و اخلاط و ارواح را در حرکت آرد چون خشم و شادی
و لذت و امید و اندیشه کار مهم و بعضی سرد کننده است چون ترس
و غم و نومیدی و گرم کردن خشم بغایت قوی تر از گرم کردن شادی و دیگر
اعراض باشد و خشم که باندازه باشد خون را و قوت روح را و
حرارت غریزی اندر تن نگاه دارد و خشم عظیم صفرا را بجنباند و رنگ
روی تیره کند و زرد کند و مردم محرور را زیان دارد و مرطوب
و مبرود را سود دارد و شادی باندازه حرارت غریزی اندر تن
نگاه دارد و رنگ روی برافروزاند و فربه کند و بدین سبب است
که بر مردم شادکام اثر پیری کمتر پدید آید و هر کاه که کاری شادی
فزاینده پیش آید دل لختی گشاده شود و طبع خواهد که بدان حال

نزدیک آید و ادراک آن بیشتر کند و اگر شادی از حد بیرون باشد
دل تمام گشاده شود و روح و حرارت غریزی از استقبال و طلب
تمامی آن حال خویشتن بیرون افکند و دل همچنان گشاده بماند و غشی
افتد و باشد که بدین سبب مفاجا هلاک شود و اندوه و ترس خون
را و حرارت غریزی بقعر تن باز کم بر آید از بهر آنک طبع خواهد از آن
حال دور تر باشد و از بهر آنست که رخسارهٔ غمگین زرد باشد و اگر اندوه
و ترس از حد گذشته باشد و حرارت همه تن باندرون دل باز گردد
و دل فراهم آید و حرارت اندر وی خفه و بمرگ مفاجا میرد و مردن مفاجا
بسبب اندوه کمتر از آن باشد که بسبب شادی بزرگ از بهر آنک
حرکت روح بسبب شادی بسوی بیرون است و نزدیک او بسبب اندوه
بسوی اندرون و حرکت شادی ناگاه باشد و حرکت اندوه آهسته
تر باشد و خجالت نیز چون ترس او و حرارت بکسر اندر و لکن رطوبت و بیک بار باشد
فرو گذارد و تحلیل کند و از بهر آنست که در آن حال روی سرخ
شود و عرق روان گردد و با خردی زرد شود از بهر آنک
حرارت لختی تحلیل پذیرد و منفعت و امید داری همچون منفعت ایمنی

شادمانی

شادی معتدل است و مضرت نومیدی همچون مضرت اندوه
و خالی بودن از اندیشه خاطر را کند گرداند و همه قوتها را و حرارت
غریزی را دفع کند و ضعیف کند و رنگ روی را تیره گرداند و بیماریها
زیادت چنانک مشغولی و اندیشه کارهای مهم از اندیشهها و دردها
و بیماریها غفلت کند تا کمتر دل در آن بندند و پریشان سبکتر مشغول دارد
شود و بدین سبب است که سفر کردن و شهرهای عجب دیدن از
بیماریها و از وی چه عشق بر باید و اندر علاج عشق کاری هیچ غم
سودمند تر از اندیشه کارهای مهم نیست و از خشمی کسی که لختی از او
خشمت دارد و هیچ زیان کارتر از بیکاری و بی اندهی نیست
اعلاج خشم شربتهای خنک کنند و نبیذها و سخنهای
خوش خوش و حکایتهای خنده ناک و بازیهای عجب و حاضر
کردن دوستان **و علاج اندوه و ترس** بامیدهای قوی و بسماع
و با وازها با بند کنند و شراب و مفرحهای گرم و اندر علاج اعراض
نفسانی طریقه دیگر هست و از اعلاج روحانی گویند و این چنان
باشد که مردم همت بزرگ دارد و در هر چه پیش آید از شادی

ولذت و اندوه خویشتن داری کند و از آن حادثه خشم و حقارت
نگیرد و تدبیر آن حادثه کمتر از آن نهد که شاید که بدان سبب
تغیری پدید آید ظاهر نکند از دوست و دشمن پوشیده دارد و باید
طریق نیک و بد روزگار دیدن و کشیدن عادت کند تا حوادث
و تغیر احوال در وی اثری ظاهر نکند

باب یازدهم
اندر تدبیر پیران

مزاج پیری سرد و خشک است و بهرگاه که مردم به
پیری رسد تدبیرهای او بگرمی و تری باید که میل دارد چون گرمابه
و مالیدن باعتدال بروغنهای گرم و نرم و خوشبوی چون روغن سوسن
و یاسمن و عطرهای معتدل و شراب صرف بمقدار معتدل و اندر بستر
نرم غلتیدن و ریاضت اندک کردن و شادکامی و خوشدلی جستن
و از هرچه مزاج پیری دارد چون اندوه و ترس و عطرهای سرد
چون کافور و نیلوفر و از طعامهای ترش خویشتن دور باید داشت
و بباید دانست که هوای بد و بخارها و بویهای ناخوش و دود و
غبارها همه اندر پیران اثر زیادت کند از آنک در دیگران خویشتن
از همه نگاه باید داشت و غذا بتفاریق اندک اندک باید خورد

واگر

واگر کسی را معده احتمال نکند که یکبار طعام بخورد روا باشد که بتفاریق
خورند و طعام پس از آنک از گرمابه بیرون آید موافق تر باشد
و چون طعام خورده باشند در گرمابه نشاید رفت و طعامهای غلیظ
که سودا افزاید نشاید خورد و چیزهای تیز چون انکامه و غیر آن
نشاید خورد مگر وقتی که در معده رطوبت گرد آمده بر سبیل علاج روا
باشد و شیر سود دارد و اگر در معده ترش نشود و باد نکند بدین سبب
برنج با شیر با عسل یا با شکر سود دارد و گرسنگی سخت زیان دارد
و اندر معده و امعاء پیران رطوبت بسیار گرد آید گاه گاه حاجت
آید بنرم داشتن طبیعت و بعضی مردمانرا اندر پیری طبع خشک تر باشد
و تلیین کنند تا بروغن زیت یا انکامه پیش از طعامی دیگر بخورد طبع نرم
کند و لبلاب اندر آب و نمک بپزند با انکامه پیش از طعامی و روغن
زیت بخورند طبع را نرم کند و پنج درسنگ بسفایج یا با دسته برگ کرنب
بپزند و بپالایند و مقدار تخم معصفر پاک کرده و کوفته در وی بجوشانند
طبع را نرم کند و دو درسنگ علک البطم با شکر کوفته بخورند طبع را نرم
و اخلاط را پاک کند و چهار درسنگ افتیمون با چند دانه انجیر

ولختی تخم معصفر بکوبند نرم و بخورند اجابتی تمام کند وانجیر خشک
اندر ماء العسل آغشته پیش از طعام بخورند طبع را نرم کند و هر
که ازین ملینات تکی کاری دارند تا طبع با پرهیز خوی بکند و تا
ضرورت نباشد فصد نکند و طعام پیران گوشتابه باشد و شوربای
گندم و رشته و مانند این همه بدارچینی واندکی زنجبیل و اندر سرما
تریاق بزرگ و مثرودیطوس بکار دارند باب

شانزدهم اندر تدبیر مسافران هر که عزم سفر دارد و پیش از آنک
بسفر بیرون شود مرصد داند که اندران سفر خواهد چون کم
خوابی و تشنگی و گرسنگی و گرما و سرما و طعامهای مسافران و پیا
رفتن و مانند آن اندک اندک با آن خوی باید کرد مثلا اگر کسی
گرما باشد عادت تنعم و گرما از خویشتن باز داشتن داشت دست باید
واگر گرما باشد جایگاه نشستن تا با هوای صحرا خوی کند
و ریاضت و حرکت فزون از عادت کند و نخست فصد کند یا داروی
مسهل تریاک کند و چون بسفر بیرون شود ممتلی بر ستور ننشیند و طعام
خوردن طعام خوردن بوقت فرود آمدن افکند تا وقت بر نشستن

معده خالی باشد و اندران راه بآب حاجت نباید از بهر آنک
طعام را اندر می جنباند و شکم بدر آرد و اگر در گرما تشنه شود
سه درم تخم خرفه کوفته با سرکه بخورد و آب ممزوج با سرکه تشنگی
زایل کند و پوست سر از آفتاب پوشیده دارد و هنگام نشستن
شربت پست جو با آب سرد بخورد و اندر منزل روغن بنفشه بر
و کفهای پای و عضلها اندر مالند و به بینی در کشد و اگر باد سموم آید
بینی و دهان پوشیده دارد و بران یخ صبر کند و پیاز پاره کرده
اندر دوغ آغشته بخورد و آن دوغ بیاشامد و روغن بنفشه به بینی بر کشد
و اگر کسی را سموم زند آب سرد بسیار بر دست و پای او باید ریخت
و روغن گل و آب بید و گلاب بر سر او نهادن و او را در آب سرد نشاندن
و برگ خرفه و کدو و خیار و مانند این آنچ بدست آید مقداری بخورد
و بآب مضمضه کند و می ریزد و اگر چاره نباشد جرعه جرعه می خورد و اگر
تب نباشد شیر و دوغ سخت موافق باشد و اگر کسی اندر راه سرما یابد
چون بمنزل رسید نزدیک آتش نشاید رفت لکن بتدریج خویشتن
بجامه گرم باید کرد و دست و پای به روغن زیت یا بروغن فرفیون

یا به روغن قسط (?) گرم کرده چرب باید کرد و اندر طعام سیر و روغن بیشتر
باید خورد و اگر روغن گاو بخورد دو ساله یا سه ساله شراب صرف بخورد
سرما باز دارد و روز دمه معده خالی نباید داشت و اگر بعوض آب
شراب خورد موافق باشد و سرما زده را یک درم انگژد خوش (?)
اندر نیمن شراب یا ماء العسل حل کنند و بدهند و هنگام برگشتن پیش
آتش نشاید رفت البته و پای را به روغن زیتون یا روغن بیرزد (?) بمالند
یا بسیر یا بقطران و لختی زموی بر انگشتان نهند و بکاغذ اندر پیچند
و پای تابه در پیچد و بموزه فرو کنند از سرما سلامت یابد و موزه باید
که پای در اندرون جنبان بود و اگر کسی را پای سرما یابد شلغم
بجوشانند با برگ کرنب یا شبت یا بابونه یا انجیر خشک و پای اندر آن
نهند و بهترین کار آنست که پای در برف کند تا سرما ازوی بیرون
آید و پیش آتش نشاید رفت و اگر پای رنگ بگرداند باید
اندر آب گرم نهادن تا خون تمام بیرون آید پس گل ارمنی اندر سرکه
و آب حل کنند و طلا کنند و اگر پای سیاه شود یا سبز نشان گندیده (?)
پای باشد و تباه شدن جز آنک جدا کنند هیچ تدبیر دیگر نیست و علاج

اسبغول

اسبغول با سپیده خایه مرغ یا کثیرا یا صمغ حل کنند و بروی طلی کنند
اثر باد و آفتاب ازوی باز دارد و پیاز بسرکه و سیر بسرکه منفعت
آنها باز دارد و کوک (?) نیز سود دارد و مسافر دریا را نخست که در کشتی
شود باشد که قی افتد باز نباید داشت تا خود بپایان آید پس اگر بسیار
شود باز باید داشت بشراب پودنه و مانند آن و آبی و انار و غوره (?)
بعضها بخته فم معده را قوی کند خاصه اگر با پودنه خورند

مقالت دوم اندر تقدمة المعرفة

باب اول اندر شناختن بیماری

طریق شناختن بیماری آنست که بحث از علم
جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض بستانند و جنس را قسمت کنند
و نوعها که در زیر جنس آن باشد یک یک بگویند و فصل هر نوعی بدانکه
از یکدیگر جدا شوند بشناسند و نوع باز پسین بدست آرند و نگاه کنند
تا هیچ نوعی از میانه فرو نگذارند بدین طریق جنس و نوع و خاصه
و عرض بیماری بتوان شناخت و بر حقیقت هر بیماری واقف می توان شد
الجنس بر دو گونه گویند جنس الاجناس که در زیر آن جنسها
بسیار است چون جسم که در زیر آن نبات و حیوان و جماد در آید

این همه بقیاس با جنس انواع باشد و این جنس را جنس
الاجناس پس اعلی گویند و دویم جنس خاصه است از بهر آنک جماد و
نبات و حیوان که انواع جنس الاجناس است گویند هر یک بقیاس
با نواع دیگر که در زیر هر یکی جنسی است چون حیوان که در زیر او مردم
و اسب و دیگر انواع جانوران هر یکی نوعی باشد اندر حیوان پس جنس
نامی است که بر چیزها افتد که بنوع و معنی از یکدیگر جدا باشند و نوع نامی
کلی و ذاتی که بر اشخاص بسیار افتد که بعدد از یکدیگر جدا باشند
چون مردم که بر زید و عمر افتد و زید و عمر بنوعی یکی اند و بشخص و عدد
از یکدیگر جدا اند و فصل خاصه از نوع است و نامی است و کلی
و ذاتی که بر نوع افتد چون ناطق که مردم از دیگر جانوران بدان
جدا شوند و خاصه خاصه از نوع است و نامیت کلی نه ذاتی لیکن
عرضی چون ضاحک و کاتب مردم را و عرض عام صفتی است ذاتی
و اندر بسیار چیزها که مخالفند موجود باشد چون سپیدی اندر برف
و پنبه و غیر آن و مثال باز جستن جنس و نوع و فصل خاصه و عرض بیمار
مثلا مردی را تب آید و طبیب گوید تب بیماری جنس اعلی است و بیماری

را علاج باید و تب بیماری گرم است علاج بچیزی سرد باید و بیماری گرم
جنس خاصه است از بهر آنک بیماری سرد باشد و گرم باشد
و در زیر بیماری گرم تبهای گرم و اماسهای گرم و درد سر گرم و غیر آن
در آید این همه انواع است که در زیر بیماری گرم که جنس خاصه است
در آمدست و در زیر هر نوعی انواع دیگر در آید چنانک در زیر تب
گرم غب خالصه و غیر خالصه و تب مطبقه و تب محرقه و تب یک
روزه و تب دق در آید و در زیر هر نوعی از انواع دیگر در آید
چنانک در زیر تب غب تب غب خالصه و غیر خالصه و شطر الغب
اندر آید و اندر زیر دق دق باسیتنی و دق شایخی اندر آید
بهر نوعی را فصل ذاتی است و خاصه است و بفصل ذاتی از دیگر
انواع جدا شود و چنانک فصل ذاتی غب خالص آنست که یک روز تب
و یک روز نخیزد دیگر هیچ اثر تب نباشد و فصل ذاتی غیر خالصه
آنست که یک روز آید و یک روز نیاید و اثر تب پیدا باشد
و فصل ذاتی شطر الغب آنست که یک روز تب سخت قوی باشد
و روز دیگر بی باشد ظاهر لکن آهسته تر و خاصه حالی باشد که

یک نوع را باشد و دو را باشد که گاهی باشد و گاهی نباشد لیکن
هرگاه که باشد جز آن نوع نباشد چون تلخی دهان اندر تب صفرایی
و عرض حالی باشد که بتبع بیماری پدید آید چون صداع و بی‌خوابی
و اندر تب صفرایی بدین طریق غب خالصه را از همه بیماریهای گرم و از
همه انواع تبهای گرم جدا توان کرد تا بتوان دانست که این بیماری تب
که سبب آن عفونت ماده است و از ماده صفراییست و علاج آن استفراغ
صفراست و تسکین حرارت و هرگاه که طبیب جنس و نوع و فصل خاصه
و عرض و بیماری بدین سبب و بدین ترتیب باز جوید زود بر بیماری
بر طریق علاج واقف شود و اگر ازین طریق غافل باشد ممکن نیست
که بر بیماری واقف تواند گشتن یا علاج صواب تواند کردن باب
دوم اندر شناختن نضج نضج پخته شدن ماده بیماری است و هر
گاه که قوة مغیره بر ماده بیماری چیره گردد و او را بپزاند و ساخته
آن کرده اند که طبیعت دفع تواند کرد و چنانک مثلا اندر ذات
الجنب بسرفه رطوبتی بر آید بقوام معتدل و برنگ سپید و بزردی
گراییده و با آسانی بر آید و ناخوشبوی نباشد نشان نضج تمام باشد

واگر

و اگر بقوام رقیق یا غلیظ باشد و برنگ کبود و یا سبز بود و بوی
ناخوش نشان تباهی باشد و عفونت و هر خطری که باشد پیش از
پدید آمدن نضج باشد چون اثر نضج پدید آمد بیماری اندر نقصان افتاد
و از خطر بگذشت از بهر آنک پس از نضج اندر هیچ بیماری هرگز خطر
نبوده و نباشد مگر که خطایی کرده شود و اگرچه نضج نشان
سلامت است پدید نابودن نضج نشان هلاک شدن نیست از بهر آنک
بسیار بیماریها باشد که دراز گردد و اثر نضج ظاهر نباشد
و بیماری اندک زایل شود لکن اعتماد بر قوت باشد اگر قوت
بجای باشد امیدوار باشد و اگر ضعیف باشد حال بد باشد و حال
خداوند تب اندر تب همچون حال عضوی است که اندر وی اماس باشد
که پخته خواهد شد همچنانک درد آماس آن روز قوی تر باشد که پخته
می شود تبهای تیز نیز آن روز که ماده پخته می شود تر باشد چون پخته
شد تبها آهسته تر شود و بدین سبب است که غایت قوة بیماری
تا وقت پدید آمدن نضج باشد از بهر آنک حال تب و حال ماده تب
همچون حال ماده اماس است و تا اندر اماس ریم سپید و هموار پدید

تولد نکند آماسی نجته نباشد اندر تبهاء تیز تا اندر دلیل رسوب سپید
وهموار پدید نیاید ماده تب نجته نباشد اندر رگها و از پس نضج
ایمنی از خطر بیماری باندازه اثر نضج باشد هر گاه که این نضج تمام
پدید آید بیمار از خطر تمامی بیرون آید و درازی و کوتاهی بیماری باندازه
زودی و دیری نضج باشد نشانهای نضج ناقص و نضج تمام
آنست که مثلا اندر بیماری سر چون سرسام و زکام رطوبی رقیق
وتیز و سوزاننده پالودن گیرد نشان آغاز نضج باشد و اگر بر آن
بماند نضج ناقص است و اگر قوام آن معتدل شود و رنگ آن سپید
زرد فام گردد نضج تمام باشد و همچنین اندر چشم اشک رقیق و گرم
نشان آغاز نضج باشد و اگر معتدل نشود نضج ناقص باشد و اگر
باندکی باز اید و معتدل شود و مص کند نضج تمام باشد و اندر بیماریها
سینه همچنین و اندر بیماریهای ذات الجنب نفث رقیق نقصان
نضج باشد و نفث معتدل و آسان و زرد فام نضج تمام باشد
و اندر دلیل نشان نضج ناقص و تمام از چه وجه باید جست
نشان خامی آنست که هر چند رقیق تر و سپید تر باشد از نضج

دور

دورتر باشد و نشان نضج یکی آنست که از پس سپیدی زرد باشد
یا از پس رقیقی غلیظ تر شود و هم بر آن بماند و رسوب بکند این نشان
آغاز نضج باشد و دوم آنست که اندرین شیشه یا بر سر آب یا در میان
آب رسوبی هموار و سپید همچون ابری پدید اید نشان نضج ناقص
باشد و سیم آنک رسوبی سپید و هموار و پیوسته اندرین شیشه پدید آید
نشان نضج تمام باشد و هر گاه که نضج ناقص باشد بحران هم ناقص باشد

باب سیم اندر شناختن بحران

بحران اندر لغت
یونان لفظی است شکافته از چیره شدن خصمی بر خصمی دیگر از بهر آنک
همچنان که دو خصم می کوشند مدتی تا بر یکدیگر چگونه دست یابند و گاه
که فرصت یابند هر یک در وقت کار خویش بکنند و مهلت ندهند همچنین
ماده بیماری و طبیعت دست یابد اندر حال نشان طبیعت پدید آید بحران
نیک پدید آید یا طبیعت عاجز آید و ماده مستولی گردد و اندر حال نشان
عاجزی طبیعت پدید آید پس معلوم شد که بحران تغیر حال بیماریست از حالی
بحالی بتر یا بهتر و بحران شش گونه است یکی آنک طبیعت نیک بار بیماری
را دفع کند این را بحران نیک و تمام گویند دوم آنک طبیعت بیکباد

بر سان دو خصم
با یکدیگر کوشند
تا در آن مدت که
ماده نجته شود و طبیعت
دست یابد دفع

عاجز کردد و این هردو اندر بیماریهاء حادّه باشد و معنی حادّه تیزی باشد
وزود کذشتن سیم آنک طبیعت اندک اندک ماده را می پزاند و مدتی
تمام بپزاند و دفع کند و این را تحلیل کویند چهارم آنک طبیعت بتدریج ضعیف
می شود و ماده خام می ماند تا پس از مدتی عجز طبیعت ظاهر کردد و بیمار
هلاک شود و این را ذبول کویند و کاهش کویند و این سیم و چهارم اندر بیماریها
دراز باشد که طبیبان مزمنه کویند پنجم آنک بحران مرکب باشد و اصل بحرانیت
و این چنان باشد که نخست بحران کند سر لکن ناقص و باقی اندر مدتی
تمام کند این هم از جمله بحرانهاء نیک باشد ششم هم مرکب باشد لکن نخست
بحرانی کند بد و ناقص و باقوت پس از ان بتدریج ضعیف می شود
تا تمام ساقط می شود و این بحران پنجم و ششم اندر بیماریها باشد که نه
از جمله حادّه باشد و نه از جمله مزمنه و آن روز بحران تمام خواهد بود
که اندر بیماریها اضطراب عظیم باشد و هرکاه که بحران ناقص خواهد بود
اضطراب کمتر باشد و سبب اضطراب قوت کوشیدن طبیعت باشد
با ماده بیماری و هرکاه که طبیعت بیماری را یک بار دفع نتواند کرد بسیار
باشد که ماده را از اعضای رئیسه دفع کند و از اعضاء دیکر دفع
نتواند

نتواند کرد این را بحران انتقال کویند و مثال این چنان پادشاهی
که شهر نگاه دارد و نواحی بدشمن باز کذارد و بحران انتقال بسیار
کونه باشد بعضی نیک باشد و بعضی بد هر آنچ نیک باشد یرقانست
وکره و بریون و بهق و آنچ بد باشد اماسهاست و خراج و دمل
و حمره و خناق و برص و عدسه و داء الفیل و دوالی و لقوه و تشنج
و درد پشت و درد سرین و زانو و اکرچه بیماری بدین علتها
زایل شود و لیکن مدتی درین علتها بماند و باشد و باشد که مزمن
کردد و توقع بحران تمام از قوت قوی و خلط رقیق باید کرد و اکر
قوت قوی نباشد و خلط غلیظ باشد بحران انتقال توقع باید کرد
و بحران ماده رقیق بعرق باشد و بحران معتدل برعاف یا درار
بول یا باسهال یا بقی و بحران بیماریهاء سر مخاط باشد یا بدمعه
یا بصدیدی که از کوش بالا آید و بحران اندامهاء دم زدن نفث
باشد و کشادن چون بواسیر اندر بسیار بیماریهای بحران نیک
خاصه کسی را که عادت بوده باشد و بهترین و تمام ترین بحرانها
رعافست پس اسهال پس قی پس ادرار بول پس عرق و بباید دانست

که همه بیماریها را ابتدا است و زیادت شدن است آنرا وقت تزاید
گویند و بغایت تمامی رسیدن است و آنرا وقت انتها گویند و نقصان
گرفتن است و آنرا وقت انحطاط گویند و بحران تمام جز بوقت انتها
نباشد و مرگ هم در وقت ابتدا و هم در وقت تزاید و هم در وقت
انتها باشد و هرگز در وقت انحطاط نه بحران باشد و نه مرگ
و هر بحران که در ابتدای بیماری باشد هلاک کننده باشد و آنچه
اندر وقت تزاید باشد و اگر نیک باشد ناقص باشد و اگر بد باشد
بیمار اندر آن بحران سخت بد حال باشد و آنچه در وقت انتها باشد
یا بیک بار بیمار از خطر بیرون آید یا بیک بار بیماری مستولی
گردد و طبیعت عاجز آید و بیمار هلاک گردد و هر بحران که اندر
روزها بحران نباشد نشان آن باشد ماده بیماری سخت بد است
یا سخت بسیار است و طبیعت از گران باری و بدی ماده مضطرب
شده است و از بهر اینست که هرگاه که نشان آن یابند که روز
چهاردهم خواهد بود پس زودتر از آن بحران کند اگر آن روز
که حرکت بحران پدید آید از جملهٔ روزهای بحران باشد

چون

چون روز یازدهم نشان باشد که بحران خواهد بود اگر نیک باشد ناقص
باشد از بهر آنک سبب زودی حرکت بی طاقتی و اضطراب طبیعت باشد
و هم بدین سبب است که اندر بیماریها با سلامت بحران بوقت خویش باشد
از بهر آنک طبیعت بی طاقت و مضطرب نشود علی الجمله حرکت بحران پیش از
وقت انتها یا بسبب قوت بیماری و بی طاقتی طبیعت باشد یا بسبب چیزی
که طبیعت را بی هنگام بجنباند چون عرضی از اعراض نفسانی یا طعامی و شرابی
نه بوقت و نه لایق حال و هرگاه که روزی که بحران نیک توقع کنند علامتی
بد پدید آید سخت بد باشد و بباید دانست که روزگار بیماری بعضی روزها
بحران باشد آنرا الایام الباحوریه گویند و بعضی روزها خبر دهنده باشد
که بحران خواهد بود و کدام روز خواهد بود و آنرا ایام الانذار گویند
و بعضی روزهای درمیان روزها باشد که نه روز بحران بود و آنرا ایام
الواقعة فی الوسط گویند و بحرانها را حرکتهای قوی تا روز چهاردهم باشد و
تا روز بیستم بدان نزدیکی باشد پس هر روزی که پس‌تر باشد بتدریج
قوت بحران ضعیف‌تر باشد تا تمام چهل روز و محصول این سخن آنست که بحرانها
صعب و قوی تا روز بیستم باشد و آنچ از پس بیستم باشد آهسته‌تر باشد و انحطاط

از پس چهل روز هیچ روزی را روز بحران نشمردست مگر روز شصتم و روز
هشتادم و روز صد و بیستم از بهر آنک قوت بحرانهاء بیست کانی تا صد و بیست
روز باشد لکن این نیز نادر باشد و پس ظاهر نباشد و بباید دانست که بعضی
بحرانها هر چهار روزی باشد و بعضی هر هفت روزی باشد و بعضی هر بیست
روزی قوت بحران چهارگان تا بیست روز تمامتر باشد و از پس بیستم
ضعیف‌تر باشد ولکن از آن بیرون نشود که از جملهٔ روزها خبر دهنده
باشد و قوت بحران بیست کانی را باشد تا صد و بیست روز و از پس
صد و بیست روز بحران یا از پس هفت ماه باشد یا از پس هفت سالی
یا از پس چهارده سال یا از پس بیست و یک سال و بحران
حد بیماریهاء حاده بیشتر از روزهای طاق باشد و بدین سبب
است که بحران تب غب روز یازدهم بیشتر از آن چشم دارند که در
چهاردهم و اندر بیشترین بیماریهاء روز تبها همچون عدد روزهای
بحران باشد مثلا هفت روز غب همچون هفت روز نوبت محرقه باشد
و اندر بیماریهاء مزمنه عدد سال و ماه همچون عدد روزهای
بیماریهاء حاده باشد مثلا اندر تب ربع سوداوی و بلغمی هفت

ماه

ماه همچون هفت نوبت غب باشد و روزهای خبر دهنده از بحران
بیماریهاء مزمنه هم برین قیاس پس روزهای خبر دهنده از روزهاء
بیماریهاء حاده باشد و اندر بحران بیماریهاء مزمنه نیز تقدیم
و تاخیر افتد همچنانک اندر بحران بیماریهاء حاده افتد یاد کرده
شد و روزهاء که بحرانها بی وقت اندر آن در آید الایام الواقعة
فی الواسطات و آن روز سیم است و پنجم و ششم و نهم و سیزدهم اما
بحران روز چهاردهم هرگاه که از وقت خویش بگذرد یا روز
هفتم آید یا روز یازدهم و از ایام الواقعه فی الوسط روز نهم قوی
تر است پس پنجم پس ششم و روز سیزدهم هم ضعیف و روز ششم
نیز بحران کند لکن بد و هرگاه که اندر بیماریهاء حاده روز نخست
اثر نضج پدید آید بحران روز چهارم و اگر بیماری سخت گرم و
بیماری سریع الحرکه باشد بحران روز سیم و اگر آهسته تر
باشد روز پنجم باشد و اگر اندازه روز چهارم باشد
و نشان نضج بنماید بحران روز ششم باشد و اگر روز اندازه هفتم
باشد روز چهاردهم باشد بحران اندر یازدهم باشد یا اندر

چهاردهم واگر روز پانزدهم نوبت تب زودتر آید وتب گرم
واثر نضج پدید آید بحران اندر چهاردهم باشد واگر نشان نضج
اندر چهاردهم پدید بحران اندر هفدهم پدید آید یا هجدهم یا بیستم
یا بیست ویکم وبیشتر اندر بیستم باشد وهمچنانک روز چهارم انذار روز
هفتم کند یازدهم انذار چهاردهم کند وهفدهم انذار بیستم یا بیست
ویکم کند وهجدهم انذار بیست ویکم کند وباشد که اثر نضج که اندر هفدهم
پدید آید ضعیف باشد بحرانی که از بیست ویکم درگذرد بچهل روز رسد
وروز بیستم انذار روز چهلم کند واز ایام الواقعة فی الوسط
هرگاه که نشانها در روز سیم پدید آید بد باشد بحران روز ششم کند
وروز پنجم بر روز نهم انذار کند لکن اگر نشانهای سیم
بد باشد بحران روز هشتم کند وروزهای که در وی بحرانها باشد نیک
باید تمام یا ناقص جمله بیست وپنج روز است سیم وچهارم همچنین بر
ترتیب تا روز هفدهم پس روز نوزدهم وبیستم وبیست ویکم وبیست
وچهارم وبیست وهفتم وبیست هشتم وسی ویکم وسی وچهارم وسی وهفتم
چهلم وگروهی روز اول وروز دوم از روزهای بحران شمرند

از

از بهر آنک حمی یوم روز نخست یا دوم بگذرد واز بهر آنک گذشتن
او از تغیر خالی نباشد وآن را بحران گفته اند وگروهی دیگر گفته اند
از پس چهلم روز بحران نباشد لکن بیماری بتحلیل گذرد واز روز بیستم
تا روز چهلم دوازده روز است که در وی بحران نباشد روز بیست
ودوم وبیست وسیم وبیست پنجم وبیست ششم وبیست ونهم وسی ام وسی وسیم
وسی وچهارم وسی وپنجم وسی وششم وسی وهشتم وسی ونهم واز جهت بیان
وقت این روزها که در بحران نیک باشد بسرخی نبشته اند وبیست
وروزها که در وی گاهی بحران بد باشد یا ناقص بسیاهی وروزها که در
وی بحران هم نباشد بگوییم تا خوانندهٔ این کتاب راز وظاهر گردد
بتوفیق الله بسیار باشد که بیماریها وتبها که بغایت گرمی باشد اندرین
روز بحران کند روز چهارم روز بحرانست وخبر دهنده است از بحران
روز ششم وهفتم یعنی که اگر نشانه که در روز چهارم پدید آید دیر باشد
تمامی آن روز ششم باشد واگر نشانها نیک باشد تمامی آن روز هفتم
باشد روز پنجم اندرین روز بحرانها نیک بسیار باشد روز ششم اندرین
روز بحران نیک نادر باشد واگر باشد با رنج وخطر باشد ونکس افتد

روز هفتم بحران که اندرین روز افتد بی رنج و بی خطر باشد و
او ضد روز ششم است روز هشتم روز بحران نیست و اگر نادر بحران کند
نیک نباشد روز نهم روز بحران است و حکم او همچون حکم ششم است
و پنجم خبر دهنده است از روز یازدهم چنانک روز چهارم خبر دهنده همی است
از روز ششم و هفتم روز دهم همچون روز هشتم است و همچون روز سیم
و پنجم و نهم خبر دهنده است از چهاردهم روز دوازدهم همچون روز
هشتم است از درجه میان است نه از روزهاء که در وی بحران
نباشد روز چهاردهم روز بحران است و از پس روز هفتم هیچ روز
قوی تر ازین روز نیست روز پانزدهم اندرین روز بحران کم باشد
و اگر باشد نیک باشد روز شانزدهم همچون هشتم و دهم است روز
هفدهم همچون روز دهم است و خبر دهنده است از روز بیست و یکم
روز هجدهم اندرین روز بحران کمتر از آن باشد که اندر هفدهم و اگر
باشد نیک باشد روز نوزدهم اندرین روز بحران کم باشد و اگر
باشد نیک روز بیستم روز بحران است و از چهاردهم گذشته هیچ روز
قوی تر از وی نیست روز بیست و یکم روز بحران است لکن اندر بیستم

در بعضی نسخ این دو روز [illegible]

بیش

بیش از آن باشد که اندرین روز روز بیست و دوم روز بحران نیست
روز بیست و سیم روز بحران نیست روز بیست و چهارم روز بحرانست
و از پس بیستم هیچ روز قوی تر ازین روز نیست روز بیست و پنجم روز
بحران نیست روز بیست و ششم روز بحران نیست روز بیست و هفتم روز
بحران است و از پس بیست و چهارم هیچ روز قوی تر ازین روز
نیست روز بیست و هشتم روز بحران نیست روز بیست و نهم روز بحران است
روز سی ام روز بحران نیست روز سی و یکم روز بحرانست روز سی و دوم
روز بحران نیست روز سی و سیم روز بحران نیست روز سی و چهارم روز
بحرانست و اگر پس ازین روز باشد ضعیف تر باشد روز سی و پنجم
روز بحران نیست روز سی و ششم روز بحران نیست روز سی و هفتم روز بحرانست
روز سی و هشتم روز بحران نیست روز سی و نهم روز بحران نیست روز چهلم
روز بحرانست و بحرانی که نیز پس ازین باشد ضعیف چون یاد کرده آمد
که نامهاء روز بحرانی و غیر بحرانی یکدام از کتابها نبشته آمده است از
رنگها و این شرح قوت روزهای بحران و ضعف آن بی هیچ اندیشه معلوم
گردد که روزهایی که در وی بحران بود تمام و نیک باشد و کدام است و چند است

وآن روز چهارم است و هفتم، و چهاردهم، و بیستم، و بیست و یکم، و بیست
و چهارم، و بیست و هفتم، و سی و یکم، و سی و چهارم، و سی و هفتم، و چهلم جمله
یازده روز باشد، و روزها که در وی گاه بحران باشد و گاهی نباشد
کدامست و چند است، وآن روز سیم است، و پنجم، و نهم، و یازدهم،
و سیزدهم، و هفدهم، جمله شش روز باشد، روزهایی که در وی
گاهی بحران ناقص باشد و با رنج و با خطر باشد کدامست و چند است،
وآن روز ششم است، و هشتم، و دهم، و دوازدهم، و پانزدهم،
و شانزدهم، و هجدهم، و نوزدهم، جمله هشت روز باشد، و روزهایی که
در وی بحران نباشد، چون روز بیست و دوم است، و بیست و سیم
و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هشتم و بیست و نهم و سی ام و سی و دوم
و سی و سیم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم و سی و نهم جمله سیزده روز
باشد مبلغ سی و هشت روز بحکم روز اول و دوم تمامت چهل روز یاد
کرده آمده است

باب چهارم اندر شناختن نشانهای سلامت و امید داری

هرگاه که بیمار بر پهلو تواند
خفت و زود بپشت باز نیفتد و اندر بستر بشیب فرو نبرد خود را

واز

واز پهلو بدیگر پهلو تواند گشت و بر آن شکل بخسبد که اندر تندرستی
عادت داشته است این همه نشان قوت طبیعت است و امید داری
خاصه که دم زدن بیمار طبیعی باشد و نبض قوی باشد و اگر بیمار تیزی
و بیماری زیادت نشود و این نشان تندرستی است از قوت طبیعت
و امید داری خواب یافتن بشب و بامداد که از خواب بیدار شود
آسوده تر بودن و جایها درست و نظر همچون نظر تندرستان نشان
سلامت دماغ باشد و هیئات و رنگ روی بر حال خویش بودن نشان
سهلی بیماری باشد خاصه اگر دیگر نشانها نشان سلامت باشد و همواری
حرارت تب اندر همه تن نشان سلامت باشد از بهر آنک معلوم گردد
که در احشا آماس نیست اندر تب مطبقه ناقص بیرون بحرانی نشان پاک
شدن عروق باشد از عفونت و اندر تب صفرای تیز ها که از استحاله
کوبند نشان ضر باشد و اندر تبهای گرم رعاف و قی و اسهال و ادرار
بول و عرق اندر روز بحرانی نشان سلامت باشد و اندر همه بیماریها
شهوت طعام نشان قوت معده و سلامت جگر و دیگر احشا باشد والله اعلم

باب پنجم اندر علتها شناختن که علت

دیگر زایل شود هرگاه که خداوند تب کرم گوشت گرشود پس اسهال صفراوی
اتفاق افتد کری زایل شود و در خشم کار از صفرا باشد زایل کند و سود
دارد و ممکن باشد که خداوند اسهال صفراوی گوشت گرشود اسهال باز
ایستد از بهر آنک صفرا و مادهٔ صفراوی روی ببالا نهد و اگر خداوند
استسقا را اسهال بلغمی اتفاق افتد یا رطوبتی آب ناک برود علت او
بدان زایل شود و اگر خداوند تشنج بلغمی را تب آید حرارت تب آن ماده
را بگدازد و تشنج زایل شود و صرع تب ربع زایل شود یا سهل شود
و سوء المزاج سرد که اندر معده و احشا باشد هم تب زایل شود و اگر
خداوند ذات الریه را بر پای جراحتی پدید آید و آماس بر وی پر درد
شان نفخ دارد نشان آن باشد که ماده انتقال کرد و طبیعت آن را
باطراف دفع کند و همچنین اگر خداوند ذات الریه را اندر بن گوش ماند
حوالی سینه و سر و پهلوها ریشها پدید آید دلیل بحران انتقال باشد
و امید سلامت باشد لکن آن ریشها بسبب بدی ماده ناسور شود و اگر
خداوند مالیخولیا و خداوند سرسام را بواسیر پدید آید بحران انتقال
باشد و علت بدان زایل شود و من دیدم خداوند مالیخولیا را که بر

بارشته

پا رشته بر آمد و مالیخولیا بدان زایل شد و اگر خداوند خناق و
ذبحه را بر سینه آماسی و سرخی پدید آید بحران انتقال باشد و طبیعت
ماده را بظاهر دفع کند و همچنین اگر بر ظاهر حلق و زبان آماس پدید آید
نشان سلامت باشد و اگر خداوند سرفه کهن را اندر خایه آماس
پدید آید سرفه زایل شود از بهر آنک اندامهاء دم زدن را با اندامهاء
تناسل مشارکت است اگر خداوند داء الثعلب را دوالی پدید آید
داء الثعلب زایل شود از بهر آنک ماده بدو انتقال کرده باشد و علت
زایل شود و اگر خداوند فواق امتلایی را عطسه پدید آید فواق
زایل شود باذن الله تعالی

باب ششم

اندر حالها که در تن مردم پدید آید و نشان بیماری باشد که خواهد
بود هرگاه که در چشم دردی اضطلاحی بسیار افتد لقوه باشد اگر
در عضوی دیگر باشد بیم باشد که در آن عضو تشنج پدید آید و هرگاه که چشم
دردی سرخ می شود و در چشم آب بسیار آید و روشنایی آفتاب
نخواهد که بیند و از دیدن آن ضد کی یا بد یا ضیر کی بیم سرسام باشد
پرگشتن بوسه و کابوس بسیار مقدمه مالیخولیا باشد و دیدن

ودیدن خیال چون ریسمان پیش چشم مقدمه یا چون دودی و مگسی
کرمی بر د مقدمه آب باشد درد شقیقه صعب وصداع پیوسته هم
کنده باشد بعلت انتشار یا باب کسلانی وکندی حاستها و
اصلاح همه اندامها که پیوسته باشد مقدمه سکته باشد بسیاری
زکام ونزله هم کنده باشد بعلت سل و ذات الریه وعرق آمدن
بسیار از همه تن نشان امتلا باشد یا نشان رقیق شدن اخلاط
وهم کنده باشد سقوط قوت عرق ناخوش بوی هم کنده باشد به
تبهای عفونتی امتلای مفرط هم کنده باشد سکته یا بدانخ خون از
گلو بر آمدن کردنی ثقل ناخوش نشان تخمه باشد بول ناخوش بوی
هم کنده باشد تبهای عفونتی سقوط شهوت وتکسر والم مانندکی نشان
امتلا ومقدمه بیماری سقوط شهوت با منش کشتن ونزله بادها
اندر شکم مقدمه قولنج باشد شهوت طعام فزدن از عادت نشان
سوی المزاج سرد باشد اندر معده با ماده یا بی ماده سقوط
شهوت بی نزله بادها اندر معده نشان گرمی مزاج معده باشد
آرزوی ترشیها نشان تولد صفرا باشد اندر معده آرزوی

تیزیها

تیزیها چون خردل ومانند آن ماده غلیظ باشد اندر معده
سرخی چشم وتیرگی رنگ وزردی وتنگی نفس وگرفتگی آواز مقدمه جذام
باشد بسیاری دملها نشان خراج بزرگ باشد بسیاری غددها
مقدمه دبیله عظیم باشد بهق سفید بسیار ولازم مقدمه برص باشد
خفقان پیوسته مردم تن درست را هم کنند باشد مفاجا مردن چکند
وتمدد که اندر جگر باشد ومیل سوی پهلوها وپشت دارد نشان
علتی باشد اندر جذبه سبدی ثقل و اندکی آن نشان سده. بمد
ومقدمه یرقان باشد اماس پشت چشم ودست وپای نشان
ضعیفی جگر باشد ومقدمه استسقا باشد گرانی وتمدد تهیگاه
نشان آفت باشد اندر گرده واسهال که معده را بسوزاند هم
کنده باشد قولنج امعا سوزاندن آب تا ختن هم بکنند باشد بد
اندر مثانه ریگی بدید آید خاریدن مقعد اخ نه بسبب کرم
خود آرد مقدمه بواسیر باشد باب هشتم
اندر نشان ناختن وقت مرگ اندر تبها ونزتبها وتبها اندر بیماریها حاده
وصعب وکشنده میرند که اندر بیماریها بسلیم بجا ان نیک باشد واندر

چار بهار محرقه و آنچ بدان ماند اندر تبهای نوبت میرند و نشان مرگ
آن باشد که عقل شوریده شود و تاسه صعب خیزد و تا ضعف و غنودن
بدید آید پس درد سر و تاریکی چشم تولد کند و دل درد خیزد و بیمار بی قرار
گردد و هلاک و اندر تبهاء بلغمی اندر اول نوبت تب میرند و نشان
مرگ آن باشد که مدت سرما دراز گردد و گرم نشود و نبض ضعیف
و متفاوت باشد و پلاکی و سبات پدید آید و درین میان هلاک شود
درین جمله مرگ اندر آن ساعت باشد از روز اندر وقت تب که لعاص
تب و بیماری صعبتر باشد و اگر اندر ابتدای نوبت باشد یا اندر
تزاید یا اندر انتها و اگر علامتهاء بد نیز اندر بحرانی وقتها پدید آید
که یاد کرده آمد کمتر باید ترسید که اندر ابتدای تب یا اندر وقت
تزاید میرد و بیشتر اندر تبها میرند که سبب آن آماسی باشد اندر
اندامهاء اندرونی و اندرین وقت ماده در حرکت آید و روی بدان
موضع نهد و الم زیادت کرده و آسیب آن بدل باز دهد یا اندر
بیماری که ماده آن سخت بد باشد و بسیار و طبیعت از حرکت آن
منهزمت شود و حال طبیعت با آن همچون آتش اندک باشد که در

زبر

که در زیر هیزم بسیار فرو میرد یا همچون حال کسی که او را گلو بفشارند
و اندر وقت انتهاء تب نیز میرند هم بسبب آن که طبیعت از ماده
منهزمت شود و بنادر اندر وقت انحطاط نوبت تب نیز میرند
لکن درین وقت جز بسبب قوی که اتفاق افتد نمیرند چون اسهال
قوی یا خشمی عظیم در جمله بسببی از اسباب نفسانی چون غم عظیم
و شادی عظیم و آنچ بدین ماند یا بسببی از نوعی دیگر چون طعامی
یا شرابی بسیار یا ناموافق و بخت عرق کنند پس میرد و حقیقت لزج
آنست که این انحطاط ضررناک باشد و راستینی باشد لکن قوتها
ضعیف باشد و حرارت غریزی تحلیل پذیرفته و نبض ضعیف و
واهیه شده بدان ماند که تب اندر انحطاطست و نباشد از
بهر آنک اندر انحطاط راستینی قوتها باز آید و حرارت غریزی
بر افروزد و نبض قوی تر گردد و بنظام گردد اما اندر آبله
اندر وقت انحطاط بسیار میرند و بیشترین با سهال میرند و سبب
آن بسیاری ماده باشد و تباهی همه اخلاط که بعضی با آبله
بجانب تن بیرون آید و باقی بباطن باز گردد و اسهال تولد

کند و اطفال را می رنجاند و می گدازد تا هلاک شود و علامتهاء
بد اندر بیماریها دیگر اندر چشم و بینی و گوش و پیشانی و اصداغ
بدید آید چشمها دور اندر شود و بینی باریک و سرد شود و باشد
که سر بینی کبود شود یا سیاه و گوش همچنین سرد و متشنج شود
و ناخنها کبود شود و پوست پیشانی کشیده شود چنانک کسی
پوست تر بگیرد و بر چیزی پوشد و بنهد تا خشک پوست پیشانی
بر استخوان همچنان شود و این همه نشان سرد شدن خون است
و فرو مردن حرارت غریزی و باز شدن باطراف و بآخر
سیاهی چشم بسوی بالا بر شدن گیرد و سپیدی بدید می آید
و از جملهٔ علامتهاء بد آنست که بیماری پشت باز افتد و دستها
فرو گذارد و بنشیب فرود آید اندر بستر و دندان بر هم بساید
و صریر کند و بعضی را باشد که لب زیرین بر جهد و دندانها
که پوشیده بودی برهنه شود و چشمها گشاده بماند و بعضی
باشد که بدست حرکتی کردن چنانک کسی مگس از پیش چشم می راند
و بعضی انگشت بر دیوار چنانک کسی کاه از دیوار می کند

بعضی

و بعضی انگشت بر جامه می مالند چنانک کسی زهر از جامه برچیند این همه
علامتهاء بد است و نشان نزدیکی وقت مرگ است والله اعلم
القسم الثانی فی العلل و این هفت مقالات این بخش مشتمل ازین
کتاب بر هفت مقالت و اندر هر مقالتی و هر بابی نکتهٔ که از آن باب
مقصود آن نکته باشد و در بیشترین کتب اگر بجویند نیابند و غرض اهل
علم و اهل تحصیل از مطالعهٔ کتب آن نکتها باشد هر یک بشرحی که
بدین کتاب لایق باشد یاد کرده آمده است چنانک مقصود مفهوم گردد
و چیزی پوشیده نماند **مقالت اول** اندر وصیتها که طبیب را از
علاج گوش باز باید داشت طبیب چون نزدیک بیمار آید پس از
آنک شرطهای امانت و دین و شفقت مردمی بجای آورده باشد
و چشم و گوش و دست و زبان از همه ناپسندیده نگاه باید داشت
نخست باید که نوع بیماری و حقیقت آن بداند بدان طریق که اندر بخش
نخستین ازین کتاب یاد کرده آمده است پس احوال آن و احوال
روز گذشته بپرسد و بداند تا قوت بیماری امروز چون قوت
دی هست یا کمتر است یا فزون تر و فردا نیز احوال بپرسد

بسم الله الرحمن الرحیم

اگر همه روز همچنان است حکم کند که بیماری بنهایت رسیدست و اگر هر
روزی می فزاید گوید هنوز در تزاید است و اگر هر روزی می کاهد
بیماری اندر انحطاط است و بپایان رسیدست تدبیرها در خور آن
احوال کند چنانک اندر بخش نخستین ازین کتاب یاد کرده آمدست
و بباید پرسید تا بیمار هیچ عضوی المی هیچ بیند اگر می یابد معلوم
کرده که معظم بیماری اندران عضوست و اندر آغاز تب ماده
بدان موضع ریخته می شود آن عضو را قوت دهد بضمادی یا
نطولی موافق صفت ضماد و نطول بگیرند عدس مقشر سماق نار پوست گلنار
گل سرخ برگ مورد از هر یکی راستا راست بپزند و خرقه بدان
آب تر کنند و بران عضو می نهند و شغل آن ضمادی کنند و احوال
خواب بپرسد اگر بیمار خواب می یابد بدانک دماغ بسلامت است
و آسایش هست و اگر خواب نمی یابد حال بخلاف این باشد و از شهوت
طعام بپرسد اگر شهوت برجای باشد داند که اعضا را غذا بسلامت
است امید واری زیادت باشد و اگر نه وجایگاه خواب لایق
حال بیماری فرماید ساخت و شربت و داروی خدمتکاران اختیار
کند

کند چنانک باید و اندر بیمار بهار و گرم خانه خنک فرماید کرد و بیمار
را جامه پوشیده فرماید داشت تا خنکی هوا و راحت آن بدل او
می رسید و تن او سپرد نشود و حرارت باندرون تن او باز نگردد
و اگر بیمار کودک باشد یا اهل نعم یا قوت او ضعیف باشد و چیزی
آرزو کند متابعت آرزوهای باید کرد از آن نوع یا مانند آن او
چیزی اندک باید دادن و بباید دانست که حال قوت اندر بیماری
همچو حال توشه است اندر سفر همچنان که مسافر توشه نگاه دارد تا
سفر بدان تمام کند طبیب باید که عنایت بنگاه داشتن قوت
بیمار کند تا بیماری بدان بپایان رسد و بدین سبب نگاه باشد
که طبیب را حاجت آید که بیمار را چیزی دهد که داند سبب بیماری
بدان زیادت خواهد شد لکن بدان ننگرد و بنگاه داشتن قوت
مشغول شود و این چنان باشد که در تب محرقه بیمار را غشی افتد
طبیب اندران حال بحرارت تب ننگرد و انار شراب ترنجبین دهد و بدو
تا قوت باز آرد و همچنین اندر قولنج سرد هرگاه که دردی بدید
سخت طبیب داروی خدر کنند دهد تا بیمار از آن درد بی خبری شود

بدین طریق عارض قوی را زایل کند بعلاج واجب باز آید و آنجا که
قوت قوی باشد و باستفراغ حاجت آید هیچ توقف نباید کرد و آنجا
که قوت ضعیف باشد نخست تغییر قوت باید کرد پس استفراغ کردن
و آنجا که باستفراغ تمام حاجت آید بیکبار بر طبیعت الحاح نشاید کرد
بتفاریق استفراغ باید کرد و اگر بیمار خطرناک باشد و ایمن نتوان
بود که قوت چندان پای دارد که ماده بخته شود زود استفراغ
و علاج قوی باید کرد و اگر خطرناک نباشد در علاج قوی تاخیر باید
کرد تا نضج بدید آید پس علاج قوی کند و اندر بیماریهای کهن
هر چند روزی در علاج فترتی باید افکند تا هم قوت نگاه داشته
می شود و بیمار از ان آسایشی می یابد و طبیب از پس فترت علاج
را قابل تر باشد و دارو اثر کننده تر آید از بهر آنکه در مدت
دراز بسبب مداومت علاج طبیعت با دارو خوی کرده شود
شود منفعت آن بدید نیاید و هر چند روزی شربتها اگر چه همه
از یک نوع بود یکی بدیگر بدل می باید کرد تا طبیعت با یک چیز
خوی کرده شود و هر گاه که طبیعت اندر یک علاج یک طریق می سپرد

و هیچ اثر نبیند بضد آن باز باید گشت و اگر بحقیقت داند که بر صواب است
اگر چه اثر آن دیر ظاهر شود از طریق صواب بر نشاید گشت و اگر
اندک علاجی خطا افتد و اثر آن خطا ظاهر نشود ازان طریق زود
بر باید گشت پیش از انکه اثر قوی ظاهر گردد و اگر بیمار خواری
باید بر خلاف قیاس و عارضی هایل بدید آید نباید ترسید که عارضی
زود زایل شود و بیمار قوی ترکیب و تن آباد ان استفراغ
بیشتر باید کرد و بیمار نازک و لاغر را علاج بتغییر مزاج باید کرد
و استفراغ کمتر و اندر همه بیماریها دلخوشی بیمار باجت و بامراد
ایشان باید ساخت و تدبیر قوت دل باید کرد بهر چه ممکن گردد
و غم و دل ناخوشی دور باید داشت و بعضی را بشارتها و امیدها
و بعضی را بزر و جواهر و غیر آن و بعضی را بحضور دوستان و مونس
و دلخوشی دادن تا شاد شود و قوی دل گردد و اندر گرمای
سخت و سرمای سخت هیچ علاج قوی نشاید کرد و آنجا که باستفراغ
و تغییر مزاج حاجت آید یک چیز باید که هر دو معنی را شاید بعضی
باید داشت چنانک اندر تب صفرایی آب آلوی سیاه و طبیعت

تا تواند که علاج بغذا کند بدارو مشغول نباید شد و تا تواند که
بیک داروی بسیط یعنی نا آمیخته علاج کند داروی آمیخته نباید داد
و طبیب را داروهای مجهول که مجهولان و پیرزنان آزمایند
و حکایت کنند بکار نشاید داشت و بران اعتماد نشاید کرد

مقالت دویم اندر علاج بیماریها اندامها از سر تا پای باب اول در بیماریهای

و بیماریهای دماغی سرسام گرم دو نوع است یکی آنکه مایه از
صفرای خالص باشد آنرا بلغت یونان قرانیطس و بپارسی
سرسام تیز گویند و بلغت پزشکان آماس است و این از پیشگان
گفته اند که این علت آماسی باشد که اندر گوهر دماغ یا اندر غشاء
دماغ یا اندر هردو باشد و لکن قرانیطس اندر غشاء دماغ
باشد و ترجمه قرانیطس هذیانست و سبب این علت از صفرای
بسیار باشد اندر تن و بسیاری بخارات که بدماغ برآید
علامتها تب گرم و درد سر و بی خوابی و هذیان و اختلاط
عقل و تشنگی و خشکی دهان و تلخی و درشتی و زردی زبان
و خرفه کنان بدان تری کنند بپیشانی و صدغ آدمی نهند

[illegible]

د

و پای در آب گرم یا در طبیخ بنفشه و بابونه می مالند و می شویند
و طبع را بحقنه نرم یا شیاف که از بنفشه و شکر و سقمونیا ساخته
باشد نرم دارند صفت حقنه نرم بنفشه ده درم سنگ نیلوفر ده
درم سنگ عناب بیست عدد سپستان چهل عدد بابونه ده درم سنگ
همه اندر یک من آب بپزند تا دو بهره برود و بپالایند و هفت
درم سنگ روغن گل یا روغن بنفشه و یک اوقیه شکر سرخ
اندر نهاده مثقال ازین مطبوخ کند و حقنه کنند و اگر از حقنه
و از شیاف مانعی باشد ماء الرمانین و شیرخشت دهند یا
طبیخ خرماء هندی و هر شب دو درم سنگ اسبغول اندر جلاب
خام و آب انار ترش می دهند و باید که هوای خانه خوش
باشد و اندر تاریکی و روشنی معتدل و دیوار خانه ساده
باید و نقش و صورت و کتابه هیچ نباید و نزدیک بیمار برگ
بید باید ریخته و نیلوفر و بنفشه و میوه‌های خوشبوی و
خنک باید و شراب از جهت حرارت آب تخم خرفه و شراب
غوره و شراب ریواج و شراب حماض و ترنج و شراب

زرشک و شراب انار و شراب لیمو و شراب صندل و آب کدو
و آب غوره آمیخته و اندکی شکر بر نهاده و از جهة نرم داشتن
طبع شراب آلو و شراب خرما هندی و شراب بنفشه و آب خربزه
هندو و آب میوه ها و اگر حرارت بی اندازه باشد پس از آنک
استفراغ کرده باشد قرص کافور دهند و هر روز که تب کیانده
شود پای از بن ران تا شتالنک ببندند چنانک از رنج
بستن اندکی آگاه باشد و یک زمان اندر آب گرم نهند
و بمالند و پس بگشایند و بستن از بن ران آغاز کنند و گشادن
از سوی شتالنک و هر روز از جهة نرم داشتن طبع از نیشو
و آلو سیاه و خرما هندی و زردالو و از ماش مقشر و اسفاناج
و از کشک جو همه بشیره مغز بادام و سپکه و اندر ترشها برگ
چغندر در افکنند و شکر جاشنی دهند و بجهة باز گرفتن طبع
از ناردان و زرشک و آب سیب ترش و آب آلی ترش
و آب غوره همه بشیره مغز بادام بریان کرده دهند و اگر اندر
هر مزوری دو درم سنگ خشخاش کوفته در افکنند صواب باشد
واگر

واگر از جهة تسکین صفرا و خون طفیشل از عدس مقشر و
زیره با عناب در وی بجهة دهند صواب باشد سرسام خونی
این علت را بزبان یونان فلغمونی گویند علامتها سرخی
زبان و رگها ممتلی و تب گرم و لازم و گرانی سر و درستی
زبان و نبض سریع و صلب و باشد که زبان بگزند و روشنائی
نخواهند علاج فرق میان علاج این و علاج قرانیطس آنست که این
علت را نخست فصد کنند یا حجامت و دیگر علاجها بدان نزدیک
باشد یعنی علاج قرانیطس و نیز باشد که حقنه قوی تر یا مسهل
قوی تر از آن حاجت آید سرسام سرد این را لیثرغس گویند
و ماده او بخاری باشد که از بلغم عفن بدماغ بر آید و سبب
آن تخمه و بسیار خوردن طعامهای سرد و تر باشد چون ماهی
تازه و گوشت گاو و باقلی و پیاز بجهة و خام و میوه های تر
و فقاع و مستی متواتر علامتها غلبه خواب و فراموشکاری و صداع
نرم و تب آهسته متفاوت و بول غلیظ و خام و سپید و بسیاری
آب دهن علاج نخست حقنه تیز یا شیاف تیز نهادن پس

تی فرمودن پس با یارج فیقرا و تخم حنظل مرکب کرده اندر
مطبوخ افتیمون پس هر بامداد گلنگبین و افتیمون دادن
و مفاصل به روغن قسط و مانند آن مالیدن و اگر تب آید
کشکاب دادن و پودنه کوهی و زوفا و تخم کرفس و بادیان
و سعتر و مانند آن در وی بجوشند و اگر تب گرم تر باشد بادیان
تر و برگ کرفس قدری اندر ریزند صفت حقنه تیز بگیرند تخم
حنظل و افتیمون از هر یکی یک مشت بسفایج نیم کوفته دو مشت
پودنه کوهی یک مشت بپزند چنانک رسم است و بپالایند
و ده درم شکر انگاه حل کنند و ده درم سنگ روغن زیت و ده
درم سنگ فانید بر افکنند و بکار برند و شیاف یا از ترب
تراشیده یا از صابون یا از شحم حنظل و بوره و نمک و باشند
بر رشته نهند و پس از انک استفراغها کرده باشد بخار
سرکه پودنه و خاش در وی بجوشانند به بینی او در رسانند و بدارو های
لطیف کنند غرغره فرمایند و بلبل و چند بیدستر می بویانند تا
عطسه آرد و هیچ وقت نگذارند که در خواب غرق شود و تلافی

و

و سنجر نیا و مانند آن می دهند و اگر دراز گردد دو دانگ
چند بیدستر با انگبین سرشته بدهند و ضمادی از چند بیدستر
و سعتر و پودنه کوهی و خاش نرم کرده بعسل سرشته بر سر او نهند
و نطولی از بابونه و پودنه و نمام و خاشا و مرزنگوش
و شبت بکار دارند موی سر مردم سوخته با سرکه سرشته بر سر و
پیشانی مالند سود دارد مالیخولیا علتی سودایی است از
بهر انک گوهر دماغ نازک است و گوهر روح نفسانی که اندرون
دماغ است روشن است و سودا خلطی تیره و تاریک است هر گاه که
بخار سپرد بدماغ برآید مزاج دماغ بگردد و ان بخار با روح نفسانی
بیامیزد و روح تاریک و تیره شود و از بهر انک مردم از هیچ
چیز چنان شاد و ایمن نباشند که از روشنایی بسبب انک نیک
و بد و دوست و دشمن که نتوان شناخت و اندر روشنایی
توان دید و توان شناخت بدین سبب مردم از تاریکی بترسند
و بگریزند پس بضرورت هر گاه که تاریکی اندرون دماغ او باشد
ترسان تر باشد و از بهر انک از تاریکی بیرون توان گریخت

و از خویشتن و از خویشتن نتوان گریخت خداوند علت حبسه ترسان
و بدگمان باشد و از بهر آنک سودا سرد و خشک است و فعل سردی
و خشکی قبض نبض است خداوند این علت همیشه گرفته و تنگ دل
باشد از بهر آنک مادهٔ سودا غلیظ است بهر نفسی که بگیرد دیرگاه دارد
و در وی بماند همچنان بهر خیالی و صورتی که خداوند این علت حرکت
را افتد بدشواری از وی زایل توان کرد و این علت بمشارکت
معده و سپرز بسیار افتد و هرگاه که علت بمشارکت معده باشد
خداوند قی کند چون علت از قی کردن راحت یابد از اما لیخولیا
مراقی گویند و سبب آن بسیاری سودا باشد که هر روز از سپرز
بمعده بر آید و در هضم معده تقصیر افتاده باشد که بسبب این تقصیر
بادها اندر معده تولد کند و معده متنفخ متنفخ شود و بر طعام مشتمل
نتوان گشت و قوت دافعه بدان سبب کار خویش تمام نتواند
کرد و بیشتری از آن سودا اندر معده بماند و گرم شود و بخار آن
بدماغ بر آید علاماتها خداوند این علت بسیار موی سطبر موی
باشد و رنگش او سبز گونه باشد و باشد که سخت سرخ باشد

با

یا اسمر باشد و کتف او قوی تر از دیگر اندامهای فرو سوین باشد از
بهر آنک در تن او بسیار بادها تولد کند و باد قوت سوی بالا کند
حرکت ایشان پیوسته باشد چنانک پلک چشم بهم پیوسته می زند
و سخن بشتاب و نا مبین گوید و دل و جگر او گرم باشد و بدان سبب
سودای سوخته در تن او بیشتر تولد کند و دماغ او تر باشد و بدان
سبب زبون و پذیرندهٔ بخارها باشد و اندر احشاء او بادهای
قراقر بسیار باشد و بدان سبب شق بروی غالب باشد و بعضی
را هم بسبب تقصیر هضم لعاب از دهان می رود علاج اندرین
علت استفراغها بسیار باشد و پیش از استفراغ شربتها
و غذاها لطیف باید داد و خنک و گرمابه و آب زن بکار باید
داشت و آسایش فرمودن و اگر علت دماغی بعضی اگر مبتدای
علت دماغ باشد رگ صافن بکشاید تا ماده از دماغ فرود
آید و اگر مراقی باشد رگ باسلیق باید زد یا اسلیم و اگر معده
ضعیف باشد اندر معده توقف باید کرد و آنرا که فصد کنند چون خون
سیاه باشد چندانک حاجت باشد خون بیرون و اگر سیاه

سبب نا شده
واگر نشان آن ماده باشد که هنوز اندر دماغ است و اندر همه
تن پراکنده نیست رگ پیشانی زدن صواب تر است و داروی
مسهل نخست ایارج فیقرا دهند غاریقون و افتیمون و شحم حنظل با وی
ترکیب کرده پس مطبوخ افتیمون دهند و حب اصطمخیقون و ایارج
لوغاذیا هر دو روز یا سه روز معجون نجاح اندر مطبوخ آتشین
و بگیرند غاریقون نیم درم سنگ بکوبند و سرشند و بدهند و افتیمون
کوفته و یا مویز دانه بیرون کرده سرشند هر بامداد مقدار پنج
درم سنگ بکوبند و سرشند بدهند و افتیمون کوفته هفت درم سنگ با
سکنگبین سرشته شود دارد و دل را شراب سیب انار ممزوج
قوت دهند و اگر مزاج سرد باشد دواء المسک و مثرودیطوس و
تریاق بزرگ دهد صفت مفرح بگیرند بادرنجبویه و پوست
ترنج قرنفل مصطکی قرفه جوزبوا قاقله نارمشک بهمن سرخ بهمن سفید
تودری زرنبا و زعفران تخم بادروج تخم بلنگ شکر از هر یکی دو
درم سنگ مشک تبتی دانگی و طوخی هلیله کابلی چهل درم سنگ شیر امله
شصت درم سنگ هلیله و امله در مقدار ده من آب بپزند تا نیمه

باز

42

اندر داء الحیه

آید و بپالایند و انگبین بر افکنند و بقوام باز آرند و داروها
بدان سرشند شربتی دو درم سنگ و اگر ماده صفرای باشد گرمابه
و آب زن بهاره بکار دارند و استفراغ به ماء الجبن باید کرد و ماء
الجبن با سکنگبین افتیمونی باید ساخت و اندر میانه روزها ایارج
فیقرا با سقمونیا مرکب می باید داد و اطریفل کوچک با ایارج
فیقرا یک درم سنگ بسرشند و بدهند اگر معده ضعیف باشد
گلشکر با عود و با مصطکی دهند دیوانگی علاج دیوانگی هم ازین
نوع باشد و کم خوابی را دماغ تر کنند و روغن بنفشه با شیر دختران
آمیخته بر سر می نهند و طبیخ بنفشه و نیلوفر و برگ عنب الثعلب
و برگ بید و کوک و خشخاش و بابونه و کشک جو و تراشه
ترب بر سر می چکانند و شراب خشخاش سبات این علتی است
که بیمار همچون خفته باشد علامتها اگر بیدار کنند زود بیدار نشود
و سبب آن رطوبت غلیظ باشد اندر دماغ علاج اما اگر زود
بیدار شود ایارج فیقرا و اطریفل کشنیزی دهند و اطراف
می بندند و می مالند و بطبیخ بابونه می شویند و سر کدو روغن

کل می بویانند و اگر دیر پیدا آید شود حقنهٔ تیز نخست استفراغ
کنند پس با ایارج فیقرا و غاریقون و تخم حنظل و نمک نفطی
ترکیب کنند بر سبیل شیاف بر نهند و بامداد مطبوخ افتیمون با معجون
نجاح دهند و هر بامداد یا هر ساعت بسرکهٔ اسقیل غرغره کنند
و لعوق اسقیل می دهند و نطولی از بابونه و اکلیل الملک
و سداب و مرزنگوش و نعنع و سعتر و برگ مورد بر سر می
و فرفیون و جند بیدستر بر روغن سداب سوده بیش سر طلی می
کنند **فرانشکاری** علاج فرانشکاری بعلاج سباتی نزدیک است
غرغره بمیویزج و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر کوفته و پخته و با
انگبین سرشته سود دارد و ایارج فیقرا با سکنجبین عنصلی
سود دارد و وج پرورده و زنجبیل پرورده و معجون لبان
سود دارد **معجون لبان** بگیرند کندر و وج و دار فلفل و سعد و زنجبیل
از هر یکی دو جزو روغن گاو دو از ده جزو انگبین سی جزو
داروها کرفته و پخته با انگبین بسرشند و در خنب کنند و چهل
روز اندر میان جو پنهان کنند پس بکار دارند شربتی دو درم

سکته

سکته این علتی است که ناگاه افتد و یکبار راه بر آمدن قوت
روح حیوانی از دل سوی دماغ و راه فرو آمدن قوت
نفسانی از دماغ بهمه اندامها بسته شود و همه اندامها از کار
بماند و حسها باطل شود و جز حرکت دم زدن هیچ حرکت دیگر
نماند و سبب این خلطی غلیظ و لزج باشد اندر تجویفها و منفذهاء
دماغ و بسیار باشد که سبب سکته غلبهٔ خون باشد چنانک همه
رگها و شریانها و تجویفهاء دماغ پر شود و شریانها بسبب حرکت
نتوانند کرد و سکته فرو گیرد و بعض طبیبان این نوع را خناق
قلبی می گویند **علامتها** که آن سر و دوار و طنین و دوی
و گرانی اندر حرکتها و تاریکی چشم و اختلاج همه اعضا
ردی و بر هم سودن دندانها در خواب و امتلاء رگهاء گردن
و سرد شدن دست و پای این همه مقدمات سکته باشد و گنگ
اندر سکته نشان زیادت شدن و نشان دشخواری دم
زدن باشد لیکن اگر دم زدن بی نظام باشد نشان صعبی علت
باشد و آنجا که شبهت افتد که سکته گرفتست یا مرده است

بلک چشم را باز کنند اگر مرده باشد حدقه ناپدا باشد واگر
باشد حدقه برجاي باشد **علاج** تخت پر مرغ چرب کنند
بروغن سوسن یا بروغن دیگر و با یارج فیقرا آلو دکنند
وبحلق او فرو کنند تا باشد که قي افتد پس حقنه تیز کار دارند
و مهرهاء گردن و پشت او بروغن فرفیون گرم کرده بمالند
و تریاق بزرگ یا مثرودیطوس یا سحرینیا یا انغودیا
با یک مثقال انگرد یا جند بیدستر یا سکبینج اندر ماء العسل
حل کنند و بحلق او فرو ریزند و موي سر او ستریند و جند
بیدستر مي بویانند و زهره کلنگ با آب مرزنگوش
اندر بیني چکانند و قرنفل و کبابه و خربوا و کوزبوا
و ذنج همه کوفته و گرم کرده اندر ... خرقه کنند و بر سر او
نهند و نمک سوده و گرم کرده برنهادن سود دارد و ازین
استفراغها گرمابه خشک و اندر آب گرم نشاندن
سود دارد و هرگاه که سکته گشاده شود بیست و چهار
روز همین علاج مي کنند و طعام نخوداب و شوربا کنجشک

دیگر

ر و کبوتر بچه دهند با سعتر و دارچیني و هر بامداد ماء الاصول
انگاه با روغن بادام تلخ یا روغن بید انجیر و هر هفته ایارج
فیقرا دهند یا تخم حنظل و نمک و افتیمون و غاریقون **صرع**

[illegible]

ولطیف و دفع صرع بسبب بسیاری ماده وضعیفی دل بهمه جوانب
باز دهد تا بخاری و کیفیتی بد و ناخوش بدماغ نرسد صرع نیفتد
واگر این بخار پیوسته در دماغ بودی صرع لازم بودی وبی بیم
که ناگاه بدید می آید و زود زایل می شود از آنجا بدانیم
که بخار پیوسته در دماغ نیست از بهر آنک هر عارضی که بیکبار
پدید آید زود زایل شود سبب آن ثابت و متمکن نباشد پس
معلوم شد که سبب صرع چیزیست ناگاه بدماغ رسد و آن زود
گسسته می شود و آن سبب اندر عضوی دیگرست از آن عضو بدماغ
می رسد و بیشترین اندر معده باشد و اندر سپرز و اندر اطراف
و بعضی باشد که صرع بی تشنج باشد از بهر آنک ماده رقیق و اندک
باشد و سخت بد نباشد آن سبب بی تشنجی بگذرد علامتها زبان
مصروع سخت زرد باشد و رگهای زیر زبان سبز و ازرق

که موجب خشم نباشد خشم صعب گیرد و از اعراض مالیخولیا و نفخ خالی
نباشد علاج اولا مصروع را خویشتن از سرما و گرما نگاه باید داشت
و بر گذر آب و بر کنار آب نباید نشست و جماع و مستی و اندر گرمابه
دیر ماندن و از جایگاه بلند فرو نگرستن و اسب تاختن و نظاره
کردن و هر چه چشم او را خیره کند و طعامهای غلیظ و شربتی بسیار زیان
دارد و کرفس صرع را بجنباند و گوشت بز بسیار خوردن بیم
باشد که صرع آرد و پلپل و خردل و مانند این زیان دارد و جگر گو
تذرو و دراج و طیهو و بنجشک و پرخی گوشت بره و قلیه خشکی
و مرغ بریان و اسفیدباها نخود و دارچینی و گشنیز خشک دیگر
بهر جهت زیان دارد و داروهای گرم اندک اندک و بتدریج
باید داد و اندر حال صرع اندامهای مصروع راست کنند و سخت بگیرند
و نگاه دارند و دماغ او گرم کنند چنانک اندر علاج سکته گفته آمده است
تا زود بهوش باز آید و چند بیدستر با حلتیت در ماء العسل گداز کنند
و بحلق او فرو ریزند و هر دو شب یا هر سه شب نیم دینار سنگ ایارج
فیقرا بدهند و استفراغ بحب قوقایا و حب اسطمیخون و ایارج

لوغاذیا و مطبوخ افتیمون کند و تغیر مزاج تریاق اربعه و معجون
سیسالیوس و مثرودیطوس و تریاق بزرگ کنند و اگر دو دانگ
شحم حنظل با مثرودیطوس ترکیب کنند صواب باشد و شیشا با آب
مرزنگوش در بینی چکانند و اگر صرع از معده باشد قی فرمایند و ایارج
فیقرا با پوسته تری دهند و این ضماد بر معده می نهند بگیرند گل سرخ
سنبل مصطکی قشور کنند و کوفته و بیخته بشراب مشکی سرشته و بر معده
نهند و اگر بخار از اطراف می برآید بگیرند پلپل فرفیون خردل
بلا در سرشته و بر [illegible] ان موضع نهند تا ریش کند صفت معجون
سیسالیوس بگیرند سیسالیوس عاقرقرحا و اسطوخودوس از هر یکی ده درمسنگ
غاریقون پنج درمسنگ قردمانا حلتیت زراوند مدحرج از هر یکی
دو درمسنگ و نیم همه بکوبند و ببیزند و در سکنجبین که در آب بصل الفار
وانگبین کرده باشند سرشته و هر بامداد یک درمسنگ یا یک مثقال
بدهند فالج این نام تازی است در لغت عرب فالج حالی باشد
که در نیمه یک چیز پدید آید و حال این نیمه از حال دیگر نیمه جدا گردد
نام این علت ازین معنی گرفته اند و بدین نام سستی یک نیمه تن خواهند

علامتها

علامتها نبض ضعیف و بطی و متفاوت باشد و لیک اندر پشت حالها
سپید باشد و سرخ نیز باشد و سبب سرخی ضعیفی جگر باشد یا ضعیفی
گرده یا دردی سخت یا آماسی و هر گاه که عضو مفلوج برنگ خویش باشد
و لاغر و کوچک نباشد امیدوارتر باشد و هر گاه که بر خلاف این
باشد نشان صعبی علت و ناپذیرفتن علاج باشد علاج اولا تا چهار
روز یا هفت روز نگذرد هیچ علاج قوی نشاید کرد و اگر علت
سخت قوی باشد تا چهارده روز لکن حقنه تیز روا بود و ماء
الاصول که سخت قوی نباشد و سکنجبین عسلی با اندکی رد ماء
خشک صواب باشد و از پس چهار روز ایارج فیقرا دهند
و از پس یک هفته ایارج غاریقون و شحم حنظل پس آن استفراغ
قوی بحب فرفیون و حب شیطرج و حب قوقایا با ایارج فیقرا
مرکب باید کرد و بطبیخ افتیمون و از پس استفراغ ماء الاصول
قوی دادن و انگرد در ماء العسل حل کرده دادن و غذا
نان با ماء العسل و طبیخ گندم با انگبین اگر قوت قوی باشد
و اگر ضعیف باشد نخشک بریان و دراج و مانند ان دهند و قی

کردن سخت سودمند باشد و اگر فصل بهار و مزاج و عمر بیمار مساعد
باشد آغاز علاج بفصد باید کرد از بهر آنک مرکب همه اخلاط خونست
و اگر ماده بلغمی باشد نخست یک شربت حب سبنابا مشرد بطوپس
یا تریاق بزرگ یا انقرد یا با یک مثقال سکبینج یا جاوشیر
یا حلتیت اندر ماء العسل بدهند یک ساعت فصد کنند و بعضی
اطبا فرموده اند که هر روز یک مثقال ایارج فیقرا و نیم مثقال
پلپل ترکیب کرده بی عسل باید داد تا در معده دیر ماند و اثر آن
قوی تر باشد و بعضی فرموده اند که ایارج و جند بید استر نیم
باید داد از یک درسنگ تا به نیم درسنگ رسد **لقوه** این
علتی است که اندر عضلهای چشم و روی پدید آید و چشم و ابرو و لب
و پوست پیشانی از هیات خویش برود و کژ شود **علامتها** خداوند
این علتها آب از دهان راست نتواند انداخت و باد راست
نتواند دمید و اگر سبب لقوه تشنج باشد چاپتها درست باشد
و پوست عضله روی ترنجیده باشد و اگر سبب استرخا باشد
چاپتها با خلل باشد و پوست عضله روی نرم باشد و یک

جم

چشم فرو سوی فرود آمده باشد و غشاء کام فرو آویخته **علاج**
احتیاط آنست تا چهار روز یا هفت روز بگذرد علاج نکنند لکن اگر
طبع خشک باشد روز دویم حقنه معتدل طبع فرود آرند و اگر با
لقوه علامتهای فالج یا علامتهای سکته پدید آید در حال حقنه تیز
یا مسهل قوی استفراغ کنند و تا یک هفته بگذرد استفراغ قوی
کرده نشود و بغرغره و عطسه علاج نشاید و از آنکه علامت فالج
پیدا نبود از پس چهار روز ایارج فیقرا دهند و از پس یک هفته
حقنه تیز استفراغ کنند یا حب قوقایا را یا با ایارج فیقرا دهند
و گوشت روباه یا گوشت کفتار یا گوشت گورخر بپزند و بکوبند
و بر سر و پس گردن ضماد کنند با روغن زیت یا با روغن و پوده
و زوفا خشک و حاشا و سعتر اندر سرکه بپزند و روی و مهرها
گردن بدان می مالند و خردل و سیر کوبیده بر صدغ او می مالند
سود دارد و پوست جوز بوا در دهان دارند و کندر و قرنفل
می خایند و زهره کلنگ با شیر زنان در بینی چکانند و عصاره
چغندر و عصاره مرزنگوش در چکانیدن سود دارد و بگزیند

به درسنگ بوره و یک درسنگ نوشادر و پنج درسنگ پوست
پنج کبر بکوبد و به پزند و با سکنجبین غرغره کنند تا چهل روز بگذرد
هیچ دارو اندر بینی نشاید چکانید **سرگشتن** سرگشتن را بتازی
دوار گویند و این علتی است که چون بر پای خیزد چشم او تاریک
شود و بیم باشد که بیفتد و چنان نماید که جهان گرد او می گردد
و سبب خاصه بدین علت خلطی باشد اندر تجویف دماغ و بهری گرم
بخاری از آن خلط برخیزد و اندر منفذهای دماغ بگردد و بسیار
باشد که خلط اندر معده باشد یا اندر رحم یا اندر گرده و مثانه
بسبب مشارکت به دماغ برآید **علامتها** اگر ماده اندر تجویف دماغ
باشد دوار لازم باشد و اگر عضوی دیگر بر می آید نخست آفت
از آن عضو پدید آید پس دوار حادث گردد **علاج** اگر ماده
اندر دماغ باشد حب صبر و ایارج فیقرا و حب اصطمخیقون دهند
و اگر بمشارکت معده باشد قی فرمایند و از پس قی معده را با طریفل
کوچک و گلشکر و مصطکی و عود قوت دهند پس نخود و عطسه
فرمایند و اندر طعام گشنیز خشک یا تر بکار دارند و اگر ماده

صفرای

صفرای باشد معده را از پس قی بشراب غوره و شراب لیمو و مانند آن
قوت دهند و اگر دماغ سخت ضعیف باشد بامداد و شبانگاه بیت جو
اندکی گشنیز خشک بریان کرده با شکر بیامیزند و از سیب و آبی
و امرود موافق باشد **کابوس** علتی است که چون مردم در خواب
شود پندارد که چیزی گران بر سینه اوست و او را می فشارد
و نفس او تنگ شود و آواز نتواند داد و نتواند جنبید
و این علت چون بسیار افتد مقدمه صرع باشد یا مقدمه سکته
علاج اگر خون غلبه دارد نخست رگ باید زد پس استفراغ
کردن با ایارج فیقرا و تخم فاریقون یا حب اصطمخیقون یا با ایارج
لوغاذیا و طبیخ افتیمون و غذا مرص لطیف تر و اندک تر **تشنج و کزاز**
تشنج و کزاز سه نوع است نخستین آنست که عصب و عضله
عضوی ممتلی گردد و عضله هم باز آید و کوتاه شود و پهنا زان
زیادت شود و بدان سبب آن عضو را درازی نقصان گردد **دوم**
آنکه عصبها و عضلها از رطوبت خالی شود بسبب استفراغها و
تحلیل که پیش از آن بوده باشد **سیم** آنکه در باب صرع گفته آمده است

علاج تشنج امتلایی یک بار افتد و تشنج خشک اندک اندک از
پس استفراغها بسیار افتد علاج اما علاج تشنج امتلایی همچون
علاج فالج است و روغن قسط و روغن سداب مالیدن و تکمید کردن
بنمک سوده و بهزار اسفند اندر طبیخ بابونه و شبت و سعتر و بودنه
دشتی و بهزار اسفند و اکلیل الملک پاشیدن و بخار شراب که
بر سنگهای گرم چکانند به بینی او رسانیدن و بگیرند روغن زیت
کهن یک رطل بغدادی موم یک وقیه بگدازند و یک وقیه پیشتر
فرفیون سوده بر افکنند و بسرشند و طلی کنند پس از آنک بخار
شراب بدو رسانیده باشد از سنگ گرم تشنج خشک را اندر طبیخ بنفشه
و خطمی و برگ کنجد و برگ کوک و برگ کدو نشانند و بهر هار
کردن و پشت بروغن بنفشه و روغن کدو چرب دارند و بنفشه و خطمی
کوفته بیخته اندر موم روغن سرشته بر سر و گردن می نهند نیم گرم
و روغن کدو اندر بینی چکانیدن بادام و کشکاب دهند با روغن بادام
و شکر و شیر خر با روغن بادام و شکر و شوربای مرغ فربه علاج لرزه
همچون علاج تشنج خشک باشد خدر خفتن و گران شدن دست

وپای

وپای را بتازی خدر گویند و مقدمه فالج باشد علاج
قی باید کردن و حقنه تیز و داروهای مسهل استفراغ کردن
و ماء الاصول دادن با روغن بادام تلخ و بر طریق علاج فالج رفتن
رعشه لرزیدن دست و پای را بتازی رعشه گویند پیرانرا
افتد و کسی که آب سرد بسیار خورد و کسانی را که پیوسته خورند
علاج همچون علاج فالج باشد و باز ایستادن از شراب و روغن
گل با روغن مورد بر سر نهادن با انگبین صداع و شقیقه گرم علاج
سرسام گرم باید گزید صداع و شقیقه سرد علاج آن همچون علاج
سرسام سرد و سبات باشد در هر دو باب تامل باید کرد باب
دوم در بیماریهاء چشم دهد اما پس طبقه ملتحمه است لیکن از بهر
آنک آماس از درد و گرانی و خلیدن خالی نباشد همه انواع درد
چشم را رمد گویند و طبقه ملتحمه طبقه ظاهرتر است از چشم و گوهر آن
گوشتی است سپید و چرب با عضلهای چشم آمیخته و همه اجزاء چشم
بدان پوشیده است و لجام گرفته و استوار شده بدین سبب او را
ملتحمه گویند و گاه باشد که این آماس چنان باشد که حدقه پوشیده

شود و پلک چشم دشوار بهم تواند نهاد از غلظی آماس و این کودکانرا
بیشتر افتد **علامتها** درد و با سوزش نشان مادهٔ صفرائی باشد
و گرانی سر و چشم نشان بسیاری ماده باشد و سرخی و تری
نشان غلبهٔ خون باشد و اگر سخت سرخ نباشد نشان بلغم باشد و اگر
و تری کمتر باشد نشان مادهٔ صفرای سودای باشد **علاج**
اگر نشان غلبهٔ خون ظاهر باشد نخست رگ قیفال باید زد از آن
جانب که رمد باشد پس طبع را نرم کنند و آب میوها و اقراص
بنفشه و باخر حب صبر و ایارج فیقرا و حب قوقایا و حب الذهب
و اگر نشان غلبهٔ صفرا غالب باشد استفراغ بطبیخ هلیلهٔ زرد کنند
و خرما هندی و ماء الرمانین و اندر چشم نخست شیر دختران اندر
چکانند با سپیدهٔ خایهٔ مرغ پس شیاف ابیض کشند بشیر دختران
سوده و شیاف کافور هم بشیر دختران سوده و پنیر تر نمک
نارسیده و کباب گوشت تازه و گوشت خربزه و زردهٔ خایهٔ مرغ
جوشانیده با روغن گل بر پشت چشم نهند و ببندند در [illegible]
و سود دارد و باخر زردهٔ خایه و آرد جو و بابونه و بنفشه

بهم

بهم سرشته ضماد کنند و صبر و صندل سرخ و شیاف مامیثا و
فوفل و صمغ و افیون و اقاقیا در آب عنب الثعلب و آب [illegible]
و آب کشنیز تر و آب کوک و طبیخ خشخاش سرشته طلی کنند درد
صعب را ساکن کند و اگر ماده بلغمی باشد استفراغ بایارج فیقرا
و غاریقون و افتیمون و مرو و عنزروت باب حلبه و لعاب تخم
کتان سوده طلی کنند و طبیخ حلبه اندر چکانند و اگر مدت دراز گردد
و سرخی و آب رفتن کم نشود باید دانست که اندر طبقهای چشم
خلطهای بد است توتیای مغسول و نشاسته و اسفیداج می باید
می باید کشید خواهین مع علاج دیگر صواب نیست و خارش و سوزش
را و دمعه را و سبل را بر و دعوره و شیاف سماق کشیدن سود
دارد خاصه از پس فصد و حجامت و داروی مسهل و شیاف احمر
لین در آخر رمد سود دارد و گرمابه و شراب صرف سپید سود دارد
طرفه نقطه باشد سرخ که بر سپیدی چشم پدید آید بسبب زخمی
و مانند آن **علاج** نخست رگ قیفال زنند و از گوشت و شراب
و شیرینها پرهیز کنند و کبوتر بچه بگیرند و زیر بال او رگ زنند و قطره

وقطره خون او کرم بجشم اندر جکانند و زرنیخ باب کشنیز تر سوده اندر
جکانند سبل این علتی است که رکها جشم پرخون شود وخارش
اندر جشم بدید آید وعطسه آرد و آفتاب نتوان دید وآب بسیار رود
علاج رگ قیفال یا رگ پیشانی زدن وایارج فیقرا بکار داشتن
واز کوشت وشیرینی وشراب وسیر پرهیز کنند و برود وغوره وشیاف
سماق کشیدن وبالین بلند کردن وجیب نابستن وبسیار ناکفتن
وآواز بلند ناکردن جرب این علتی است که پلک جشم باز کردانند
وبتراشند تا هموار شود وزعفران سوده بران موضع کنند
وپنبه بروغن بنفشه چرب کنند وبرپشت جشم نهند وببندند و هشت ساعت
صبر کنند پس بکشایند روز دیگر شیاف احمر کنند یا شیاف اخضر
یا شیاف سماق بکلاب سوده. علاج موی فزونی استفراغ کردن
بایارج فیقرا وحب قوقایا وشیاف احمر لین وسرمه باسلیقون
بکشند وموی فزونی بکنند وزهره کرکس وزهره بز و دیگر زهرها
باجند بیدا ستر بخون کبوتر بسرشند وشیاف کنند وبآب دهان
مردم حل کنند وبرجایگاه موی که برکنده باشند طلی کنند ویک زمان

(علامت [illegible] جشم باز کردن نتواند)
سخت باشد و درشت وناهموار علاج رگ قیفال زدن وبعد مسهل کردن

جم

صبر کنند پس بشویند قرحه اندر جشم علامتها درد خلنده وضربان
واشک بسیار وبرسپیدی جشم نقطه سرخ یا برسیاهی نقطه سپید
بدید آید علاج فصد وخون بسیار رجهند کرت بیرون کردن
وغذاها سرد وتر ولطیف بکار داشتن جون اسفاناج وکدو وکو
وخیار وبنفشه وشیاف ابیض کشیدن بشیر زنان بوده پس اکر ریم با
شود شیاف کندری جکانند وزفاده برنهادن وبرنقی ببستن
تا آن روز که بر زفاده ریم بینند پس شیاف انار واکبر بزرگ
داشتن نزول آمدن آب سبب این سردی مزاج دماغ باشد
علامتها پیش جشم دودی یا خطی ونقطه سیاه می بینند پیوسته
ولازم علاج استفراغ بایارج فیقرا وقوقایا واز طعامهای
سرد وتر واز جماع وشراب واز امتلا پرهیز باید کرد واز پس
استفراغ شیاف مرارات کشیدن و دیگر علاج قدح باشد و دست
کاری شب کوری علاج باستفراغ بایارج فیقرا وقوقایا وغرغره
کنند وبگیرند بلیلج و دار فلفل وقنبیل راست راست بکوبند وبیزند
وبجشم اندر می کشند وقلیه از جگر بز وبخار آن سود دارد وکباب

جگر بز بر آتش نهند و آن آب که از وی پدید آید بگیرند و دار پلپل
بدان تر کنند پس خشک کنند و بکوبند و ببیزند و در میکشند **دمعه**
این علتی است که پیوسته اشک می آید و گوشه چشم تر می باشد **علاج**
استفراغ با قراص بنفشه و قوقایا و جالینوس و ایارج فیقرا
با اطریفل کوچک سرشته و هر بامداد در حمام لختی مقام کردن و غذا
عرق کنند و برود غوره بکار داشتن و از هر چه در وی انگبین و حلوا
و سیر و پیاز و بادنجان و پلپل و خردل باشد پرهیز کردن **خارش**
و سوختن پلک و گوشه چشم علاج استفراغ بطبیخ افتیمون با ایارج
فیقرا مرکب با شحم حنظل و غاریقون و افتیمون و نمک نفطی و حب قوقایا
و غرغره با کامه و ایارج فیقرا و از شیرینی و طعامهای تیز و گرم پرهیز
کردن و هر بامداد آب خرفه و سکنگبین خورند و بگیرند عدس مقشر و گل
سرخ و شحم حنظل و انار ترش را پست سازند و بیزند اندر گلاب بکوبند
و سنجق بر افکنند چنانکه بر چیزها غالب نشود و از آن اقراص خپسی کنند
بر سر آتش و بر چشم نهند نیم گرم و بر بندند **شپش در مژگان پدید آید**
استفراغ با ایارج فیقرا مرکب با شحم حنظل و غاریقون و افتیمون و نمک

نفطی

وحب قوقایا و غرغره با کامه و ایارج فیقرا و نمک چشم را باب شور
شستن و شب یمانی و میویزج و بوره کوفته و بیخته بپلپل بر می دارند
و بر مژگان همی مالند و یک زمان صبر کنند همه پاک شود **باب**
سیم اندر چاره بیماری گوش کری گوش بباید دانست که از حواس آشکار
که ایزد تعالی مردم را و بیشترین جانوران را داده است دو حاست
عزیزتر است یکی حس لمس دیگر حس سمع و هر آفتی که درین دو افتد
خلل آن اندر تن بزرگ باشد از بهر آنک اگر حس لمس نباشد حیوان
از سرما و گرما و چیزهای موذی خلنده و سوزاننده خویشتن را نگاه
ندارد و از آن نگریزد و بدان سبب هلاک شود و حاست سمع
راه دانش و خرد و آموختن است زبهر آنکه هر که از مادر کر زاید
کری شود و ناقص زبان ماند از بهر آنک سخن نشنیده و آموخته
نباشد و بسیار کس باشد که نابینا زاید و با آفت نابینایی همه ضرورتها بیاموزد
و دانا و سخت بیدار و زیرک باشد و همچنین از آفت بویایی و از آفت
حس ذوق این خلل که از آفت حس شنوایی افتد نباشد و از اینجا
فضیلت حس شنوایی بر دیگر حاستها ظاهر شود و بدین سبب بیمار حس

شنوایی بیشتر باید داشت علامتها اگر سبب گرمی مادهٔ صفرا باشد
که بدماغ بر آمده باشد از هوای گرم رنج یابد و سر پوشیده
نتوان داشت و گاه گاه چیزی نشنود و اگر سبب مادهٔ غلیظ باشد
برخلاف این باشد و هیچ نشنود علاج صفرایی را استفراغ باقراص
بنفشه و ماء الرمانین با شیرخشت و طبیخ هلیلهٔ زرد و حب قوقایا
جالینوس و برود رمان در گوش چکانیدن نیم گرم صفت آن
بگیرند انار ترش بردارند و دانه ازوی بیرون کنند از آن
دانهٔ یک انار دیگر بفشرند و آب آن بدین پوست باز کنند که دانه
بیرون کرده اند و اندکی کندر و سرکه و روغن گل با این بیامیزند
و بر آتش نهند تا قوام گیرد بگوش اندر می چکانند و هیچ چیز سرد
هیچ وقت اندر گوش نشاید چکانید همه نیم گرم باید و اگر ماده
غلیظ باشد استفراغ با ایارج فیقرا و شحم حنظل و غاریقون
و افتیمون و نمک کنند و حب اصطمخیقون و روغن سداب و روغن
بابونه و روغن بادام تلخ بزنند و اندر چکانند درد گوش
اگر در سر و روی حرارتی باشد و یا درد و ضربانی باشد علاج

فصد

٥٢

فصد کنند قیفال را و استفراغ با قرص بنفشه و حب صبر و قوقایا
جالینوس و طبیخ هلیلهٔ زرد و خرما هندی و بگیرند روغن گل ده درم سنگ
سرکه سی درم سنگ هر دو بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند قطره
قطره بگوش اندر می چکانند و شیر دختران اندر چکانیدن و اگر درد
صعب باشد یک حبه افیون با شیاف ابیض بروغن گل بسایند
و قطرهٔ سرکه بر افکنند و اندر چکانند و قلونیا رومی با شیر دختران
اندر چکانند و اگر ضربان معاودت می کند بباید دانست که اینجا
بثره است بباید رانیدن بدین ترتیب تدبیر بگیرند پیه بط و پیه
مرغ خانگی با روغن کنجد بگدازند و هر ساعت یک قطره نیم گرم
اندر می چکانند و پس از یک زمان باز می گذارند تا روغن
بیرون می آید و باز اندر می چکانند و چون درد ساکن شود
لعاب تخم کتان و حلبه و تخم مرو اندر می چکانند با شیر زنان یا شیر
چون پخته شود و چیزی بیرون آید پلیته که با انگبین آلوده در گوش
می نهند تا پاک شود پس اندکی زاک سوخته و سوده اندر می دمند
تا خشک شود و اگر آنچه می پالاید غلیظ باشد یک درم سنگ زنگار

اندر هفت درسنگ سکنگبین عسلی حل کنند و اندر وی چکانند یا یک
قطره زهره گاو و با یک قطره روغن بادام تلخ آمیخته اندر چکانند
و اگر اندر سر و روی حرارتی نباشد سبب درد رطوبت و مزاج
سرد باشد بگیرند سیر خشک و بروغن زیت یا بروغن بید انجیر
بزنند و اندر چکانند و جندبیدستر با روغن بادام سود دارد
و گرمابه نباشد و شراب کهن صرف سود دارد و اگر باد درد که
از سردی باشد طنین و دوی باشد تکمید کنند بنمک و گاورس
گرم کرده و گوش بخار طبخ پودنه و شیح و سداب و مرزنگوش
دارند و اگر دردی از زخمی و آسیبی خاسته باشد کندر با شیر
تازه تر کنند تا حل شود و اندر چکانند نیم گرم درد زایل شود **خارش**
گوش و حیوان که اندر گوش باشد و کرم اندر گوش متولد شود
صبر در آب حل کنند و اندر چکانند و افسنتین رومی اندر آب
یا اندر عصارهٔ پودنه و اندر چکانند و قطران و عصارهٔ ترب
و عصارهٔ برگ شفتالو با اندکی سقمونیا اندر چکانند حیوان از آن بکند
و بگیرند شراب انگوری دو درسنگ روغن گل یک درسنگ

انگبین

انگبین سه درسنگ سپیدهٔ خایهٔ مرغ همه بیامیزند و نیم گرم کنند
و پشم پارهٔ بدان تر کنند و بگوش اندر کنند و بر آن گوش
اعتماد کنند بمدت یک ساعت پس یکبار آن پشم از گوش
برباید هر کرمی که تولد کرده باشد با آن پشم بیرون آید
باذن الله عز و جل باب **علاج**
اندر بیماریهای بینی اگر سببی از خلطی غلیظ باشد سر گران
باشد و از صداع خالی **علاج** استفراغ با یارج فیقرا و قوقایا
پس غرغره کردن و عطسه دادن و اگر اندر منفذ بینی سده
باشد شونیز و زرنیخ سرخ و پودنه کوهی آمیخته دو دمی کنند
و بپوست بیخ رپر که به بینی می رسانند و زهرهٔ کلنگ و تخم حنظل
و خربق سفید راستا راست بهم بسرشند و چند یک عدس
بروغن مرزنگوش حل کنند و به بینی برکشند **گند بینی علاج**
اگر از ریش و ناصوری نباشد شراب ریحانی می شویند و به بینی
برمی کشند و سعد و سنبل و گل نسرین و قصب الذریره کوفته
و بیخته برمی کشند و نافع ترین چیزی بول خر است **قرحهٔ بینی**

بعضی خشک باشد و بعضی تر بها باشد بر ظاهر و باطن و بعضی ریشهاء
پلید باشد و بعضی بواسیر باشد علاج خشک را موم روغن از مغز
ساق گاو و روغن بنفشه و موم صافی طلی می کنند و اگر تری باشد هلیلهٔ
زرد و پیه مرغ و روغن گل و مازو بهم بسرشند و طلی می کنند ریشهاء
پلید را پوست بصابون می شویند پس چند زعفران و مرد و مازو و
یمانی و زرنیخ سرخ راست راست کوفته و بیخته اندر دمند اگر دردناک
باشد شب سوخته و اسفیداج و مرداسپنگ و روغن گل و موم در هم گداخته
و سرشته طلی کنند و ناسور بینی بگیرند انار ترش تمام رسیده و بکوبند با پوست
و بنشارند و آب بکشند و بپزند تا غلیظ شود و اندر سکرجه چینی کنند
یک شبانروز و آن انار که کوفته باشند و آب بکشیده دیگر باره بکوبند
و از آن شیاف سازند و بدین آب انار ریخته باشد در سکرجه چینی کرده
آلوده کنند و به بینی اندر می نهند تا ناسور بینی پاک کند بی درد و بی رنج کمن
بروزگار دراز خون آمدن از بینی علاج عصارهٔ بادروج با عصارهٔ
برگ خرفه با اندکی کافور اندر چکانند و نخست رگ قیفال زنند و متقدم
خون تنقارین بیرون کنند و سپیده خایه مرغ ترکنند و در بینی و عصارهٔ

سرگین

سرگین خر اندر چکانند نافع و از موردات و شراب عناب و طفیل و
با بچه لسماق بجنبه و بت عدس و مانند این سود دارد باب پنجم
اندر بیماریهای دهان و زبان و دندان و بیخ دندان و حلق و طرقیدن لب
علاج طرقیدن لب پیه مرغ با روغن بکید از ندوشسته و کتیرا و مازو و
کوفته و بیخته همه اندر یار دون بمالند تا هموار سود شود و طلی کنند
و پوست اندرونی خایه مرغ بر زبر آن نهند و بگذارند چند روز
و سپیدکی دهان علاج اگر سرخ باشد نخست بفصد و حجامت و جهار رگ مشغول
شوند پس بماء الرمانین و بطبیخ هلیلهٔ زرد پس مضمضه برب توت و طبیخ
سماق و عدس و گلنار و حب الآس اگر لعاب بسیار افتد اطما اقاقیا
در آب عنب الثعلب حل کنند و سپس که برچکانند و بدان مضمضه کنند و اگر
سپید گرد بود حصص اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و
آنگاه سرکه دمیدگی و سپید را ببرد و سود دارد و اگر نخست سپید باشد نمک
سوده با انگبین بسرشند و در دهان گیرند و نگاه دارند تا آنک
ترانند پس به سکنگبین مضمضه کنند و اگر سیاه باشد با سکانه و سعد
و پلپل و کبابه و عاقرقرحا بکوبند نرم و در انکامه کنند و بدان مضمضه کنند

زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد و پوره و شب یمانی و قلقطار و زاج و کنک
دریا و مازو و اقاقیا و انار پوست کوفته و بیخته با انگبین سرشته
پس اندر خرقه بندند و در گل گیرند و در آتش نهند تا گل بریان
شود پس از گل بیرون کنند و بکوبند و بپزند و بدهان اندر
می پراکنند پس حب الآس و کزمازو اندر سرکه بجوشانند و بدان
مضمضه می کنند و اگر سوزانند روغن گل و گلاب اندر دهان گیرند
خورده شدن گوشت بن دندان و خون آمدن و سستی دندانها
علاج نخست فصد و حجامت و چهار رگ و مسهل و مضمضه داروها
چنانک در علاج سپیدی دهان که سرخ باشد یاد کرده آمده است
پس مازو و انار پوست و شب یمانی و قلقطار و گوزسرو و
برگ سرو و کزمازو و سماق اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه
کنند و خورده شدن گوشت انجبار کوفته با انگبین سرشته در بن دندانها نهند
تا گوشت پوسیده پاک شود و گوشت درست بروید **ناخوشی بوی
دهان** علاج اگر ناخوشی از بن دندان باشد بخلال و مسواک پاک
دارند و هر گاه که طعام خورند چیزی بخایند چون سیب و آبی و مغز
بادام

بادام که در میان دندان که گوشت اندر ماند و تباه شود و بوی دهان
ناخوش کند از این چیزها در ماند و گوشت را جای نباشد که در ماند
پس چون از طعام فارغ شود بخلال پاک کند و سنونی بکار دارد
از این نوع **سنونی** بگیرند سعد [illegible] کوفته و بیخته بشراب ریحانی تر
کنند و بسرشند و اقراص کنند و بر تابه بر آتش خشک کنند چنانک سوخته
نشود آنرا بکوبند و بپزند از این سعد یک وقی نمک اندرانی و سنگ
گنگ دریا سه درم سنگ کزمازو و بیخ درم سنگ عود خام بیخ درم سنگ حب
الآس بریان کرده قرنفل و کبابه خیربوا و سنبل از هر یکی دو درم
همه بکوبند و بپزند و بپاشند و بدان مسواک کنند و مردم محرور
عوض عود و قرنفل صندل و فوفل کنند و اندکی کافور بدان یار کنند
و اگر ناخوشی از معده باشد اطریفل کوچک و شراب افتیمون و نقیع
صبر و ایارج فیقرا بکار دارند و زرد آلو خام و نخجه و ماء الفواکه
سود دارد **درد دندان** علاج نخست آب سرد و گرم بیازمایند
و اگر به آب سرد ساکن شود فصد کنند و حجامت و باقراص بنفشه و حب
صبر استفراغ کنند و سرکه و گلاب غرغره و برگ مورد بخایند

پس رگ زیر زبان بزنند با عاقرقرحا اندکی کافور سوده اندر بن دندان
کنند و اگر با آب گرم ساکن شود نیز اخورند پس عاقرقرحا و پودنه
و سعتر و زرنباد و گلنار و شحم حنظل اندر سرکه بجوشانند و بدان
مضمضه کنند و سکبینج و تریاق اربعه بخورند و اندر بن دندان
نهند و اگر بآب سرد و گرم ساکن نشود تکمید کنند بگاورس و نمک
کرده و پلپل و حلتیت و سعد در بن دندان کنند و تخم بادیان بخایند
و اگر دندان کاواک شده باشد سکبینج و تریاق اربعه بزرگ
و شونیز بریان کرده و با سرکه سوده اندر کاواکی نهند و اگر
اندر بن دندان کرم باشد تخم گندنا و بزرالبنج بکوبند و با پیه بز
و با موم سرشته کنند و دود کنند و دهان بزیر او باز کنند تا دود
بآنها رسد بن دندان پاک شود **کندی دندان** علاج برگ خرفه
بخایند یا با بادام تلخ یا موم و نمک بمالند **سیاه شدن دندانها** علاج
بگیرند تنبل ده درم سنگ پلپل ده درم سنگ حماما سه درم سنگ
مازوی سوخته سپادج هندی از هر یکی دو درم سنگ بکوبند و بیخته
و بدان مسواک کنند **اما پس زبان** علاج ان همچون علاج دیگر

و شکر و مزوّر از آب غوره یا از آلوی سیاه یا از خرمای
هندی یا از بنفشه یا از کشته زرد آلو یا از کشکاب جو و شیره مغز
بادام و اگر با تب صداعی و تاسه باشد طبع را بحقنه نرم گردانند محبب
اولتر یا با شیافی از بنفشه و شکر و سقمونیا و تدبیرهای دیگر چون
تب محرقه باشد **شطر الغب** این تب و تب غب غیر خالصه از جمله تبهاست
که از ترکیب صفرا و بلغم تولد کند و کاشش هر یک را و چگونگی ترکیب
از اضداد نتوان نهاد و از بهر آنکه گاهی غلیظ و بسیار تر باشد
و گاهی رقیق تر و اندک تر و گاهی بیشتر باشد و گاهی صفرا سوخته باشد
و گاهی ناسوخته و گاهی هر دو اندرون عروق باشد بدین سبب تبهاء
مرکب را و هر یکی را نامی خاص نیست مگر شطر الغب و غب غیر خالصه
که آنرا نامی نهاده اند **علامتها** فرق میان شطر الغب و غب
خالصه اگر چه صفرا و رطوبت باشد لکن هر دو بهم آمیخته باشد
چنانک چون یک چیز گردد و بدین سبب نوبت هر یک جدا
باشد آن روز که نوبت حرکت صفرا باشد تب گرمتر و آشفته تر
آید و روزی که نوبت حرکت صفرا باشد آهسته تر و درازتر

آید و مادهٔ عفن غیر خالص همه صفرا و رطوبت باشد لیکن هر دو
ماده آمیخته باشد و چون یک ضرب گشته بدین سبب فعل هر یک جدا
گانه پدید نتواند بسیار باشد که اندرین هر دو نوبت دو بار
یا سه بار سرما و فراش پدید آید و باز گرم کند علامت غلبهٔ هر خلطی از
احوال تب توان دانست علاج طریق صواب اندر علاج این تبها
آنست که تدبیر طبع نرم کردن و تدبیر قی کردن و تدبیر ادرار بول
و تدبیر گشادن مسام و عرق آوردن و پاک کردن تن از مادهٔ
تب فزون از تسکین حرارت کند و این تدبیرها بچیزهای لطیف
تر و سبک کند و این تدبیرها بدان طریق که آسان تر باشد و
استفراغ قوی پس از پدید آمدن نضج کنند و اندر اعراض تب
نگاه می کنند و بدفع مادهٔ غالب بیشتر کوشند اگر حاجت تسکین حرارت
باشد سکنگبین ساده دهند و اگر بزوری باید بزور نیم کوفته و تخم کدو
و تخم کشنه کنند و حبیث و تخم خیار و خیار زه با درنگ دهند و اگر
بتلطیف رطوبت و پزاندن حاجت بیشتر باشد کشکاب نخود
و تخم بادیان و سعتر و زوفا خشک و بیخ سنبل و انچه در خور

باشد

٥٧

باشد در افکنند و پیش از کشکاب سکنگبین ساده دهند یا سکنگبین
بزوری و بزور بمقدار حاجت کنند و آب بادیان و گلشکر در وی
گداخته و سکنگبین ساده عسلی و شراب غوره عسلی و گلشکر با سکنگبین
سرشته این همه شربتها موافق است و ترتیب شربتها و اندازه بر طبیب
باشد که بحکم مشاهده تصرف می کند و می افزاید و می کاهد و هر گاه
که اثر نضج پدید آید تدبیر کند بقی و گلشکر و شراب افسنتین صواب
باشد و نیم درم سنگ تربد سفید با نیم درم سنگ غاریقون و نیم دانگ
سقمونیا اندر شراب گل یا گلشکر سرشته مسهلی لطیف و سبک باشد
و اگر باستفراغی قوی تر حاجت افتد معجون خیارشنبر دهند و از پس استفراغ
قرص گل دهند صفت آن بگیرند گل سرخ کوفته و بیخته ده درم سنگ سنبل
سه درم اصل السوس پنج درم تخم خیار مقشر و تخم کسنی از هر یکی چهار درم
مصطکی یک درم شربتی پنج مثقال با گلشکر دهند تبهاء بلغمی هر گاه که
حرارت غریب اندر رطوبتی طبیعی اثر کند عفونت اندر وی پدید آید
ناطبیعی شود و تب بلغمی تولد کند علامتها سرما و لرزه قوی تر و پاینده تر
از سرماء دیگر تبهای باشد و گاه باشد که بیمار پندارد که در میان برف

و دیر گرم شود این نوع سرما بلغم غلیظ باشد که آنرا البلغم الزجاجی
گویند و طعم دهان ناخوش و فم معده ضعیف و شهوت باطل باشد
و تاسه و غثیان و غشی بسیار افتد و نبض ضعیف و صغیر و متفاوت
باشد و قاروره رقیق و سپید باشد و با آخر سرخ شود و تیره شود
علاج مدت یک هفته سکنگبین عسلی دهند و کشکاب که در وی
تخم بادیان و تخم کرفس پخته باشد با ماء العسل که در وی زوفا پخته باشد
و از پس یک هفته قی فرمایند خاصه اندر آغاز تب و قی سکنگبین عسلی
و آب گرم فرمایند و از پس گلشکر دهند با مصطکی و انیسون طبع را
بگلشکر مسهل نرم کنند یا ده درم گلشکر که آخته با سی درم سکنگبین
بیامیزند و بدو دهند و ترید و مصطکی و زنجبیل کوفته و بیخته با شکر
صد و زن هر یک شربتی از آن یک مثقال یا دو درم سنگ طبع را
نرم کند و سودمند باشد و تبها بلغمی بعضی باشد که اندر لرزه نباشد
و مانند تب دق باشد اندر علاج این بیشتر تبهای نزاینده و لطیف
کننده چندان دلیری نشاید کرد که اندر تب بلغمی باید از بهر آنکه بیم
باشد که ماده لطیف گردد و بدماغ برآید و سرسام تولد کند

خاصه

خاصه اگر صداع باشد یا دماغ لطیف باشد و صواب آن باشد
که از گلشکر و سکنجبین ساده اندر نگذرد یا سکنگبین که در وی
اندکی تخم بادیان پخته باشند و این تصرف بحکم مشاهده بتوان کرد
و بقراط از بهر این گفت الحمی فی المشایخ لینة و لا تغتر فیهم بقلادة
الحمی و لینها و لا تقدم علی المسحن الا بعد الاحتیاط و التثبت
و اگر دماغ قوی باشد استفراغ بشحم حنظل باید کرد و اداریجا
الاصول و از پس استفراغ قرص گل دادن تب ربع علاج
روز نوبت از طعام و شراب باز دارند خاصه از آب سرد و اگر
در آغاز تب قی تواند کرد صواب باشد و غذا شوربا دهند بگوشت
گوسفند پخته یا نخود و شبت و روز دیگر که فردا روز نوبت خواهد
نخود آب دهند با زیره و با روغن گاو و با روغن بادام و مانند آن
یا بجوزه مرغ خانگی و اندرین دو روز که تب نباشد بامداد گلشکر
با سکنگبین پیوسته می دهند و بعد از آن بیک ساعت کشکاب دهند
با نخود پخته و تا اثر نضج پدید نیاید استفراغ قوی نکنند و تبهای
دیگر همچون تب ربع بلغمی باشد و تبهای خمس و سدس و سبع و غیر آن

بدین قیاس باشد آبله و حصبه هر دو یک جنس اند و هر دو را جوشیدن
خون باشد لکن ماده آبله خونی باشد گرم و بسیار و میل بتری دارد
و ماده حصبه خونی باشد صفرایی و اندک و میل بگرمی و خشکی دارد
و بدین سبب است که بثرهای حصبه از خون تباه تر باشد و کشنده
تراست و جوشیدن خون اندر تن مردمان گاهی طبیعی و گاهی ناطبیعی
معارضی آنچ طبیعی باشد جوشیدن خون کودکان باشد از بهر آنک خون
کودکان خامست همچون شیرهٔ انگور و خون جوانان همچون شیرهٔ پخته
و خون پیر همچون شیرهٔ که قوت او رفته باشد و سرکه خواهد شد پس
همچونک شیرهٔ خام که اندر خم بجوشد و کفکی و دردی از وی جدا شود
و شیرهٔ پخته صافی جدا خون کودک را حاجت نیست از آنک در تن او بجوشد
و خامی بگذارد و قوامی دیگر گیرد از بهر آنک ممکن نیست که چیزی
گرم و تر پخته شود و قوام گیرد تا بجوشد و همچنانک طبیعت واجب
کرد که دندان شیر بیفتد و دندانی قوی تر برآید واجب کرد خون
اندر تن کودک بجوشد و فضلهٔ غذای نخستین که از خون حیض یافته
باشد و فضلهٔ غذاهای مخالف که از بی ترتیبی کودکان خون در تن

ایشان

در تن ایشان جمع شده باشد از خون ایشان جدا شود و بدین
سبب کم کودکی باشد که او را آبله بر نیاید لکن از بهر آنک
مزاجها و ترتیبها و هوای هر موضع و قوت هر یکی یکسان نیست
و نیز بعضی از اتفاق چنان افتاده باشد که مادر او را حمل
از پس پاکی بوده باشد تا بدان سبب ماده تولد فرزند پاکیزه
تر باشد فرزند تن درست آید و آفت آبله بدو کمتر رسد و بعضی
را حمل وقتی دیگر افتاده باشد و ماده تولد فرزند باخلاط بد
آمیخته باشد فرزند ناتن درست آید و آفت آبله و بیماریها بدو
بیشتر و بعضی را کمتر و بعضی را سلامت تر و بعضی را خطرناک تر و
بر قیاس احوال طبیعت واجب می کند که خون را آبله بر نیاید
مگر جوانی را که در کودکی نیامده باشد یا اگر آمده باشد اندک
بوده باشد یا مزاج او گرم و تر بوده باشد و غذای گرم بسیار
خورده تا خون او برطوبت آمیخته شود و بدین سبب ممکن است
که اگر چه اندر کودکی آبله برآمده باشد اندر جوانی باز برآید
و هر چه ازین نوع باشد جوشیدن خون از عارضی باشد و مردم

را آبله بر نیاید مگر وقتی که هوای بد شود و بسیار مردم را در آن
شهر برآید تا هوای بد و بخار نفس ایشان در وی اثر کند علامت
تب آبله با تاسه عظیم باشد و با درد پشت و درد سر و گرانی
همه تن و سستی و ماندگی و ترسیدن اندر خواب و سرخی چشم
و دمعه و خارش بینی و بعضی را پر فه و درد و تنگی نفس و گرفتگی
آواز بدید آید و آبله سپید یا زرد و اندکی و پراگنده امیدوار
تر باشد خاصه اگر زود بتمامی بیرون آید و پخته شود و اگر
پهلوها دارد و درهم پیوسته باشد و بنفش باشد یا سبز یا سیاه و درد
در شکم بسیار باشد و دیر بیرون آید و دیر پخته شود خطرناک باشد
و اگر نخست آبله آید پس تب آید و تب گسسته دیده نشود همه بد باشد علاج
هر گاه که در شهر آبله بسیار کسان را بر آید کسانی را که نیامده باشد
فصد باید کرد یا حجامت و از گوشت و شیرینی و از چیزهای گرم
پرهیز باید کرد و بآب میوه‌های طبع فرو داوردن و چون آبله
بدید آید هوای خانه معتدل باید داشت و تن بجامه پوشیدن
و جرعه جرعه آب سرد دادن و صندل و کافور بویانیدن

سرکه

و سرکه و گلاب به بینی بر کشیدن و آب کشنیز تر با نقیع سماق یا عصاره
تخم حنظل انار ترش یا مازو بگلاب سوده یا سرمه بگلاب حل
کرده با اندکی کافور بچشم اندر چکانند و اگر حلق گرفته باشد از شراب
خرتوت غرغره کنند و بآب یخ و غذا پست جو باید و عدس آمیخته
اندر آب انار ترش یا اندر آب غوره و اندکی شکر و نقل با غوره
یا سرکه یا نشاسته مغز بادام و کشکاب از کشک جو و عدس مقشر
حصه را شربتی از لعاب اسپغول و لعاب دانه آبی و کشکاب
رقیق و آب کدو و آب خربزه هندی و آب تخم خرفه با آب غوره
و آب ریواج و با آب انار ترش آمیخته مفید بود مقالت
چهارم اندر آماسها و ریشها و جراحتها آماس گرم علامتها و آماس
گرم سرخ باشد و با ضربان و سوزش باشد علاج فصد و حجامت
و استفراغ بمطبوخ افتیمون هلیله یا بماء الفواکه یا باقراص
بنفشه و طلی با صندل سرخ و سپید و فوفل با آب عنب الثعلب
و در میان شیاف مامیثا و حضض و زعفران و مر اندر آب
کشنیز تر و اگر ترسند که صلب شود کشنیز بکوبند و با روغن گل

ببایند چون مرهم و اگر سبب آماس زخمی و سقطه باشد صندل سرخ
و زعفران را بسپارات با آب کشنیز تر سوده طلی کنند و پشم
پاره به روغن گرم و چرب کنند و بر نهند و در دنشانند آماس
سپرز و علاماتها اگر آماس گران باشد و گرم نباشد و هم رنگ
دیگر جای باشد علاج شب یمانی اندر سرکه حل کنند و آن سرکه
با آب بیامیزند و پنبه بدان تر کنند و بر نهند و بر بندند و بر غنها
کل و عسل بمالند و پنبه با آب خاکستر چوب رز یا خاکستر چوب بلوط
تر کنند و بر نهند و بر بندند و تدبیر استفراغ بلغم کنند سرطان علاج
علاج سرطان علاج مالیخولیات و از آنچه طلی باید کرد دهن
کوص و اسفاناج اندر میان شکل لساده که سرب با آب کشنیز بر سایند
و طلی کنند پیوسته مدتی بکند از دبی ریح خنازیر علاج استفراغ
بلغم و پرهیز از طعامهای غلیظ بسیار و مرهم داخلیون بر نهادن
طاعون آماسی باشد گرم یا سبز یا سیاه یا سوزش صعب و خفقان
و غشی علاج داروها شراب صندل و شراب حماض ترنج و قرص
کافور قوت دهند چنانکه در علاج دل گرم یاد کرده آمده است

وان

وآن موضع را بیازنند و چون اندک بجمد بیرون کنند
و هیچ سپرد بکار ندارند داخس آماسی باشد که در پیش ناخن
پدید آید علاج بخت فصد کنند و بزر البنج و افیون سوده بسرکه
طلی کنند و بزر قطونا بسرکه تر کرده بسر آن نهند و هر زمان بر
می گیرند و سپرد می کنند و باز می پوشند و اگر همه روز آن انگشت
اندر آب سرد نهاده دارند روا باشد و اگر درد ساکن نبود
انگشت در روغن گرم کرده می نهند علاج فصد و حجامت استفراغ
بطبیخ هلیله و بخت خیری که بر نهند بزر قطونا بسرکه تر کرده
بر نهند و از پس سه روز نان خشکار اندر روغن بر زنند و بر نهند
و خردل با انجیر بکوبند و با روغن تخم کتان بر نهند و تخم کتان
کوفته با سرگین کبوتر و خمیر بسرشند و بر نهند زود بپزد اندر چه
شرا سبب شرا بسیاری خون صفرای باشد یا بلغم شور
علاماتها آنچ خونی باشد حرکت او بروز باشد و سرخ باشد
و آنچ بلغمی باشد حرکت بشب باشد و هم رنگ همه تن باشد علاج
آنچ سرخ باشد با آب غوره طلی کنند و آب غوره خورند و چون نهانی

شود رگ زنند وطبع را بآب میوهای وخرمای هندی نرم کنند
ودوغ ترش واب انار وقرص کافور سود دارد واگر مدت
دراز کشد دو درم سنگ هلیلهٔ زرد و دو درم سنگ ایارج
فیقرا با سکنگبین بسرشند وبدهند وبلغمی را نخست رگ زنند
پس بگلشکر مسهل طبع را بجنبانند وایارج فیقرا یا تربد وغاریقون
ونمک هندی وافتیمون وتخم حنظل ترکیب کنند وبدهند
گرمابه سود دارد جمره ونمله واتش پارسی وکاورسه واین
همه بثرات واما بیشتر گرم باشد اما نمله بثرهای خورده باشد دایم
پیوسته می شود وپهن میشود وباخارش وباسوزش وگزیدن
مور وبعضی باشد که بثره باشد وباشد که بثرات باشد چون
ثولولی وجمره بثرات باشد گرم وسوزان وزود سیاه شود
وتری کمتر دارد واتش پارسی بثرات باشد پر آب وکاورسه
کاورسه بثرات خرد باشد ومیل بصلابت دارد واز بهر آنک
مادت از بلغم غلیظ باشد علاج همه بیک دیگر نزدیکست
تنقیه صفرا کنند بآب غوره وآب انار وماننده آن پس فصد

کنند

کنند پس بمطبوخ هلیله یا بماء الرمانین استفراغ می کنند وصندل وفوفل
وشیاف مامیثا واسفیداج ارزیز وگل ارمنی با آب کشنیز وآب
کپنه وآب عنب الثعلب طلی می کنند وجمره را پس از فصد واستفراغ
انار ترش اندر سرکه بپزانند وبر خرقه طلی کنند وبروی نهند
واندر شبانروزی سه باره تازه کنند وکاورسه را بهمین ترتیب
علاج کنند استفراغ بمطبوخ هلیله کنند واز تربد وافتیمون خالی
نگدارند گر وخارش هم خشک باشد وهم تر علاج خشک را
گرمابه خوش وشستن بآب خنک رو واستفراغ بماء الجبن وبگیرند
تخم ریواج ومغز زرد آلو تلخ از هر درم سنگی بکوبند وبیامیزند
وبسرکه تر کنند با اجزات الحمد ان کرده بسرشند واندر گرمابه
طلی کنند سه روز واگر گر تر باشد فصد کنند وبطبیخ شاهتره
استفراغ کنند وبگیرند گوگرد کشته یک درم سنگ وزراوند طویل
بکوبند وبیامیزند وبسرکه تر کنند وبروغن گل حل کنند وطلی
کنند در آفتاب یا در گرمابه علاج سعفه اگر سعفه خشک باشد رگ
پس گوش بزنند واب چون در سر مالند پس مرهم سرخ طلی کنند

ورک تنبال بزنند و برگردن حجامت کنند بگیرند کشنیز خشک سوخته
وسفال تنور کهن و حنا همه بکوبند با سرکه و روغن طلی کنند
اگر تر باشد هم فصد و حجامت کنند و استفراغ کنند بمطبوخ هلیله
و حب قوقایا و بگیرند روی سوخته قرنفیل از هر یکی یک درم سنبل
همه بکوبند و بسرکه و روغن گل طلی کنند **قوبا علاج** صمغ و کثیرا
و هلیله زرد کوفته بسرکه حل کنند و طلی می کنند و اگر سخت قوی
باشد استفراغ کنند بمطبوخ افتیمون یا بماء الجبن و مازوی نا سفته
اندر سرکه و بول گاو بپزند با مازو تا نرم شود و بسایند و طلی
طلی کنند سود دارد **سوختگی آتش** در حال سپیده خایه مرغ
با روغن گل طلی کنند پس مرهم اسفیداج بر می نهند و بگیرند سپیده
ارزیز و مرداسنگ از هر یکی سه درم صبر یک درم زراوند طویل
دو درم سنگ با موم روغن گل سرشند و طلی می کنند **ریش بلخی**
علاج فصد و استفراغ صفرا و تسکین حرارت بشراب غوره و شراب
ریباج و قرص کافور و طلی مرهم اسفیداج **ریشهای پلید علاج**
دردی روغن زیت و شب یمانی و انگبین راستا راست مرهم

سازند

سازند و طلی کنند و بگیرند پس سوخته و زرنیخ و نمک اندرانی
راستا راست روغن مورد و موم چندانکه کفایت باشد مرهم
سازند بکار دارند **جراحتها** جراحت که تازه باشد و راست نهاده
باشد اولیتر آنست که هر دو لب آن فراهم کنند و نگه دارند که چیزی
در میان جراحت افتد چون موی یا روغن و خشک نکنند و اگر
جراحت ناهموار باشد و زاوها دارد بشکافند و راست کنند
پس علاج کنند و داروهای تر دور دارند لکن ذرور بکار
دارند **ذرور** بگیرند اسفیداج ارزیز مرداسنگ از هر یکی جزو
مرو مازو از هر یکی نیم جزو بسایند و بکار دارند و اگر جراحت
بر سر افتاده باشد زراوند طویل و مدحرج در شراب پخته و خشک
کرده و کوفته و بیخته بر می کنند و خیری خشک کوفته و بیخته سود دارد
صفت ذروری که خون باز دارد بگیرند صبر یک جزو و قشور
الکندر یک جزو دم الاخوین انزروت از هر یکی نیم جزو بکوبند
و بیزند و بکار دارند سرگین اسب و خر کوفته و ناکوفته خون باز
دارد **خار و پیکان که در استخوان ماند** علاج زراوند مدحرج

کوفته و با آکمینی رشته خار و پیکان بیرون آرد **مقالت**
پنجم اندر علاج شکستگی استخوان و کوفتگی و بیرون آمدن از جای
هر گاه که ازین انواع آفتی رسد در حال فصد کنند اگر مانعی نباشد و اگر مانعی باشد
محجمه بر آن موضع بر نهند و خون را بجانب دیگر کشند و طبع را
نرم یا آب میوهای مجیب کنند و مشروب و نقوس دهند یا ریوند چینی
اندر جلاب حل کرده و غذی کشکاب و اسفاناج و ماش مقشر بروغن
بادام اما اگر الم بمعده رسید سکنکبین ساده دهند با کهربا و بسد
از هر یکی نیم دینار و بگیرند سیب پاک کرده و گلاب پخته پنجاه درم سنبل
گل سرخ ده درم سنگ مصطکی اقاقیا برگ مورد سنبل از هر یکی
پنج درم سنگ گوزسرو و زعفران صبر از هر یکی یک درم بآب لسان
الحمل سرشته و بر معده نهند و بر بندند و اگر الم بجگر رسیده باشد
بگیرند ریوند چینی ده درم سنگ روناس مغول طباشیر از هر یکی
پنج درم سنگ بکوبند و بیخ بند شربتی دو درم سنگ با سکنجبین و بگیرند
صندل اسفید گل سرخ بنفشه خشک از هر یکی پنج درم سنگ زعفران
یک درم سنگ کافور نیم درم سنگ بگلاب و روغن گل سرشته و بر جگر
نهند

نهند و اگر حرارت کمتر باشد بگیرند گل سرخ پنج درم سنگ مصطکی
و سنبل و دارچینی از هر یکی دو درم سنگ لادن بروغن خیری
یا بروغن یاسمن حل کرده و داروها بدان سرشته و بر جگر نهند
شکستگی و از جای بیرون آمدن بندها علاج کشیده نست حذاکم
بجای باز شود و راست کرده و بستن لیکن کشیدن برفق باید چنانک
درد عظیم تولد نکند و از زده شدن عضو را بروغن گل چرب کنند
و بر بندند تا سه روز نگشایند و اگر آسیب بعصب آمده باشد ضمادی
بروغن نرگس یا بروغن سوسن سرشته و روغن شبت گرم کرده
و روغن بابونه و روغن سداب گرم کرده پیوسته می چکانند
و داروهای شکستگی ازین نوع سازند مغاث ماش مقشر از هر
یکی ده درم سنگ صبر مرمکی سپید اقاقیا از هر یکی پنج درم سنگ
گل ارمنی شش درم سنگ همه کوفته و بیخته بسپیده خایه مرغ سرشته
و بکار دارند و اگر بعضوی گرم تر حاجت آید مرزنگوش و اکلیل
الملک و رامسن و برگ سرو با این داروها بیامیزند و اگر
از بستن دردی پدید آید بگشایند و آبیاریش دهند و باز برفق

بندند مقالت ششم اندر زینت و دواء الثعلب علاج ایارج
فیقرا با شحم حنظل و غاریقون چند کرت بدهند و اگر کسی را امعا
ضعیف باشد و شحم نتوان داد بطبیخ افتیمون استفراغ کنند
و ایارج فیقرا و معجون نجاح بکار دارند و غذا دهند مزاج گرم را
اطریفل کوچک و طبیخ هلیله زرد دهند و بیخ کبر بپزند و ایارج فیقرا
در وی حل کنند و بدان غرغره کنند و عاقرقرحا و فرفیون بزهره
گاو بسرشند و طلی کنند و پیاز نرگس مالیدن سود دارد [illegible]
را علاج خطمی سوده و آرد نخود بسرکه بر کرده بر سر وی طلی کنند
و یک ساعت صبر کنند پس بشویند اگر زهره گاو و شحم حنظل با این یار
کنند قوی تر باشد و زود پاک کند دراز کردن موی باب چغندر
و آرد نخود می شویند و صبر اندر آب مورد تر بیاید و طلی کنند و یک
زمان صبر کنند و پس بشویند و پوست موی با آمله سیاه می شویند
و روغن مورد و روغن آمله بکار دارند کلف رگ بزنند و مطبوخ
هلیله و افتیمون استفراغ کنند و ایارج فیقرا بکار دارند و زرنیخ
زرد با آب گشنیز تر بیایند و طلی کنند و تخم ترب و مغز بادام تلخ و

وآرد باقلی و مغز تخم خربزه همه کوفته زرد آب معصفر سرشته
طلی کنند پس از آنک از گرمابه بیرون آمده باشد بهق علاج
بمطبوخ هلیله و افتیمون استفراغ کنند و اطریفل کوچک
و معجون نجاح بکار دارند و بگیرند تخم ترب و ورد نرگس و گندنا
و شیطرج و شحم حنظل و مازریون و خربق سفید و خردل و
سقمونیا راست راست بکوبند و به پیزند و به سرکه طلی کنند
اندر گرمابه یا نزدیک آتش یا در آفتاب برص علاج
قی کردن با ایارج فیقرا و لوغادیا یا اندر مطبوخ افتیمون
استفراغ و اطریفلها هان بدر بکار داشتن و طلی کردن بداروهای
قوی بدین صفت طلی برگ مازریون خربق سیاه بورده
راست راست به سرکه پزند و بطرون و سوهش آهن و کفک دریا
کوفته و بیخته در وی آمیختند و بسایند تا چون غالیه شود اندر
آفتاب طلی کنند و چندانک تواند صبر کنند پس بشویند و اگر
آبله گردد آن آبله را بشکافند و آب بیرون کنند و صبر کنند تا حل
شود باز معاودت می کنند صفت طلی دیگر بگیرند شیطرج نیک

وشب یمانی مغز بادام در دی خشک همه بکوبند و بپیزند و نبیذ کهن بسرشند
ونگاه دارند وبخند نوبتی بپزند و بیالایند واین دارو باب
نرم حل کنند وطلی کنند پس روز رنگ این طلی بماند رنگ روی
روشن گردد بلکه ندارد باقلی وآرد نخود وآب چون نشاسته
وکثیرا وتخم ترب کوفته نرم اندر شیر تازه بسرشند یا اندر گلاب
واول شب طلی کنند وبامداد بآب گرم طلی کنند واندرین آب
سبوس ونشاسته خشک باشند وپالوده کنند وشیر تازه وپیه
بط ومغز استخوان وانار شیرین وزرده خایه نیم برشت وانجیر
خشک وترب وگندنا واندکی انگور واندکی سیر وزعفران
خوردن رنگ روی را روشن کند وتازه کند وبرافروزاند
بوی اندامها وبوی عرق خوش گردد هلیون وخرنوب و
زردالو ونبیذ آن خوردن وشراب ریحانی بوی عرق وبوی
همه اندامها خوش کند معجون انوش دارو مفرح بوی دهان
وبوی عرق خوش کند ورنگ روی را صافی کند ومعده را
قوت دهد وطعام بگوارد پیش از طعام وپس از طعام خوردن روا

بارشد

66

با شیر خر دادن وبر اندامها دوشیدن وشراب خشخاش وگلاب
کدو ودی کدو تر وسرطان تازه پخته باشند با روغن بادام
وشکر ونبات لعاب اسبغول دادن واندر گلاب یا سب
قرص کافور وشراب صندل دادن وطعام همه تری فزاینده
باید خورد چون قلیه کدو وقلیه خیار واسفاناخ وماهی تازه
کوچک وخایه مرغ نیم برشته ومزوره کشک جو وماش مقشر و
اندر گلاب بخته ودوغ تازه ومانند آن بنفشه ونیلوفر وبرگ
بید شسته وگل تازه وشاهسپرم سرد کرده ومیوهای خوش بوی
پیش نهاده باشد وبوی آن بروی می رسیده باشد وچشم ازو
دور دارند وآب کدو وآب خربزه هندو وآب خیار ترش آب و
انار شیرین با روغن بادام دهند تب مطبقه سبب این تب
عفونت خون باشد یا گرمی وبسیاری خون علامتها رنگ
روی ورنگ چشم سرخ باشد ورگها برخاسته وپر شده وطعم
دهان شیرین وحرارت تب حرارتی باشد بی لذع همچون حرارت
کسی که از گرمابه بیرون آید علاج فصد باید کرد وخون در خورد

عمر و فصل سال بیرون کردن و پس از چند روز مطبوخ هلیله
استفراغ کردن و سکنجبین تازه تسکین دادن **تب محرقه** سبب
این تب عفونت صفرای سوخته باشد اندر میان رگهای که حوالی
دل و جگر و فم معده است یا عفونت بلغم شور باشد که با صفرا بیامیزد
و تولد بلغم شور از رطوبت رقیق باشد که صفرای آنرا گرم کند
علامتها حرارت این تب لازم و باطن سوزان تر از ظاهر باشد
و تشنگی عظیم و زبان درشت و یا سیاه باشد یا زرد و روز بحران
اندر آغاز تب فراشا کند و اندر آخر عرق کند **علاج** اندر تسکین
حرارت مبالغه باید کرد و هوای خانه خنک داشتن و تن بجامه
پوشیده داشتن تا نسیم هوای خنک بتنفس بدل می رسد و حرارت
تحلیل می پذیرد و باندرون باز نگردد و سکنجبین ساده و شراب
غوره و شراب حماض ترنج و شراب صندل و قرص کافور تسکین
دادن و بعوض غذا آب کدو و آب خربزه هندو و آب خیار
ترش و کشکاب رقیق دهند و اگر باستفراغ حاجت آید ملین
خیار چنبر اندر طبیخ خرمای هندی حل کنند و بدهند **تب غب خالصه**

این

این تبی است که یک روز باشد و یک روز نباشد **علامتها** درازی
مدت تب هفت هشت ساعت باشد و بیشترین دوازده ساعت و کمترین
چهار ساعت و هر چه از دوازده ساعت بگذرد بدان از خالصه دور اندازه
باشد و اگر تب بر صواب رود عدد نوبتهای تب هفت بیش نباشد
و باشد که بچهار نوبت بگذرد و بسیار باشد که بسبب لطافت ماده
یک نوبت بیش نباشد و باقی یا بعرق یا باسهال صفرا بگذرد و نبض
عظیم و قوی و مختلف باشد و قاروره سرخ و ناری و رقیق باشد و
حرارت این تب سوزان تر از حرارت تبهای دیگر باشد و سرما که
اندر آغاز تب باشد نیک بلرزاند زود ساکن شود و باید دانست
که سبب سرما که در آغاز تبها پدید آید حرارت تب است که رطوبتی
را که باید بگدازد و در عضلهای همه تن ریزد تا سرمای آن رطوبت
محسوس گردد و سبب آنکه پیش از تب اگر چه آن رطوبت اندر تن ساکن بود سردی آن محسوس نباشد
باشد نه از جایی بجای می گردد نه از جای بجای می شود و هر چه اندر
تن ساکن باشد اجزای تن با اجزای آن خو کرده باشد و هر
چیز که در یک جای با یکدیگر دیر مانند میان ایشان تشابهی

آفت تیکه رطوبت
اندر تن جمع

وخوی کردگی بدید آید پس هرگاه که آن رطوبت از حالی بحالی
شود و از جای بجای حرکت کند هر جزوی از قرارگاه جوشش بجنبد
مجاورت وخوی کرد که همه اجزای تن با همه اجزای رطوبت بگردد
هر جزوی را از اجزای تن چیزی سردی آن جزو و رطوبت که با آن
خوی کرده باشد محسوس گردد و لرزه بدید آید علاج هر بامداد
سکنجبین دهند سرد کرده یا شراب غوره یا شراب ریواج یا شراب
آلو و روز تب در آن حال که لرزه بدید آید سکنجبین ~~دهند~~
گرم کرده با آب گرم دهند تا باشد که قی کند و ماده صفرا بر اندازد و گاه
تب دیده شود اندکی کشکاب دهند و روز دیگر که روز
نباشد آب انار ترش و شیرین دهند با تخم خیار آن کوفته و فشرده
شکر بر افکنند تا هم حرارت را ساکن کند و هم تندی تخم و شکر صفرا
را دفع کند یا شراب آلو دهند یا شراب گل شکری یا سکنگبین با آب
میوها آمیخته و سرد کرده یا آب خرمای هندی و باندکی فلوس
خیارچنبر یا مقدار پانزده درم سنگ بنفشه پرورده اندر گلاب
گداخته و پالوده بمقدار دو درم سنگ بزرقطونا در آب آلو

و شکر

ملوقیون پاشنه پای را از خاک و غبار پاک کرده اند
و بگیرد صمغ اعرابی و مازوی کوفته و پخته زم بروغن
سندروس بسرشند و در حلقه کنند کاغذ بر روی آن نهند
تا دارو در وی خشک شود سودمند باشد و این دارو و غیر این
پس از آن بکار دارند که پای را اندر گرمابه شسته و مالیده
پاک کرده باشند مقالت هفتم اندر علاج زهر با کسانی
را که دشمن باشند و تهمت آن باشد که ایشان چیزی زیان
کار دهند طریق احتیاط آن تهمت سه است یکی آنکه اندر جای نگاه
تهمت طعامی و شرابی که طعم آن سخت قوی باشد نخورند مثلا
چیزی که سخت شیرین باشد یا سخت تیز باشد یا سخت شور باشد
دست باز کشند از بهر آنکه طعام چیزهای زیان کار و بوی
آن اندر چنین طعامها و شرابها پوشیده توان کرد طریق دوم
دیگر یکی آنکه اگر شهوت طعام بدید آید و چیزی زیان کار
دهند طعم و بوی آن بسبب دریافت طعام و رغبت بدان بر مردم
پوشیده گردد دوم آنکه چیزهای زیان کار اندر حال گرسنگی

وتشنگی زود اثر کند و اندر رگها بگذرد و قوت آن بدل
رسد و اگر طعام و شراب خورده باشد قوت آن چیز سخت بر
طعام آید و ضعیف شود از بهر آنک رگها ممتلی باشد زهر
گذر بدل نرسد و باشد که اندران طعام که خورده باشد
چیزی بوده باشد که قوت آن زهر بازگون شود و مضرت
آن دفع کند طریق سیم آنک بر سبیل احتیاط اندر خانه
خویش چیزی خورند که مضرت زهرها دفع کند و قوت آن را
از دل باز دارد صفت داروی که از جنس غذاست و مضرت
بیشترین زهرهاست باز دارد و داروی مضرتی نیست بگیرند
گوز مغز پاک کرده شش درم سنگ برگ سداب خشک و نمک درشت
از هر یکی یک درم سنگ انجیر خشک صد آنک چیزها بدان توان
سرشت همه بکوبند و بسرشند شربتی چند یک گوز و گوشت قدید
را سوگند تا بازی این عرس گویند بخاصیت مضرت بیشترین زهرها
دفع کند تریاق بزرگ مثرودیطوس تریاق اربعه تریاق
تمینه و تریاق الطین همه پیش از ان و پس از ان مضرتها باز

دارد

زهرها دفع کند لیکن باشد که مزاج هر شخصی بهر وقتی این معجونها
احتمال نکند و هنوز مضرتی نابوده مضرتی خویشتن نقد شاید کرد
اگر کسی ازین معجونها چیزی بخورد و حرارتی دروی بدید آید
آب یخ و روغن گل می باید داد بسیار دفعی می فرمودند و قانون
علاج همه زهرهاست هرگاه که چیز آن بیابند که زهری داده باشند
در حال قی کنند بآب نیم گرم و روغن شیر خشت می خورند بسیار و قی
می کنند اگر حاجت آید طبیخ شبت و بوره و روغن بسیار و قی می کنند
تا قی تمام بر آید هرگاه که قی تمام کرده باشند شیر تازه خورند بسیار و اگر
از شیر نرقی افتد سخت نیک باشد و اگر شیر حاضر نباشد مسکه تازه
گداخته سخت نیکو بجای آن باشد و لعاب تخم کتان و پیه بط گداخته
سخت سودمند باشد و اگر در خواب شود نباید گذاشت و بهر تدبیری که
ممکن گردد بیدار باید داشت و اگر طعام خورد بسیار نباید خورد
تا بسیاری طعام بران چیز غلبه کند و باشد که چون معده ممتلی گردد
قی کردن آسان شود و اما داروهای که از بهر گزیدن ریا بکار
دهند شیرلاغیه است که ازان تریاق نوشته گویند گزیدن افعی را

بازدارد و شراب انگوری که افعی دروی مرده باشد منفعت
کند بدین همه جانوران را که زیان کار باشد دفع کند و مقدار
دو درم تخم ترنج ضد همه زهرها و جانورانست وبیخ انگدان پادزهر
همه است و داروها که طلی کنند نفط سپید است و سیر خام پخته
با روغن گاو سرشته و عصاره کنند تا و عصاره بودنه جو ساید
و زهره گاو و سیر و نمک و سرگین بهم سرشته و ضماد کردن پادزهر
همه زهرهای جانورانست این مختصر تمام شد که بیش لرزین
احتمال نکند داروهای دیگر از کتاب ذخیره خوارزمشاهی باید جست

تم هذا الكتاب على يد العبد الضعيف
عباد الله عبد الله بن محمد
الهروي غفر الله له
ولوالديه
في ربيع الثاني سنة اربع ثمانين ثمانمائة

طلاء جرب که زایل شود

کبریت — زرق حمام — استخوان پاچه سوخته — نرم بسایند و بروغن
دو مثقال — دو مثقال — دو مثقال — روند

کنجد سرشند و شب شنبه در هر دو دست و اعضا بمالند و بامداد بحمام
دیگر کبریت یک مثقال مغز جوز کهنه یک مثقال سیاه دانه
یک مثقال بروغن شیرج سرشند و در دستها مالند دیگر کافور
دانگ سیاه دانه دو دانگ جوز مغز دو دانگ تخم سپندان چهار دانگ
نمک طعام دو دانگ نرم بکوبند و بروغن کنجد اول شب طلا کنند و بامداد
بحمام رود دیگر میویزج زاک زرد با سرکه یک هفته در آفتاب
نهند پس بردارند و طلا کنند — دعا و تب لرز بر برگ بید نویسند
طیوثا میوثا ابرسوثا

باب اول

در معالجات دردهای اندرونیه داروها که دفع مضرت آنها کنند

صفت سفوف که راه گذرهای جگر را بگشاید و بول براند و گرده
و مثانه را پاک کند از ریگ و سنگ تخم خربزه پاک کرده ده درم مغز
چلغوزه و مغز بادام تلخ و در قو از هر یکی ده درم همه را خرد بکوبند
و هر روز سه درم بشکر بخورند نافع بود صفت داروی که ثقل طعام
فرود آرد و قولنج باز دارد و دماغ را بزداید و حواس روشن
کند و زیان ندارد و زرنیخ را صبر سقطری چهار دانگ سنگ مقل
ازرق دو دانگ بسرشند بآب گرم بشب بخورد و بر آن بخسبد و این
دارو کسی را شاید که مزاج او بغایت گرم نباشد والله اعلم صفت
داروی دیگر که همین فعل کند و کسی را شاید که مزاجهای گرم دارند
صبر چهار دانگ کثیرا دو دانگ حب کند بلعاب اسبغول و این
شربت است صفت داروی که ثقل طعام فرود آرد و همچون غذا باشد
مغز تخم معصفر بکوبد چندانی که خواهد و با انگبین که از انجیر کرده باشند

بسرشد بوقتی که شکم سبک شده باشد از طعام بخورد مقدار خایه مرغی
طبع نرم کند و ثقل طعامی که پیش از آن خورده باشد با پایین فرود
آید و اگر خواهد که این دو گرمی کمتر کند بجلاب ترنگبین بسرشند
صفت جلاب ترنگبین ترنگبین را در پاتیله کند چندانی که خواهد
و چهار چندان آب در سر کند و بجوشد و بگذارد یک شب دست بدارد
دیگر روز بپالاید پس بپاتیله باز برد و بجوشد بقوام انگبین آید
و آنچ خواهد با او بسرشد و اگر از و بخورند طبع نرم کند و برآرد
و با پایین ثقل طعام فرود آید صفت انگبین انجیر بیارند انجیر
زرد شیرین دارد و بپزند در چندانی آب که در و پنهان شود
هرگاه که آب کم می شود زیادت می کنند تا انجیر از هم فرو ریزد
پس یک شب دست بدارد و دیگر روز صافی کنند و بپاتیله باز برد
و همی جوشد تا بقوام آید و انگبین شود و اگر بوقت پختن از وچهار یکی
پلپل فصد اری برافکنند شراب انجیر شود و این شراب طبع نرم کند
و گرده را گرم کند و گونه روی نیکو کند و گرفتن در رودگانی را
باز دارد و سوداء سرفه را و دمه را و بیشتر علتهای بد را

صفت گوارش تابستانی سود دارد ناگواردها را و معده
را قوی کند و آرزوی طعام آرد و پاک کند روده کانی را از
ثفلها چون اندکی خورند و چون بیشتر خورند اسهال آرد
و گرمی کند و قولنجی که از گرمی باشد بنشاند سقمونیا انطاکی
ازرق بعضی نیک یک درم سنگ و ضبان باید که سقمونیا در هر خوردنی بیم یک
سنگ باشد و از تربد شره دارد ده درم سنگ تخم خیار و که و از هر یکی
پنج درم سنگ گل سرخ و طباشیر از هر یکی دو درم سنگ نم پس بگیرند تمر هندی
طبرزد نیک و آب ترش صافی کرده و بر او افگنند چندانی که ترنگبین
زیر او پنهان شود و یکبار از داند روی پس بپزد تا بقوام انگبین آید
و داروهای سوده و بیخته با دو بهمنگل یا په از شراب بسرشند
و این مقدار دو شربت راست تمام چون اسهال راه پاک شدن
تن را خورند چون نرم کردن طبع را خورند سکی از یک شربت خورند
یا چهار یکی صفت گوارش زمستانی که هم این فعلها بکند و بر منسیان
خورند هر وقت که خواهند که تن پاک کند و معده قوی کند سقمونیا
یک درم سنگ نیم تربد نیک ده درم سنگ مصطکی و عود هندی و زنجبیل

از

از هر یکی دو درم سنگ و نیم بسرشند بپایند فضداری حل کرده در آب
آبی ترش و بقوام آورده چنانک پیش از این گفتیم شربتی همچند آنکه
از صینی خورند صفت شراب آلو که طبع را بجنباند و در بیماری
نیز بکار دارند و در میان تابستان تا تشنگی ببرد و صفرا نشانند
و بر انده بگیرند آلو بستی شیرین و با آب بشویند تا پاک شود از گردی
که بروی باشد پس در دیگی کنند و چندان آب در کنند که در زیر آب
پنهان شود و همی جوشد و آب زیادت می کنند تا از هم فرو ریزند
پس بفشارند و صافی کنند و یک شب بگذارند تا بنشیند پس چهار
یکی از وی شکر طبرزد بر او افگنند و بپزند تا بقوام آید و از وی ده درم
سنگ بخورد تا سی درم سنگ و محروران را با آب یخ بیامیزند و منفعت
آن بزرگ باشد صفت دارویی که شکم نرم کند و درد هیچ
بیم نباشد و میانجی باشد با گرمی و سردی بگیرند مغز خیار چنبر
و آب صافی بر او ریزد چندانی که زیر آب پنهان شود و بگوشد
تا شیره از وی جدا شود پس صافی کند و با قند نرم نرم بپزد تا بقوام
انگبین آید پس بگیرد ترنگبین طبرزد و خرد بساید و در وی سرشته

و بوقت حاجت از و بخورد و اگر آب پیش رنگ کرد از و بباید
ترسید که رنگ دارو باشد نه رنگ گرمی صفت معجونی که
خداوند سردی را شاید و خلطهای لزج براند و معده و رودها
را از خلطها پاک کند بگیرد تخم معصفر ده درم سنگ تخم انجره و بخیل
از هر یک دو درم سنگ بوره نان یک درم سنگ هم بسرشند با
انگبین خورد و همچنانکه بیضه مرغی باد شکند و طبع نرم کند
و خلطهای لزج براند باب
دوم در داروهایی که در دفع مضرت آبها گوید
معجون طباشیر که تشنگی بنشاند
و معده را قوی کند و ارزوی طعام آرد مردمانی را که معده
گرم دارند و صفرا دارند بگیرد طباشیر سفید جلاب ده درم سنگ
گل سرخ دو درم سنگ گل انار یک درم سنگ قاقله یک درم سنگ
علک رومی و عود از هر یکی نیم درم سنگ با ب سیب و آب انار
معجون کنند صفت دارویی که بول براند با عقد الرمل
تخم خربزه و شکر برابر بکوبند و شربتی از آن پنج درم سنگ
و اگر تخم کرفس و دوقوا افیون با او بیاید قوی تر گردد صفت

دارویی که کرم براند و مردم گرم مزاج را شاید و بوقتها گرم
خورند تخم خربزه پاک کرده ده درم سنگ تخم کدو شیرین و تخم
خیار و خیار بادرنگ از هر یکی پنج درم سنگ و تخم خرخج
از هر دو درم و تخم کرفج یک درم سنگ شربتی پنج درم سنگ
با جلاب بخورد صفت دارویی قوی تر در آب پیش راندن
وقتی را شاید که تنها آغاز کرده باشد سخت شدن و خلطهای
غلیظ در مهره پشت گرفتن و تن سستی و زمی گرفته باشد از افراط
آب سرد خوردن بگیرد تخم کرفج ده درم سنگ نانخواه و
دوقوا و روغن و ابهل و اب روغن از هر یک دو درم سنگ
بانید برابر همه شربتی از و پنج درم سنگ با آبی که پرسیاوشان
درش جوشیده باشد و طعام نخود آب خورند باب
سیوم در داروهایی که در دفع مضرت شرابها گوید
صفت سکنگبین سفرجلی آن کسی را شاید که از شراب خوردن بزودی
چشم آشن بگیرد دو در دسر آرد و گرمی کند بگیرند آب
آبی ترش از ثقل جدا کرده یک بهره و سرکه یک بهره شکر طبرزد

باب چهارم در صفت داروی که در باب

سه بپزد تا بقوام آید و این طلا بر پشت چشم و پیشانی و بنا
گوش کند شیاف ماميثا و حیدن نسرخ و توبل و کل ارمنی
بگلاب و اندکی سرکه در کنند و بر آلاید صفت باده که علتها
را سود دارد که از شراب اند خاصه تشنج اسطوخودوس سوده
دو درم سنگ تنطوریون صغیر یک درم سنگ شحم حنظل دو دانگ
غاریقون چهار دانگ سنگ فرفیون دانگی و این یک شربت است
فضلها را که اندر تن گرد آید و اندر دماغ و بخار پرون آرد
و تن گرم کند و سود دارد صرع و سکته و فالج و لقوه و سبات
و شخوص و تشنج و امدادرا که از تری باشد و درین معنی بی همتاست

باب چهارم در صفت داروی که در باب
میوه تر یاد کرده است صفت داروی که ثقل فرود آرد
و افزونی و تری که از پوسته خوردن میوهای تر پدید آید
و از خوردن شیر و آنخ از و کنند چون دوغ و کشک و آنچ بدان
ماند پدید آید و بادها بشکند بگیرد تربد شیره دار پاک کرده ده
درم سنگ شکر طبرزد دوازده درم سنگ شربتی از و درم سنگی

با

باب پنجم اندر آنخ زرده خایه

اسپه درم سنگ باب پنجم آنخ زرده خایه
مرغ فرموده است و چنین گویند که غذای میانجی است و قوی
فرو گذرد بگیرد ده زرده خایه مرغ و اندر قدحی بشکنند و بخبه
زنند تا هموار شود و هر زرده را نیم درم پلپل سوده بر افکند
و بمقدار ده یکی از آن زرده بر انگامه یار کنند و بهمچندان
شراب خوشبوی بر افکنند و آن قدح را اندر پاتیله یا دیگی که
اندرو آب باشد و آب می جوشانند و آنرا می شانند تا تختی
نیرکی گیرد و بکار دارد باب ششم
اندر طعامها که چون بهم خورند زیان بزرگ دارد چنین گوید
محمد زکریا الرازی که دو دیگ ترش پس یکدیگر نشاید خورد
در همان ساعت و در همان روز مثلا چون دوغبا و غوره با
و ترفبا و سکبا و جز آن هر ترشی که باشد دو بهم خوردن زیان
دارد دیگر در میانه سپیدبا و این نیز همان بهر باشد که نخورند
و نشاید که دیگ ترش خورند و زردآلو و شفتالو و انار و
و آلو و جز آن همه میوهای ترش دیگر نده و نشاید که بریخ و برکر

بهم خورند و با طعامی که سرکه کرده باشند حوافرود جلام
ونشاید که نمکسود و کامه بهم خورند ونشاید که ترهٔ سرد خورند
آن روز که میوهٔ ترش خورده باشند چون گوک و سباناج
و سرمک و کشنیز و طرخون و غیره ونشاید که سیر تر را با میوهٔ
تر بهم خورند و یا با دیگ ترشی ونشاید که کبوتر بریان خورند
با بیاز و سیر و گندنا و سپندان و مانند آن که زیان دارد
نعات ونشاید که ماهی خورند با چیزی که از شیر کرده باشند
ونشاید که خایهٔ مرغ خورده شود با چیزی که از شیر کرده باشند
ونشاید که ماست و باقلی خورند ونشاید که ترهٔ سرد با دنا ک
خورند با سماروغ ونشاید که نمکسود خورند با سرکه پخته و با ترشی
که مانند آن باشد ونشاید که برنیه با روغن گاو و گوسفند خورند
ونشاید که گوشت مرغ آبی که گوشت ایشان سپید باشد بخورند
با شیر و آبغ ازو گشته ونشاید که گوشت صید با سپره که یا با شیر
یا با ماست خورند ونشاید که گوشت صید با میوهٔ تر بهم خورند
ونشاید که سپید با ها با سپیدهٔ مرغ بریان کرده خورند

ونشاید

ونشاید که با دیگر ترشها چون سکبا و ناربا و دوغبا
و تریبا و آبغ بدان مانند ونشاید خوردن که دو ترشی
باشد البته و بد دارند ماست و ترب بهم خورند و با گوشت
مرغ و ماست خوردن و روغن و سپرکه و با سکی که روزگاری
دراز در مسینه یا درازرزینه بمانده باشد که آن زیان عظیم
کند ونشاید که بیاز با سداب یا با بادرو بهم خورند
که خلقی مردم از آن نابینا شده است و اگر پسته خورند با گوز
هندو یا جلغوزه دها زیان دارد و سپر و جگر را بد باشد
سخت و انگبین که با شراب تلخ بهم خورند زیان دارد
خاصه صفرا یا نبیذ و خربزهٔ شیرین که با موز خورده شود
تباه شدن آن در معده و زیان آن زود بدید آید و انار
ترش و جگری و مانند این که پس عدس خورده شود کم کسی
از مضرت آن برهد مگر جگر و معدهٔ سخت گرم دارد و آب گرم
خوردن از پس طعامهای شور بزودی مضرت کند و برف
آب با میوهای تر خوردن همچنان و خیری سخت سپرد خوردن

پس چیزی سخت گرم چون یخ آب پس پالوده گرم و یا چیزی
گرم خوردن پس از پس چیزی سخت سرد زیان دارد مر معده
و دندان و الله اعلم باب اندر منفعتها
مجامعت و مضرتهای آن جماع که معتدل بود با آرزو بود تن
را سبک سازد و دل شاد کند و چشم و عشق و اندیشه محال
ببرد و آرزوی طعام آرد و افراط کردن بها راست کند
و روی زرد کند و تن لاغر کند و چشم را ضعیف و سستی
دل و طپش دل و بددلی آرد و جوان را زود پیر کند و پیر را
هلاک افکند باب اندر وقتهای ستوده و ناستوده
در هوای معتدل ستوده تر است و از پس خواب دراز و با خر
شب که معده نه پر باشد و نه تهی و بر گرسنگی نشاید و پری
معده از طعام و در مستی و در گرمابه و در هوای که سخت گرم باشد
و یا سخت سرد باشد و از پس قی و اسهال و فصد و رنج بر تن
نهادن و بر ماندگی احتراز کردن از این چیزها که یاد کرده شد
باب اندر شکلهای ستوده و ناستوده بهترین

شکل

آنست که زن پستان خفته باشد و مرد زبر او و نیمه زیرین
زن افراشته باشد و سر او بر بالینی بلند بود و شکلهای
دیگر همه زیان دارد و اگر زن زبر مرد بود هم بود مرد را
از ریش قضیب و مثانه و بر پهلوی راست جگر را زیان دارد
و بر پهلوی چپ سپرز را و از آب باز داشتن هم بود باب
اندر چیزهای که قوت مجامعت را سود کند مردمان گرم مزاج
را حلوای که از شیر گاو ترنجبین کنند و ماهی تازه با اندک مایه
پیاز و یا دو دنبای چرب و سپیده خایه نیم برشت جدا جدا و ترمس و با
بهم خورند و آب انار شیرین هم و از آنکه سردی دارد معجون
سقنقور و معجون زر عونی و گوارش عنبر و شیر و خرما و مغز
و نرگسی و سفیدی و حنظلی و کباب و پیاز و گنجشک و گوز آب
و بط خورند باب اندر چیزهای که قوت مجامعت
ببرد چون چیزهای ترش و گیرنده چون غوره با و ترشی
با و سکری با و از تره ها چون سداب و طرخون و خفرج
و از انبوه بید ها چون نیلوفر و بنفشه و کافور و از توابل

چون زیره و کشنیز که بسیار بکار دارند خاصه تر شبها

باب اندر علاج آن که کسی در جماع افراط کرده باشد

و در گرمابه جوی باید آورد و آب شیر گرم باید ریخت و کاری

و کاری که بر تن رنج آید نباید کرد و اندک مایه ترنجبین [illegible]

و [illegible] و یا شراب بادرنجبویه یا مفرح معتدل و اندکی

سیکی خوشبوی خورند و زرده خایه نیم برشت و طعامهای

و شرابها که یاد کرده شده است والله اعلم و احکم

تمت الکتاب بعون الله تعالی و توفیقه

یوم الخمیس سادس عشر شهر ربیع الثانی

علی ید العبد الضعیف تراب

اقدام الفقرا اعباد الله

الهروی غفر الله له

[illegible]

آورده اند که هفت و چهار حکیم معتبر اتفاق کرده اند بر ترکیب این ادویه و فایده این ترکیب آنست که رنگ روی سرخ گرداند و بوی دهن خوش کند و سیاهی موی نگه دارد و پشت را سخت کند و منی زیاده کند و [illegible] و لذت مجامعت بیفزاید و دل را قوت دهد و طعام را هضم کند و باد و [illegible] دارد و قضیب را سخت گرداند و شهوت انگیزد و اشتها آورد و بلغم دفع کند و خواب آرد و راحت دل بیفزاید و تن را فربه کند و منافع این ترکیب بسیار است

کندر قاقله بسباسه دارفلفل زنجبیل اشنه سنبل مصطکی قرفه قرنفل

[illegible]

زعفران مشک زرنباد درونج مروارید ابریشم انیسون [illegible] این جمله [illegible]

[illegible]

از مروارید و ابریشم و مشک جمله بکوبند و بحریره بیزند و در یکمن شراب کهنه انگوری آغشته کنند آنگاه بستانند [illegible]

[illegible]

این جمله [illegible] آن که وزن کرده [illegible] بکوبند و بستانند بوزن همه ادویه قند سپید [illegible] آنگاه ادویه که [illegible] در شراب کهنه آغشته بود [illegible] بپالایند و شراب [illegible] در دیگی [illegible] کنند و قند بر آن اندازند و باتشی نرم بتمام [illegible] آن ادویه [illegible] بر سر آن ریزد و بکفچه بزند تا هموار شود آنگاه [illegible] و [illegible] با [illegible] در دیگ از سر آتش فرو کرد و [illegible] را بر سر آن ریزد و بکفچه بزند تا [illegible]

و در خره چنی یا کاشی کند تربتی چو خشال یا گل یا پیه بقدر مزاج بکار برد اگر مروارید نباشد
نتره یا زعفران بعوض بکار دارد و این نسخه را از نااهلان دور دارد والله

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین ولا عدوان الا علی الظالمین
وصلی الله علی محمد وآله اجمعین سپاس مران خدای را که آفریدگار
ماست و خداوند دین و دادست و روزی دهنده و پرورنده
بندگان است و عفو کننده گناه کارانست و راحم و رحمت است
و در دو جهان او راست پادشاهی و نیکی ما بخواست اوست آنچ
خواست کرد و آنچ خواهد کند لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر
نعت پیغامبر وصد هزاران هزار درود و تحیات و برکات و صلوات
بر مهتر خلایق و برگزیده حق سبحانه و تعالی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
وسلم و بر یاران او باد و سلم تسلیما کثیرا اما بعد
چنین گوید ابو زید هبة الله بن محمد الطبری که سعادت صحبت
امیر اجل سید طغا تیکین ابو المظفر مامون بن هارون قسغیر
قدرخان بن سلیمان ارسلان خاقان بن یوسف قدرخان بن

هارون قلج بغراخان ادام الله جلالته که مرکز علوم وکعبه شرف
است مر بنده را حاصل گشت بی خدمتی سابق و تحقیق بود که در دنیا
جشن بزرگ وعید ملوک عجم رفیع مجلس وی ادام الله جلالته
هر کس از بزرگان و افاضل روزگار تقرب می کردند و نثارها
و تحفها می آوردند بنده نیز خواستم که خود را جلوه گردانم
و خدمتی سازم اندر پایگاه دانش خویش پس این کتاب بساختم
در بابی که همه آدمیان را بر تن حریص دیدم و این جداگانه
علمیست از اسرار اطبا هر کدام تمام تر پس مرین کتاب را بنام
وی بر هنده باب نهادم چنانک از ملالت دور باشد و اندک
و بسیار گنج حکما و اطبا و فلاسفه گفته اند درین کتاب یاد کردم
و هیچ پوشیده نکردم و شرح هر یک داده شود ان شاء الله
سوامی کتاب پس بباید دانست که ایزد سبحانه و تعالی
هر جانوری را که بیافریده بجفت محتاج گردانید و از جمله جانوران آدمی
حیوان ناطق را برگزیده و بعقل گرامی گردانید و آلت همه
شغلها بداد و از زینتهای پاکیزه و خوش روزی گردانید

چنانکه در محکم تنزیل خود فرموده است که و لقد کرمنا بنی آدم
و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم
علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا پس شاید دانست که از همه حیوانات
آدمی را برگزید و بعقل گرامی گردانید و بدان جفت که محتاج
بود رخصت داد و اباحت فرمود و قوله عز و جل فانکحوا ما طاب
لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع و نیز پیغامبر گفت صلی الله علیه
و سلم تناکحوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیامة
چون برین جمله دانسته آمد واجب کند همچنان که وقتهای
خوردنیها و آشامیدنیها نگاه داری که چگونه باید خورد
وقتهای جماع نیز بباید دانست و بیشتر و بهتر که منفعت و مضرت
جماع بیشتر است و خوشی و مزه وی نیز از همه بیشتر اما وقتهای که
بهتر است مر جماع را باتفاق حکما و علما و اطبا چون افلاطون
و سقراط و بقراط و جالینوس و اسطاطالیس و عیسی بن محمد
زکریا که هیچ وقتی نیست مر جماع را بهتر از وقت بهار بدان
سبب که درین فصل هوا معتدل باشد و گرم و نرم است

در تن فزون باشد و گرمی اصلی که قوت روح حیوانی بدوست
بر زیادت و جنبش باشد و جماع که درین وقت باشد درین
نقصانی پدید نیاید اما تابستان سخت گرم و زمستان سخت
سرد البته نشاید و در تیرماه نیز نیکوست خاصه بروز که بهتر
از شب باشد مگر کسی که اشتها و شرم باز دارد و بادیار
ندهد از ضعیفی دل تا تاریکی قوتی و حرارتی پدید آید در دل و
و شرم کمتر شود و در جمله آنست که چون تن مر این شغل را آماده
باشد و علتی نباشد در اندامها که پس ازین یاد کرده شود
توان کردن که باشد حکما چنین گفته اند که خوشیهای عالم شش
است نگرستن و شنیدن و چشیدن و بوییدن و بسودن و جماع
کردن و ازین شش مزه یاد کردیم هیچ مزه خوشتر از مزه جماع
نیست که هر یکی را فعلی جداگانه است که با دیگری پیوند ندارد
و اندر جماع این همه هست و نیز زیادتی دارد و آن فرزند جستن است
که نام و گوهر مردم بفرزند زنده ماند و این مراد به پنج چیز توان
یافت یکی ببادی که قضیب سخت کند دوم بقوت مغز و قوت دل

سیم بآبی که چو جهان پرون آید بقوت معده چهارم بقوت جگر
پنجم بقوت اشکم کرده. پس بباید دانست که قوت این پنج اندام شریف
که یاد کردیم بدین چیزها توان دانست که یاد کرده شود دانی

باب اول — در مزاجهای مردمان
باب دوم — در خورشهای که قوت باه [illegible]
باب سیم — [illegible] قوت جماع
باب چهارم — در خوردنیها که قوت جماع [illegible]
باب پنجم — [illegible]
باب ششم — در گوارشها و معجونها
باب هفتم — [illegible]
باب هشتم — در چیزهایی که در دهن گیرند
باب نهم — [illegible]
باب دهم — در چیزها که بر آلت [illegible]
باب یازدهم — در چیزها که خوشی جماع زیاده [illegible]
باب دوازدهم — در شیافها که قوت جماع [illegible]
باب سیزدهم — در آنکه جماع [illegible]
باب چهاردهم — در معجونها که قضیب را بزرگ [illegible]
باب پانزدهم — در آنکه فرج زنان را تنگ کند
باب شانزدهم — در آنکه زنان را [illegible]

اکنون هر یکی را جداگانه شرح دهم آب آن تر ضعیف شود اما همچنان
که جماع کردن بافراط زیان دارد و اگر بکنی و تن قوی باشد
و خورشهای الوان می خوری هم تن را زیان دارد مانند چاه آب
که

که اگر آب بکشی را آب بسته شود و آب کم شود والله اعلم
باب اول اما کسانی که در جماع قوی تر و
در مزاجهای مردمان
حریص تر باشند مردمانی باشند گندم گون که بسرخی زنند و گوشتهاشان
تازه باشد و رگهای فراخ و خاسته و استخوان مهره‌هاشان
خاسته و بر روی سینهٔ ایشان موهای درشت و سیاه باشد
از حد اعتدال و میش چشم باشند و موی زهار و خایگاه درشت
دارند چون سیاهان حبش و سرخان و دوم اما سرخان حریص
باشند لکن بیشتر نتوانند کردن و کسانی که درین کار سست باشند
گونه زرد باشند و شکم بزرگ دارند و پیه بسیار دارند و گوشتها
سخت بود و پوست درشت دارند موی جعد و نرم و رگهای تنگ
بر گوشت رسته و بر اندامها موی نباشد و بر زهارشان موی
کمتر و نرم باشد و طبعشان میل بسردی دارد

فصل

اما ضعیفی جماع از چهار اندام بود یکی از ضعیفی مغز بود نشان
وی آن بود که از جماع کردن مزه کمتر یابد و قضیب سست بود
و سخت نگردد و بسرما جماع نتواند کرد سبب وی ضعیفی مغز باشد

دویم از ضعیفی دل بود نشان وی آن بود که چون شرم دارد
یا بترسد جماع نتواند کرد یا چون وهم افتد که نتوانم کرد چون
بکار دارند همچنان باشد و نتواند سیم از ضعیفی جگر بود نشان
وی آن باشد که منی کمتر بود چهارم از ضعیفی خایگان باشد
و قضیب اکنون یکان یکان یاد کنیم و شرح هر یک بگوییم بجای خویش

فصل اما آنچ از ضعیفی مغز و خایگان بود نشان وی
آن بود که قضیب پژمرده بود و باریک شود و بود که منی
بنود یا فسرده بود یا سوزان و نیز بود که اگر از دیر باز
جماع نکرده بود قضیب ضعیف گردد از جماع ناکردن اکنون
اگر چنین قضیب بپای نخیزد دستی او از ضعیفی مغز بود علاج
وی نخست پاک کردن بلغم بود بنفی و اسهال و غرغره باتریاک
بزرگ بکار دارد و یا معجون مثرودیطوس و معده قوی کند
بداروهای چون اطریفل بزرگ و نسخهٔ اطریفل بجایگاه خویش
گفته شود و خورش قلیه کند و بدان قلیه خولنجان و قرنفل بسیار کند
و شراب خوش بوی بکار دارد و لهو و طرب و نشاط کند جهد

کند

کند که چیزی خورد که قوت بیفزاید و اگر قضیب و خایگان سپرد
گشته بود و سپید بود چون یخ بود و قضیب باریک شده بود
و سرما ضعیف بود و بگرما و بمالیدن قوی تر گردد و دستی جماع
نتواند کرد اکنون علاج دل یا مغز باید کردن و نشان آن که
قضیب یا خایگان سرد شده باشد سبب آن بود که منی دیر بیرون
آید و اندک بود و تنک و کبود و سرد و یا سطبر فسرده و مزه
نیابد از بیرون آمدن منی علاج آن بود که زنجبیل پرورده
و گوارش زرعونی گرم و گوارش سقنقور خورد و چیزهای
گرم ماله در قضیب و خایگان و خورش قلیه خورد کم آب و پیاز
بسیار کند و زنجبیل و خاولنجان و دار پلپل بر وی پراکند
و معجون و گوارش بجایگاهش گفته شود

فصل

اما باید دانستن که ضعیفی جماع از سردی و تری بود یا از
سردی و خشکی و هیچ از گرمی نبود اما قضیب که بخسپد از
از سردی و تری و کمی منی بود و سبب وی خشک شدن آلت
منی بود از گرمابه در آمدن سیر و ترنگبین خوردن و شراب

با آب خوردن علاج وی ماهی تازه بود و کباب کردن بر
آتش و پیاز خام و ماکیان و کبوتر بچه فربه و خرما شیر فرغار
کند و از شیر و ترنگبین حلوا کند و نسخه حلوا انجا که گاهش کرده شود
فصل اندر ضعیفی جماع از سردی بود و جایگان سرد
بود و از خشکی نشان وی آن بود که منی اندک بود و فسرده
و دشوار بیرون آید و از بیرون آمدن منی مزه نیابد علاج
وی چیزهای گرم و باد انگیز بود چون قلیه پیاز و گوشت
و نخود و هریسه و گوشت گنجشک و مغز گنجشک خورد و از نخچیل
کوفته و باقلی با نمک خورد و انگور شیرین و روغن یاسمین
با خرمنان و پلپل و انگژد و فرفیون بپوشته جایگان در
می مالد و اگر شهوت بسیار بود ولکن فسرده علاج وی آن بود
که منی را گرم کند چون روغن یاسمین و خرمنان و کوکرش
زرعونی همه را بجایگاه گفته شود و اگر منی رقیق بیرون
ولکن قضیب سست بود و برنخیزد یک نوع از وی لاغری تن
بود علاج وی فربه کردن تن بود بغذاهای بسیار و باد
اکر

اکر در قضیب روغنهای گرم مالد چنانک یاد کردیم اما آنچ
از کمی باد بود نشان وی آن بود که تن وی قوی بود
و بروی کانها باد کم افتد علاج آن بود که خورشهای باد
انگیز و گرم خورد و بسیار غذا چون نخود که بسیار غذاست
و گرم و باد انگیز و چون انگور شیرین و سرخی گوشت و پیاز
این چیزها چون با گوشت جمع شود همه گرم بود و بسیار غذا
و هم باد انگیزد و باقلی بسیار غذاست و باد انگیز لیکن گرم نبود
چون با سرخی گوشت و پیاز جمع کنی انگه گرم شود و گزر نیز
همین طبع دارد و شلغم باد انگیز بود چون با گوشت و نخچیل
یار کنی بهتر بود باز اگر قضیب سست شده باشد و جماع آرزو
نکند منی بسیار بود و تن قوی بود علاج او آن بود که حقنهای
گرم کنند چنانک بجایگاه یاد کنیم **فصل** در تباه کردن
منی و آن پارسا یا نزاشاید چون منی بسیار بود و مرد را
رنجه دارد و جماع بسیار آرزو کند و خواب بسیار بیند و این
از خون بسیار بود نشان وی آن بود که تن قوی بود و رگ

سرخ و توانا بجماع کردن علاج وی رگ زدن بود و فرود
آوردن شکم و طعام اندک خوردن و از ترشیها پرهیز ناکردن
و آب باشراب عناب خوردن و ترشک و غوره با دانار بای ترش
خوردن و سرکه خوردن و سکنگبین ترش خوردن خشک کرده
و معجون قالع النیل خوردن چنانک بابکاهش کفته شود و نیز
بود که از تیزی خون بود چنانک اگر تب آید خواب پند با جماع
آرزو کند نشان وی آن بود که از پس جماع سست شود و منی
سوزان بود که اگر بول قضیب بسوزد و علاج وی چیزهای خشک
بود چون کدو یا برگ کوک و شیر ترش و آب سرد اندر
آمدن و اسبغول و سرکه و تخم بخ انگشت بر پشت بستن چنانک
یاد کنیم و این فصلها را بدان کفتیم که هر کسی درجهٔ خویش درین
شغل بداند که چیست و قوت خود بداند که تا کجاست

فصل اما کسانی که ایشان را جماع نشاید کردن
چون کودکان نارسیده و کسانی که خون فرو گرفته باشند
پیش از آسودن و کسانی که در گرمابه و گرمابهای گرم بکار داشته
باشند

باشند و کسانی که پیاده بسیار رفته باشند و اسب بسیار
تاخته باشند یا کار سخت بسیار کرده باشند یا بار گران بر
داشته باشند و کسانی که طعام و شراب خورده باشند و هنوز
ناگوارده باشد این کسان را هیچ گونه البته جماع نشاید کرد
و اگر خواهی که جماع بسیار کنی و فرو نمانی از این چیزها که یاد
کنیم پرهیز باید کردن اول آب بسیار در مثانه باز داشتن
دویم باده و بدن بسیار سیم در گرمابه بسیار عرق کردن
چهارم پشت بر تابه گرم نهادن پنجم بشب بیدار بودن ششم
هفتم اسب تاختن بسیار که اندام را در دگر کرد هشتم قی و
اسهال کردن نهم خون بسیار گرفتن دهم جماع کردن بر
پای و بر پهلوی راست یازدهم ترشها خوردن چون تر
و زنجبین و دوغ و خر توت و غوره و انار ترش و سداب
کاورس و ارزن و ترشک این همه جماع را زیان دارد و از
بویها چون نیلوفر و گل کافور که بسیار بوییده شود
و بسیار خوردن کوک و کدو و خیار بادرنگ و در جمله آب

که چون علاج کرده شود تا منی وباد بیفزاید واز خورشهاء
لطیف که تن قوی بود رکها قضیب پر بود هرکز از ان کار
در نماند مکر که در آفرینش در قضیب عیبی باشد وکسانی که
اشیا را خوردن دارو ها زیان دارد علاج وی ان بود
که روغنها باز ده و در قضیب مالد واز چیزهای که در آخر
این کتاب یاد کرده آید از اسرار اطبا در کف پای وانکشتان
پای مالند تا مقصود حاصل شود

باب دوم

در خوردنیها که مجامعت را قوت دهد نان خوش کارد
نان فطیر میده ○ کوشت بچه ○ کبوتر بچه ○ کوشت بط ○ خایه بط
کوشت ماکیان ○ ماهی تازه ○ سر بریان ○ خایه مرغ ○ خایه کنجشک
خایه ماهی ○ کنجشک بریان ○ مغز کنجشک ○ شیر کاو تازه ○ شیر کوسفند
نمک عجین ○ نمک سقنقور ○ پیاز نبطی ○ کزر ○ شلغم ○ نخود سفید
کشمش سیاه ○ لوبیا سرخ ○ لوبیا سفید ○ کندنا ○ پودنه ○ حلیون
عسل ○ روغن کاو ○ بلغم ○ شکر طبرزد ○ پانید ○ جلغوزه ○ مغز پسته
مغز بادام تر ○ کوز تر ○ خرمای تر ○ انجیر تر ○ میویز تر ○ انکور شیرین

در خوردنیها

ماکیان
مرغ خانگی
وماده خروس
است

کوز هندی ○ فندق ○ کنجد سفید ○ آبی که آهن تاب کرده باشند
این همه را خورشهای تنها جدا کانه جماع را سود دارد و
قوی بود وهر یکی را ترکیبش بجایکاه کفته شود تا مقصود خورنده
بحاصل آید انشا الله تعالی

باب سیوم

در خورشها و داروها جهة قوت جماع مشک ○ عنبر
زعفران ○ تخم انجره ○ حب القلقل ○ حب الزلم ○ شونیز ○ شقاقل
قنطوریون ○ کبابه ○ پوست ترنج ○ قرفه ○ عود هندی ○ افیون
زنجبیل ○ مر ○ بوزیدان ○ لسان العصافیر ○ نارمشک
حب الصنوبر الکبار ○ برشکل ○ دار فلفل ○ قسط شیرین
خصیة الثعلب ○ تودریها ○ بهمنها ○ خاولنجان ○ قشر الرمان
سورنجان ○ عاقرقرحا ○ پیه شیر ○ پیه سوسمار ○ رعی الحمام ○ سورد
قضیب العجول ○ عصیر لحیة التیس ○ انکژد ○ زفت رومی ○ بزر الرطبه
خشخاش ○ بزر الجرجیر ○ تخم معصفر ○ طالسفیر خشک وتر ○ دیوسیت
مازو ○ مغز پنبه دانه ○ قرنفل ○ کوز بویا ○ حب البان ○ سقنقور
استیل بریان ○ بسباسه ○ سنبل ○ مصطکی ○ قاقیا ○ زهره کرک

شیطرج فرفیون لعبة بربری بورة ارمنی حب هندی درونج
زرنباد ساذج هندی مروارید ناسفته اشنه آمله تریاک
بزرگ هلیله بلیله حرمل ابریشم خام ترکیبن افیون این همه
داروها مرین شغل را شایسته است اکنون ترکیب این اخلاطها
که یاد کردیم هر یکی جداگانه شرح دهیم تا خواننده را آسان
باشد و زود بمقصود رسد ان شاء الله عز و جل **باب چهارم**
در خورشها ساخته مرین شغل را پیاز پیاز سفید دستبر و خود
ببرد و بروغن گاو بریان کن پس چهار کبوتر بچه فربه خایه نیک موی
تمام برآورده باشد بسمل کند و پاره کن و با این پیاز در روغن
بریان کن پس پیاز لوبیا سرخ و نخود سپید نیم کوفته بمقدار
حاجت در وی افکن و آب باندازه بریزد و سر دیگ
استوار کن و آتش نرم می کن تا مهرا پخته شود پس پیاز دارچینی
یک درم سنگ و خاولنجان نیم درم سنگ خرد بکوبد و بر وی
ریزد و نمک سنقور خوش کند پس پیاز کرده میده فطیر
چندانکه بتوانی خوردن ثرید کن آنگاه بخور و نیک و بیاشام

کشایسته است مرین شغل را **دیگر** پیاز بچه بط و بکدا از چندانکه
خواهی پس پیاز یک بط یا ماکیانی یا چند کبوتر بچه بسمل کن
و پاره کن و بدین روغن بچه بط بریان کن و پاره نخود مقشر
نیم کوفته در دیگ افکن و آب بریزد و نمک سنقور خوش کن
و سر دیگ استوار کن و آتش آهسته می کن تا مهرا پخته شود
پس کرده یا نان میده فطیر ثرید کن پس یک درم سنگ دارچینی
و نیم درم سنگ خاولنجان بکوب و به پیز و بر وی پراکن و اگر خواهی
ترش تر خواهی لختی آب نارنج چاشنی ده و اگر پیازه فلفل
ده و بخور یکبارگی نافع باشد و گرده قوی کند **قلیه دیگر**
که گرده را قوی کند و طبع نرم کند پیاز گوشت بره فربه چندان
که خواهی و پیاز سفید بروغن گاو بریان کن و نمک سنقور خوش
کن و اگر نیابی نمک سفید یا سرخ و قلیه را مهرا کن و یک درم سنگ
و نیم درم سنگ نارمشک کوفته و بخته بر پراکن و نان فطیر چندانکه
خواهی ثرید کن و بخور بامداد و شبانگاه تا در تن خود عجایب بینید
و منی یابی **صفت مریسه** که قضیب را سخت کند و منی را بیفزاید

ونشاط جماع زیادت کند پیاز گندم کوفته بهاری دو من
و گوشت بخته گفته به پنج من و به پز چنانکه رسم هریسه پختن است
آنگاه آب از سر هریسه برگیر تا هیچ آب نماند پس پیاز شکاد
تازه یک من یا پشت و ده استیر مغز گوز هندی و پنج استیر پیه بط
بهم بجوشان و هریسه را نیک بکفچه بجنبان پس این چیزها را پا بیز
باز بکفچه زن تا تمام آمیخته شود پس دو درم سنگ دارچینی و نیم درم
سنگ خولنجان بکوب و به پیمه بر آکن و اگر بروغن حاجت
افتد روغن گوز بر سر هریسه ریز و بامداد و شبانگاه بخور تا
عجایب بینی و این بخت عجب است **دیگر** هلیون را بپارسی مارچوبه
خوانند بیار و خرده و بمقدار حاجت آب در دیگ کن و بپز
تمام بعد از آن با روغن گاو بریان کن و ده عدد یا پنج عدد زرده
تخم مرغ بر وی افکن و نمک سقنقور یا نمک سفید یا سرخ شهری خوش
کن و پاره دارچینی کوفته بر پراکن و بخور چندان که توانی که چندان
جماع توانی کردن که در شب تازه آب بود **دیگر** پیاز خایه ماهی
تازه مقدار پنج استیر و بروغن گوز بریان کن پس پنج

پنج عدد زرده تخم مرغ بر وی افکن تا بریان شود آنگاه نمک
سقنقور خوش کن یا نمک دیگر و با نان میده فطیر بخور بعد از آن
صد درم سنگ شراب صرف صافی خوش بوی بخور و از بعد
پنج ساعت بجماع مشغول شو تا عجایب بینی **صفت کبابی که قوت
جماع زیادت کند** پیاز سرخی گوشت گوسفند و نمک کن و
بخته نو را در آتش افکن تا سرخ شود آنگاه گوشت را بر خشت
بریان کن پس مقداری نمک و انگژد بر پراکن و بخور بعد از آن
صد درم سنگ شراب ریحانی صافی بخور بعد از شش ساعت بکار
مشغول شو تا عجایب بینی **صفت گوذابی که گرده گرم کند و منی
بیفزاید و نشاط آورد و باذانگیزد** پیاز بط فربه یا ماکیان
فربه یا چند کبوتر بچه فربه و بسمل کن و پیه وی از شکم بیرون
مکن و پاره کرده فطیر تازه که میده بود پاره کن چندان که در تابه است
تر باشد و شیر گاو تازه بریز تا تر گردد بجای آب و بپز در شیر
و مقدار پنج درم سنگ گوز هندی خرد بکن و ده استیر شکر طبرزد
و دو استیر خشخاش سفید و یک درم سنگ زعفران سوده در وی

افکن و نمک سنقور خوش کن و در دیک نه و در تنور آتش کن
و دیک در تنور بر آویز و بخور تا عجایب بینی صفت حلوایی که جماع
را قوت دهد و منی بیفزاید و قضیب را سخت کند پاره یمن عسل
و آب پیاز سفید نیمن و هر دو را در پاتیله کن و آتش نرم کن تا
نیم قوام آید و هر روز از وی پنج درم می خور تا مقصود تو حاصل
آید که هیچ دیگر حاجت نیاید نسخه دیگر بیار یک من شیر گاو تازه
و اگر گاو زرد بود بهتر بود و صد درم سنگ ترنگبین در وی افکن
و آتش نرم نرم می کن تا سطبر گردد و قوام گیرد و در خمره
کن و هر روزی سی درم سنگ می خور ناشتا و این حلوا مرطوبان را
شاید که بیکبارگی نافع است نسخه دیگر بیار شیر گاو تازه
نیمن و دارچینی کوفته یک درم سنگ کوفته در وی افکن و بپز
پیش از در افکندن دارچینی پس هر روزی ناشتا پیش از
طعام قدحی بخور و پس از طعام قدحی بخور بجای آب و غذا آب
زرشک بجوجه چنانک یاد کرده آمده است و هر روزی نیم شراب
صرف خوشبوی بخور یک هفته هم برین صفت می خورد هر چند

بیارد

بسیار جماع کنی سستی نیارد و سخت عجایب است صفت ضعف الجماع
که جماع را قوت کند بیار نخود سپید و در آب نه تا بر دمد آنگاه
پوست از وی باز کن و بر روغن گاو بریان کن و نمک تنگ
دار تا سوزد و خرد بکوب و دو مقدار نخود مغز جلغوزه تر
و تازه با وی بکوب پس ده سیر عسل صافی در افکن و بکفچه
بزن تا آمیخته شود پس هر روز پس طعام بامداد و شبانگاه
مقدار ده درم سنگ بخور تا عجایب بینی صفت خرزه که کیر را
قوی کند و منی بیفزاید و نشاط آورد بیارد کزر چندانک
خواهد و پوست از وی بتراشد و آنگاه در سبوی نو کند و در
تنوری که آتش وی سخت نباشد بنهد و یک شب بگذارد پس دیگر
دیگر روز بیارد و دو من عسل صاف کرده و بیارد زنجبیل
و قاقله و خیربوا و دارچینی و خاولنجان از هر یکی یک درم
سنگ زعفران سه درم سنگ مصطکی دو درم سنگ مشک و عنبر
از هر یکی نیم دانگ خرد باید و در جوشش باز بسن در عسل
افکند و نیک بهم آرد تا آمیخته شود پس اندر خمره کند و یک هفته

سربسته دارد پس از یک هفته هر روز شربتی پنج درم
سنبل یا سی درم سنگ می خورد سخت نافع است باب
در شرابهای که مجامعت را قوت دهد اما از شرابهای انگوری
چنانک از زردی اندکی بسرخی زند و آنچ قوام دارد
و تنک باشد و شرابهای شیرین چون سپندانی و مثلث
و آنچ بدین ماند بیار شراب انگوری لعل سه من و انگبین سپید
یک من و در پاتیله کن و می جوشان تا کفک بر داشته شود
پس بیار زنجبیل یک درم و قاقله و خیربوا و قرنفل و دارچینی
از هر یکی نیم درم عود و عنبر و مسک از هر یکی دو درم زعفران سه
درم نیم خرد بساید و در جوش باز غل افکند آنگاه بسرد کند
و بپالاید و در خنبره کن شربتی از وی سی درم سنگ با نیمی
آب ممزوج کن و می خور معده را قوی کند و گرده گرم کند و
سخت نافع است دیگر بیار انار ترش و شیرین از
هر یکی برابر آنگاه بکن از آن آب آبی و نیمه شراب بطرف
خوش بوی نگاه دارد و قرنفل آبی بپزد و یکشبانه روز

بيني در

بجنبان

بجنبان یکبار پس دیگر روز بفشارد و با عصیر و شراب
بیامیزد هر روز یکبار می جوشانند و کفک بر گیرد و می پالاید
سه روز پس یک من عصیر را ده سیر شهد پاکیزه بر افکند و تحریک کند
پس بیارد زنجبیل و قاقله و خیربوا و قرنفل و دارچینی از هر یکی
سه درم سنبل عنبر و مسک از هر یک دو دانگ درشت بساید
و در پاره کتان بندد و چون در جوش باشد در وی افکند
تا قوت در جوش شراب دهد آنگاه بسرد کند و در شیشه
کند شربتی ده درم سنگ یا پنج درم با آب ممزوج کند و بکار
می برد سخت نافع است باب ششم در معجونها
که مجامعت را قوت کند و قضیب را سخت کند صفت گوارشی
عنبری بیار زرنباد و قاقله و بسباسه از هر یکی پنج درم سنگ
اشنه و سنبل و مصطکی از هر یکی سه درم سنگ قرفه و قرنفل
و زعفران و مشک و تخم نبک و افیون از هر یکی چهار درم عنبر دو
درم روغن بلسان چهار درم سنگ همه را کوفته و بیخته و گداخته
و مقدار همه داروها شکر طبرزد با این داروها بیامیزد

وبا انگبین معجون کند شربتی از وی مرطوب را یک درم محرور را
نیم نافع باشد **صفت گوارش صنوبری** بیار حب الصنوبر
الکبار بیست درم سنگ خاولنجان شش درم تودریها و شقاقل
وزنجبیل و نارمشک از هر یکی چهار درم معجون کند و بکار می برد
نافع بود درین شغل را **صفت گوارش زعفرانی** بگیر تخم گزر
تخم شلغم تخم پیاز تخم ترب تخم هلیون مغز چلغوزه حب القلقل
حب الزلم شقاقل بوزیدان بهمنها تودریها کرد دانه لسان
العصافیر از هر یکی ده درم انگژد خوش سپندان سپید پلپل
از هر یکی پنج درم گوز هندی روغن حب الخضرا از هر یکی برابر
چندان که این داروها تر شود و آنگاه این خلطها با انگبین
جمع کن شربتی پنج درم سنگ بامداد و پنج شبانگاه بکار می برد
و پیش از خوردن دارو بیست درم شکر با یک قدح شیر گاو تازه
بخورد نافع باشد **صفت معجون کندی** بیار سنبل و بسباسه
و گوز بویا و قاقله و دارچینی از هر یکی پنج درم سنگ همه را بکوبد
و بعسل معجون و شربتی از و چهار درم بکار می برد نافع باشد

صفت معجونی که قبض سخت کند بیار هلیله سیاه و بلیله
و فلفل و دارپلپل از هر یکی سه درم و نیم بسباسه و زنجبیل
از هر یکی چهار درم بوزیدان جوز هندی شقاقل از هر یکی
یک درم تودریها لسان العصافیر حب القلقل تخم بوماسید
تخم معصفر و اگر نیابد بدل وی بنگ هندی کند و کنجد مقشر
کرده و شکر طبرزد از هر یکی ده درم این همه را بکوبد
در روغن گاو چرب کند و دو مثقال داروها انگبین سپید
معجون کند خوردنی چند گوزی ناشتا و از پس وی گوشتابه
باید خورد نافع بود **دیگر** بیار دارپلپل و خردل باید و هر
روز یک درم با پانزده درم روغن کنجد یا روغن گاو بخورد
معده قوی کند و منی بیفزاید **صفت معجونی که دل را قوی کند**
بیار زرنباد و درونج از هر یکی پنج درم مروارید ناسفته
و بسد و ابریشم خام از هر یکی نیم درم بهمنین و سادج
هندی و سنبل خوش بوی و قاقله و قرنفل خرمنان اشنه
از هر یکی نیم درم زنجبیل و دارپلپل از هر یکی دو دانگ مشک

دانکی این داروها خرد بکوبد و ابریشم بد و کارد خبان
خرد کند که چون کرد شود و این همه اخلاطها را با عسل
معجون کند شربتی نیم درم و از پس وی غذا قلیه کن و خاگینه
و قرنفل بروی پراکن و شراب خوش بوی بکار دارد و این
معجون کسانی را شاید که طبیعت ایشان سرد و تر باشد بغایت
نافع بود صفت معجون دوالحبل بیار چکل خشک و در آب
چکل فرغار کن هفت روز و هر وقت که خشک می شود آب
چکل تمام ~~میشود~~ بروی می ریزد تا هفت روز تمام پرورده
شود آنگاه بیار عاقرقرحا درمی و دانگی چکل یک درم
زنجبیل دانگی شکر طبرزد ده درم معجون کن ونبات تا بخورد
و زنجبیل پرورده نشار تا آب وی بیرون آید پس این داروها
بدان معجون کند و جمع کند هر یک بمقدار نخودی پس بوقت
کار یکی از آن در دهان گیرد بدل قندی چندان که خواهی
جماع توانی کرد دیگر بیار پاره پنیر مایه شتر بچه و دانگی زعفران
عنبر اشهب و دانگی مشک تبتی خالص و با پنیر مایه شتر صلایه

پس

پس حب کن و در دهان گیرد و می مزد و آبش فرو می برد در وقت
جنابت که هنوز آب وی نکرده نرسیده باشد که قضیب
سخت شود و هرچند جماع کنی فرو ننشیند دیگر بیار دنبه
غرم کوزن و بر آتش بریان تا خشک شود پس بمقدار دو درم
زرباوون خرد بکوب و قرنفل دو درم سنبل مشک نیم درم برابر صلایه
بسای پس بیار یک درم عنبر اشهب و بگداز بر روغن بلسان
و داروها در وی افکن و حب کن هر یکی دانگی بوقت حاجت
در دهان گیر اول شب تا نیم شب عجایب بینی دیگر بیار تودری
لعل یکدرم و عاقرقرحا یک درم خرد بکوبد و بیزد و با عسل
معجون کند شربتی با پنج درم با سی درم نبید خوش بوی
صرف بخورد نافع کند و شایسته بود مرین شغل را دیگر
صفت معجون اللباب که قضیب سخت کند و عروق را پر
کند بیار مغز فندق و مغز جوز هندی تازه و مغز کورستی
و مغز چلغوزه و حب القلقل و حب الزلم و حب الخضرا و مغز
بسته و کنجد سفید و شقاقل و کوکنار سفید و تو در بهار و بهمن

از هر یکی شش درم زنجبیل دار فلفل خاولنجان قرفه نارمشک
از هر یکی دو درم همه را خرد کوبد و مقابل همه شکر طبرزد
کند و بیامیزد آنگاه با آب ترنگبین معجون کند شربتی ده درم بکار
می برد سخت نافع است مرین شغل و هر چند خواهد مجامعت تواند
کرد صفت معجون دیگر که قضیب سخت کند و چندان که خواهد
مجامعت تواند کرد و منی را بیفزاید و آب بی مراد برود و این
اسرار اطباست طالیسفر چندان که خواهد و آب شیر گرم
بیاغارد یک شبانروز پس آب از وی بیرون کند و نو بستش
باز کند پس در عسل صاف نهد بیست روز آنگاه از وی مقدار
ده درم ناشتا بخورد چندانک خواهد مجامعت تواند کرد
و این سخت عجب است صفت معجون قاطع النسل خوب است این
زاهدان را شاید و کسانی را که مجامعت حذر کنند بیار تخم
پنج انگشت ده درم و [illegible] و برگ سداب خشک از هر یکی دو
درم معجون کن و هر روز بامداد و شبانگاه مقدار پنج درم بخورد
واز پس این دوغ ترش می خورد تا ازین کار برهد باب

در چیزهایی که قضیب سخت کند و نشاط انگیزد و خورش جماع زیاد
کند خاصه پیازی که اشتها را دارد و باهی گرم سازد بیار زهره
گاو و بیار نرگس و عاقر قرحا و میویزج از همه برابر بکوب و در
زهره گاو بسرشش و بر قضیب طلی کن رگها و پیها را نرم کند
و قضیب بغایت سخت شود و فرو ننشیند تا چند بار آب سرد بر وی ریزد
دیگر بیار مغز پسته دانه مقدار ده درم سعد نیم درم خرمیان
ده دانگ پس مقدار روغن بازی گرم کن و داروها خرد
کوفته و پخته در وی افکن آنگه بر قضیب و زهار ماله سخت گردد
دیگر بیار روغن سوسن ده درم خرمیان دو درم فرفیون
تازه یک درم مشک دانگی در جامی کن و بر آتش گرم کن آنگاه
در قضیب و خایگان مال پوست قضیب بر پای ماند دیگر
بیار بوره ارمنی و انگره از هر یکی یک درم خرد بسای
و با عسل بیامیز پس بر قضیب و خایگان مال هر چند خواهی
توانی کرد باب هشتم در چیزهایی که در
دهان گیری جماع قوت دهد پس بیار علک رومی یک درم

شکل تبتی یک درم قرنفل نیم درم برصلایه خرد بسای پس پاره
زنجبیل پرورده را نبشار تا شیرهٔ وی بیرون این داروها
بدان معجون کن وصحاکن هر یک مقدار نخودی پس بوقت جماع
کردن یکی ازان بدهان گیر بدل قوی چندان جماع توانی کرد

باب نهم در ازار بندها و کمرها و جامها شا

بود مرین شغل را وتن گرم کند اما ازار بندی که از ابریشم
بود زرد زعفران مرین شغل را شایسته است و کرده را گرم
و منی را در وی قرار دهد تا بی مراد بیرون نیاید و ازار بندی
که از ابریشم گوگرد داده باشند بهتر بود و گرم و تر کرده را
گرم دارد و منی را در اوعیه گرم دارد اما ازار بندی که
از پشم شتر باشد سخت شایسته است و نیکست وانچ از ریسمان
پنبه بود هم شایسته بود و کمری که از موی سمور بود شایسته
بود اما چهار انگشت پهنا کمری دوزند و بدانچ خواهند بیاکنند
این کمر سخت موافق بود مر مجامعت را دیگر بیار قاقم و ازو
چهار انگشت پهنا کمری کند وانچ خواهد در میان نهد و این

کمر

کمر سخت موافق بود مرین شغل را و پهنا را که قوت در وی است
گرم کند و نیز بیار خز سفید یا دیبای ششتری سپید یا زرد
یا زعفرانی و ازان کمری دوز چهار انگشت پهنا و از پشم گفا
کا شتر بیاکن و بر میان بند این کمر سخت شایسته است کرده را
گرم کند و منی جهنده کند و از موی روباه سرخ و از موی
حواصل نشاید که منی را خشک کند علاج زاهدان اگر خواهی
که قضیب هیچ نخیزد و زن حاجت نیفتد بیار اسبغول و سرکه
و تخم بنج انگشت وار دکشک معجون کن و بر پشت کف بند و بر وی
نخب ضمان شود که هیچ ندانی مردی یا زن صفت جامهای
که شایسته بود این کار را اما از جامها تابستان هیچ بهتر از
دبیقی نیست و توزی و کتان رومی معنی دیگر است که زود گرم
گردد و زود سرد گردد از لطیف طبعی که جهت دیگر است
که جامها را بندند تا خوی بافراط نزود تا حرارت اصلی
که قوت مجامعت ازوی است پراکنده نگردد و در زمستان
سپیدان بهتر که جامه از پنبه بود و در زیر سمور یا روباه

سرخ یا زرد یا سیاه و لیکن شکم فنک نیک باشد از بهار که گرمی
آن هیچ تن را زیان ندارد و جامهای ابریشمی هم را گرم و نرم
دارد و نیکو و جامه درشت و سخت منی را گرم کند خاصه قندز که
در وی درشتی است اما پشمین چون نرم بود نیکو بود چون مقری
درد می و الله اعلم

باب دهم در جزبهای که بر کف پای و انگشتان پای مالد تا قضیب سخت شود

بیار کنجشک بچه خانگی که هنوز پر بر نیاورده باشد تمام پس از ابر در
خانه زنبور انگبین بیار و نر یا زنبور ابلق بزرگ و زنبور خانه
را بیاشورد تا آن کنجشک بچه را بگزند پس هم در ساعت بسمل کن
پس بیار روغن یاسمین خالص و آن کنجشک بچه را با خون گرم
در آن روغن افکند و در دیگی کن و سر دیگ استوار کن و آتش
نرم نرم می کن تا همه ابخته شود پس بیار پارچه کرباس و آن
کنجشک بچه را در آن کرباس نه و بیفشار تا تمامی روغن از وی
برود پس بیار فرفیون مقدار دانگی و در صلایه خرد بسای
و در آن روغن افکن و در شیشه کن و سر شیشه بموم استوار
کن

کن و بوقت حاجت پنبه بدان روغن چرب کن و در کف پای
مال باید که کف پای بر زمین ننهد هر چند حکم کند جماع تواند
کرد و چون خواهد که فرو نشیند کف پای پاک کند و بر زمین
نهد یا بنشیند و این سخت عجایب است و بغایت نیک دیگر
بیار صد مور خرد و ده مور بزرگ و پنج درم سنگ روغن
بلسان در شیشه کن یا روغن رازقی یا روغن سوسن و این
مور از اندروی افکن بدان وقت که آفتاب ببرج سرطان
باشد یا باسد و در آفتاب بنه و بنه جایی که باد نوزد
مدت چهل روز چنانک همه روز در آفتاب باشد پس بوقت
حاجت پر مرغی در وی زند تا چرب شود انگاه کف پای و
انگشت بزرگ پای بدان چرب کند در ساعت قضیب چون سنگ
گردد چندان که خواهد مجامعت تواند کرد اما آب را مدد
باید کرد و این روغن که یاد کرده شد بغایت خوبست اما
مخاطراست دست بدین روغن نباید کرد که زیان دارد
دیگر بیار سام ابرص خاصه بوقت بهار اندر ماه اردیبهشت

و با پنجاه درم سنگ روغن یاسمین خالص در شیشه کن و این پام
ابرص را ریزه در آن روغن افکند و در آفتاب بیاویزد
تا بمیرد پس آن روغن را در آتش نهد تا گرم گردد پس بیارد
پنج درم روغن و در وی افکند و بجوشد پس پالاید آنگاه
میویزج یک درم سوده و بیخته پس در شیشه کند و سر شیشه
استوار کند و بوقت حاجت چنانک یاد کرده شد بکار برد
و دست نگاه دارد که بدو نرساند که بغایت زیان دارد

باب یازدهم در چیزهایی که لذت مباشرت زیاد کند

بعضی مردان را و بعضی زنان را و این معروفست در کتب متقدمان
است بیارد دارچینی مقدار نیم درم خرد بسایی و در دهان
می دارد تا بوقت مجامعت پس بزاق بر قضیب طلا کند آنگاه
بجماع مشغول شود بوقت آب ریختن لذتی خوش یابد چنانک
که هیچ وقت نیافته باشد دیگر بیارد کبابه و دارچینی
از هر یکی دو دانگ خرد بکوبد و با عسل معجون کند و زنجبیل
پرورده پانزده درم بسم بزاق بر ذکر طلا کند پس بجماع

مشغول

مشغول شود چندان لذت یابد فاعل و مفعول که آن را نهایت
نباشد و صفت نتوان کرد دیگر و این نوع سخت غریب است
و نادر است بیارد عاقرقرحا و میویزج و خردل بسایی پس با عسل
بیامیزد و از پیش مجامعت بیک ساعت بر قضیب طلی کند پس چون
جماع خواهی کردن قضیب را بستارد پاک کند و بجماع مشغول
شود چندان لذت حاصل آید که تعجب بماند و بیم بود که مفعول او
دیوانه گردد و صد فرسنگ از پس فاعل بیاید و بجز مجامعت او
هیچ نخواهد

باب دوازدهم اندر شافهایی که قوت مجامعت زیاده کند

چون اعضای رئیسه را از
خوردن گرمها زیان دارد پس بیارد لعبت بربری
و خردل کوبیده و با عسل و زنجبیل پرورده شیاف کند و با روغن
بکار برد از اول شب تا آخر شب در خود قوت عظیم بیند
و اشتها صادق آرد در مجامعت کردن دیگر بیارد
پیه سقنقور یک درم و سورد یازده درم سنگ هر دو
بپیچد شیاف کند و با روغن شیرخشت بکار برد در اول

شب و آخر شب نشاطی و قوتی در قضیب پدید آید چنانک
از مجامعت هیچ سیری نیابد دیگر بیارد قنطوریون
باریک سوده یک درم زفت رومی یک درم موم نیم درم بروغن
بگدازد پس شیاف کند و بروغن نگار برد چندانک
خواهد مجامعت تواند کرد اما آب راندن باید کردن بخوردن
دیگر بیارد پیه سوسمار و سور و حب القطن مغز
و عاقرقرحا همه را برابر بساید و شیاف کند و بوقت حاجت
بروغن سنبل نگار دارد چندانک خواهد مجامعت تواند
کرد و اگر مفعول آشنا نباشد از تن خویش در بلا باشد
دیگر بیارد تخم کازره متقشر و مغز پنبه دانه و سورنجان
از هر یکی برابر و پیه شیر یک درم همه خرد بکوبد و با یک
خرمای فانیذ شیاف کند بر مثال دانه خرما بوقت حاجت
بروغن بان چرب کند و نگار برد تا نشاط تمام بیابد
تا تمامی مقصود حاصل شود دیگر بیارد پیه شیر دو درم
و پیه سقنقور یک درم و خاکستر دنبه غزغوزنج یک درم

مشک دو دانگ همه را خرد بکوبد و بیارد شکر سرخ هندی
شیاف کند هر یک چند دانه سنجدی بوقت حاجت یکی از آن
بروغن یاسمین نگار برد چندان که خواهد مجامعت تواند کرد

باب سیزدهم در حقنهای شایسته

خاصه پیری را که سال اش ان بهفتاد رسیده باشد بدین
حاجت آید بیارد یک رطل روغن گوز و یک رطل [illegible]
تر بر وی افکن و شیر گاو تازه یک من و پانید سپید پنج
درم در پاتیله کن و آتش نرم نرم می کن چون دو بهره
جوش بر آید آنگاه پالاید پس بگیرد چهل درم از وی
و روغن یاسمین دو درم و روغن بان دو درم پس حقنه
کن در ماهی سه بار هر باری پیش چنانک یاد کرده
شد آنگاه خویشتن را از جماع کردن نگاه دارد و طعام
سپید خورد با گوشت بره و شراب ریحانی تا تمام مراد
حاصل آید دیگر حقنه دیگر که گرده گرم کند و منی بفزاید
و قضیب را سخت کند بیارد تخم گزر و تخم سند و تخم سپست

وتخم ترب وتخم پیاز وتخم گندنا وقرفه وزنجبیل وقرنفل ودار
فلفل از هر یک سه درم نخود ونیم کوفته وخشک تر وگندم کوفته
از هر یکی یک استیر حلبه یک ستیر ویک سرخته فربه رود بگرده
ویک پاره دنبه یا مغز استخوان گوسفند وخایهٔ بره وده عدد
پیاز این همه را در دیگ کند وآب چندان در دیگ کند که بجمله
مهرا بپزد انگاه سر دیگ استوار کند ودر تنور نهد وبامداد
از تنور بیرون کند وسر دیگ بگشاید وروغن از سر دیگ بگیرد
چنانک هیچ نماند پس ازان خوردنی مقدار چهار ستیر بگیرد
وازان روغن دیگ ده ستیر وحب الخضرا ولوز هندی از هر
یکی یک ستیر در وی افکند وبوی حقنه کند بوقت خواب وپیش
بتیار برگ چغندر وبرگ خیرو در آب بجوشان دپاره بوره از حقنه
ارمنی در وی افکن اول بدین حقنه کن تا امعا پاک شود
انگه ان حقنه بکار برد در ماهی سه بار هر باری یک شب اول
ماه ویک شب میانه ماه ویک شب آخر ماه وشراب خوردن نگاه
دارد که بر خویشتن عجب قوتی بیند که هرچند که جماعت کند سیر نگردد

ز

باب چهاردهم در آن که مجامعت چگونه باید کرد

اما بدان که بهترین شکلها آنست که مفعوله بپشت باز
خسپد بر روی جامهٔ نرم وهموار وپس نهالی مفعوله بر داشته
بر دو پیش زانت نهاده تا فاعل بمراد حرکت تواند کرد
اما مجامعت کردن بر پای عصب راست کند وطپیدن دل آرد
وعرق النسا تولد کند ودرد پشت آرد وآنچ بدین ماند چنانچ
درد کرمابه پس از غرب قومی گویند که ما کردیم وزیان نداشت
آن از طبیعت بود جوانی اما بوقت پیری یا وقتی دیگر العیاذ
بالله زیان ظاهر گردد که تدارک آن نتوان کرد اما آنک زن بر
مرد فرود آید اگر مرد نشسته باشد چنانک رنجی بد ونرسد
وفرو تواند نهاد این را چندان زیان نباشد واگر مرد خفته
باشد که زن زبر مرد فرود آید سخت زیان دارد وباشد
که در وقت درد مثانه خیزد ودرد کردها وقرحه افتد در
مثانه وباشد که نفخی در جگر پدید آید وبتر آن باشد که منی
در مجری قضیب بماند بر مراد پرده نتوان اید ن تا مجری قضیب

بدهد و اگر معالجت بصواب کرده نشود مجری ازان ملتحم گردد
چنانک اطبا انزار رسیده گویند و هم هلاک باشد نعوذ بالله
اما مجامعت کردن بر پهلو زیان دارد گرده را ضعیف کند مگر
کسانی را که بر زیر سینه و پهلو گوشت بسیار باشد و کسانی که
ضعیف ترکیب باشند اما بر پهلوی راست مجامعت کردن زیان
دارد و درد شکم پدید آرد و بود که مبتلا گردد و بر پهلوی چپ
بهتر بود و لذت بیشتر توان یافت و دیگر شکلها همه زیان دارد
و اگر نشسته بر هم روی باکی نباشد باب یازدهم
در چیزهایی که قضیب را بزرگ گرداند اما باید دانست که
قضیب عضوی عصبانیست بمالیدن و مباشرت بزرگ گردد
چون بسیار باشد اما شیخ محمد زکریا رازی گفته است رحمه الله
علیه بیار خراطین و آن کرمی است که بزیر زمین بود بر لب
جوی گاهی دراز گردد و گاهی کوتاه چندی ازان خراطین
بیار و پاکیزه بشوی و خشک کن بآفتاب یا بسایه و بگرمابه رو
و قضیب را بآب گرم بمال چندانک سرخ شود پس ازان

خراطین

[illegible]

97

خراطین بر نزاری گوشت گاو پراگن تنگ کرده و در قضیب
گیر و بر بند بزرگ گردد دیگر بیار لسان العصافیر مقدار
دو درم و در شیر تازه بیاغار کوفته و قضیب بآب گرم بمال
تا سرخ شود و شب بدان دارو طلا کن این است که بزرگ
کند و هم سطبر شود و شب بدان دارو طلا کند و اگر پیوسته
هم بدین علاج باشد همیشه بزرگ باشد و این نوع در کتب
متقدمان نیست و سخت عجب است دیگر اما قضیب را دراز
توان کردن از آنچ هست اما یک شبانروز بیشتر دوام نکند و اگر کسی
عادت کند بزرگ بماند سجمان بیار لسکر دانک گازران
دارند چنانک کهن نباشد و باندازه قضیب ببرد و مقداری
دانگی مشک خالص بسایی و بروی پراکن و قضیب را بآب
گرم بمال تا سرخ شود پس در آن گیرد و بندد تا بامداد تا
دیگر دو چندان گردد بدرازی و سطبری باب ۱۹
در چیزهایی که فرج زنان تنگ کند و گرم کند بیار عاقرقرحا
و عصیره لحیة التیس برابر مورد پنج درم بنهد صرف مقدار

نیمی درهم بجوشانند و زن در وی نشیند این بغایت نیک
بود چنانکه بدرجهٔ دختری برسد دیگر بیارد گلنار و
کهربا و مشک و سنبل از هر یکی دو دانگ خرد بکوبد و با نبید
صلب ترکنند و بر پارهٔ پشم زن بخویشتن برگیرد بغایت تنگ
و گرم گرداند و اگر بغالیه و خلوق با روغن رازقی بکار برد
نیکو آید دیگر بیارد زهرهٔ خرس با روغن رازقی و مشک
بر پارهٔ پشم زن بخویشتن برگیرد سخت تنگ گرداند و نیز باز
نگیرد دیگر بیارد کرم دانه و مشک و عنبر سوده و عود ده
از هر یکی دو دانگ خرد بساید و با نبید صلب ترکند و بر صوفی
زن بخویشتن برگیرد سخت تنگ و شایسته بود این اخلاط تنزل
دختری باز برد مگر آنکه خون نیاید دیگر همه بدان جای باز گردد
دیگر بیارد اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس و مازوی ناسفته
و پوست بیخ انار و عود هندی و پوست ترنج از هر یکی نیم درم
خرد بکوبد و با دوستر نبید صلب بجوشانند آنگاه زن پارهٔ پشم
بخویشتن برگیرد دوشیزه شود دیگر بیارد مازوی ناسفته

و پوست انار و قرنفل همه را برابر بکوبد و در نبید صافی
بجوشانند پس صوفی ترکنند و زن بکار برد سخت شایسته است
و نیک دیگر بیارد معصفر و زنج و سعد و برگ سوسن
همه را برابر در آب بجوشانند همچنان دوشیزه گردد که اندر
شب اول بود اما خون نباشد و لیکن در غایت تنگی باشد

باب هفدهم در چیزهای که زن بار نگیرد

بیارد زهرهٔ گرگ یک مثقال و در روغن ناردین بگدازد و به
پارهٔ پشم بخویشتن برگیرد دیگر بیارد دانهٔ گزر ده
درم و با روغن گل و موم بیامیزد و بر پارهٔ پشم بخویشتن برگیرد
بمقدار دو مثقال مراد حاصل شود دیگر بیارد زنجبیل
مقدار دو درم خرد بکوبد و زرنیخ سرخ یک درم و در
شراب تازه تر کنند و بکار برد دیگر بیارد قطران
شامی نیم درم و در قضیب بماله و جماع کند و جهد کند تا زن بسر
در نشیب باشد تا بکار نگاه برشود هرگز بار نگیرد و اگر گرفته
باشد بیفکند و در بیشتر کتابها و در ذخیره و ثابت قره آورده است

که هر که قضیب را به روغن کنجد چرب کند غرق پیش از مجامعت
کردن منی تباه گردد و زن بار نگیرد دیگر هر که گزر بکوبد
و آبش در خود مالد خارش ببرد محمد طبیب گوید در نواد
که هر که یک درم تخم گزر با یک درم پانید بخورد ریگ از مثانه
پاک کند و هر که گزر با مویز بجوشاند و آبش صافی کند و بخورد
سه روز پیوسته ناسور را ببرد ا محمد طبیب گوید
در آخر کتاب در منافع گزر هر که یک من گزر بریان کند با
درم دارچینی و یک درم قرنفل و نیم درم زعفران و با نکبین معجون
کند و بخورد عجب دارم که اگر ده کنیزک را خشنود نکند بلک
توانند که بیشتر را هم معجون هر آنکس را که نشاط دل بنود بیارد
تخم پیاز یک سیر و نانخواه یک سیر تخم گزر یک سیر تخم کرفس دو درم
مصطکی دو درم خاولنجان نیم درم عود خام نیم درم پاسه چند
وزن همه پانید بکوبد هر بامداد سه درم بخورد و از ترشیها
پرهیز کند معده را قوت دهد آب دهن از دهان باز گرداند
بلغم ببرد و بوی دهان خوش کند بندها گشاده شود گرم درم

بکشد و غدها را بنشاند کرده را قوی کند نهار گرم کند
ریگ و سپردی از مثانه ببرد و پاک کند تخمه و ناگواریدن
طعام را ببرد خام باد و سپرز خاسته و ناسور و درد معده
را ببرد درد معده را خون از شکم باز دارد جگر قوی کند
آرزوی طعام آرد ارسطاطالیس گوید عجب دارم از آن
کسی که در سالی یکبار بخورد او را هیچ طبیبی حاجت افتد
و اگر ده کنیزک باشد همه را خشنود کند والله اعلم

تمت الکتاب فی غره جمادی الاول
علی ید العبد الضعیف عبدالله الهادی
فی سنه اربع و ثمانین و تسعمایه
بدار الملک شیراز

یا اعظم من کل عظیم

اقراباذین
اقراباذین

مغز خر سفید سر گنجشک سر مرغ سر کلاغ کله آدمی
منت مغز

قدری
آب حلال وحرام سر لبک سر کبوتر آب حلال وحرام بگیرند

و در شیشه کنه و بعد از آن کله پر آدمی پا و رنه و پر از خاک

و سماط کنه و تخم شاسفرهم بگارند و هم با آب حلال وحرام پرور

دهند بعد از آن آب حلال وحرام در شیشه کرده باشد در شکب

سرکین اسب کنه از جمعه تا جمعه نگه دارند آن زمان که بر دارند

دو شکل آدمی باشد که در شیشه پیدا شده باشد حاصل شاهیم

بخوردان دو شکل می دهند تا آتش با گرم شوند و بعد از آن

آن کرمها که خشک شده باشد بر دارند و با مغزهای که ذکر

رفته آمیخته کنند بعد از آن دو دختر و دو زن آن جمله را درهاون

کنند و سر آهل بسر اند ازند و هر یک بیتی و رباعی می خوانند

و آن را می سایند آن زمان قدری در عنبر کنند و بر سر بالاسد مرد

بمالند که نافع بود

فيها ملاث مثقال من النوشادر ويسحق بالتدريج ثلث اليوم آخر

حتى يكون بوتا كحلا وبعد يحط في الشيشه ويلطش بطين البوتة

ويكون طين البوتة طين احمر وفيها قطن حتى يلزق ويمزج بجلد

الرز ويلطش الشيشه ويلف في خرقة وبعد الخرقة يلطش بالطين

ويدفن في الرمل الى عنقها ويوقد بالنار اللين حتى يحم عنق

اقرابادين

الشيشه وبعد يتحكم عنق الشيشه بالابر ومنه يسمي مهر

السليماني وبعد يخرج الشيشه من الرمل حتى يبرد وبعد الآخر

يحط الشيشه على النار حتى يحمي شيشه وبعد يأخذون الطين

ويكسرون العنق الشيشه والدوى كل مضموم على عنق الشيشه

يحكون كل ويحطون في شيشه اخر حتى الغزار لا اصعد بعد

مثقال نصف يسمي تنكار الذي عند السكاكين يحطون

على هذا الدوى ويسحقون سحقا جيدا وكل منذ الدوى

ما ذكرنا يمزجون بالعكس ويسوي بندق ويحطون في البوتة ويذوبون

يكون نافعا

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی نهایت مبدعی را که مبدعات را از امر کن ابداع
کرد و شکر بی غایت موجدی را که اجزاء ذرات مخلوقات
را از کتم عدم بصحرای وجود آورد و درود و تحیات بی پایان
بر سرور کاینات و زبدهٔ موجودات و خلاصهٔ مخلوقات سید
الرسل و الانبیا محمد المصطفی المجتبی که کنت نبیا و آدم بین
الماء و الطین جرس جنبان بارگاه اوست و لا نبی بعدی
قفل در نبوت اوست و بر اصحاب و یاران و اهل و خاندان وی
باد و سلم تسلیما کثیرا اما بعد چون معلوم و مفهوم
آدمیانست که آدمی را از دو جنس آفریده است یکی باطن و آن
روحست و یکی ظاهر و آن کالبدست و سلطان این مملکت دل است
و حواشی او حواس ظاهر و باطنست و این کالبد حمال آن جوهر
است تا یوم معلوم همچنانک غایت باطن باطبای باطن که انبیا

علیهم

علیهم السلام و علما اند تفویض می باید کرد تا اشربه و اغذیه
روحانی فرمایند و مزاج کارفرمایان باطن بر حال صحت نگاه دارند
همچنین رعایت ظاهر باطبای ظاهر که حکما و اهل تجربه اند می باید سپرد
تا کالبد نیز که مرکب آن حواس است بر حال صحت نگاه دارند
که از اینجا فرموده اند که العلم علمان علم الادیان و علم الابدان
بحکم این مقدمات خود را جز بارشاد حکیمی ماهر و طبیبی حاذق
و استادی مجرب صحیح البدن نتوان داشت و چون چنین
حکیمی بکلی علم تشریح و تقویم و تقدیر آفرینش ابدان واقف
باشد هر آینه او را شاگردی بکار آید که مفردات و مرکبات
خانه ماهر گشته باشد که هیچ از وی خافی نمانده باشد و
سالها ممارست این کار کرده و هر آنچ اطبای سلف در کتبها
خود از تریاقها و معاجین و مفرحات و اقراص و غیرها
و کمیه و کیفیه دارو ها بیاورده او برای العین بدیده و شناخته
و مضرت و منفعت آن به آزموده تا از خطا و خلل مصون مانده
ارشاد چنین مردی را چنین فضل که استادان و اطبا

واطبا فارس حماها الله که هر یک از ایشان مسیحا ثانی و بقراط
ثالث اند ساخته و انتخاب از قانون اطبای سلف کرده
و بر منهاج حکما متقدم رفته و آن را ذخیره ابد دانسته مکتوب
می کرده تا بدین شرایط در بندگی دار الشفاء خاص که از
مستحدثات ایام همایون مخدوم معظم الاعدل الاکرم مزیل
الظلم و الطغیان ظل الله علی اهل الایمان صاحب صاحبقران
اعظم خواجه جهان مبارک دستور آفاق صدر صدور الزمان علی
الاطلاق الناظم لمصالح العالم الکفیل بمناجح اولاد آدم شمس الدنیا
و الدین غیاث الاسلام و نظام المسلمین کهف الخواقین نصر الله
اولیاءه و قهر اعداءه فی اطراف الدنیا و قضاء العالم علی جمیع اصناف
الامم قیام نماید و ثواب آن بروزگار همایون وی میرسد
و از ایزد تعالی خواسته آمد که تا ابد صحت و تن درستی
بر شخص اعلای مخدومی اعلاه الله تعالی نگاه دارد و سایه چتر
فرخش بر سر هفت اقلیم گسترده دارد بمنه وجوده. ولیکن بنده
پیش از آنکه در بیان کردن و شرح دادن مقصود در مختصر

شروع

شروع کند فهرستی فرو نهد و ابواب کتاب بر شمرد تا آسان
بود طلب کردن هر نوعی که خواهد ان شاء الله تعالی

و این مشتمل بر دوازده بابست

باب اول
در تریاق فاروق فایده آن

پیش از آنکه درین کتاب ذکر توان کردن که تطویل انجامد
بعد از دفع جمله سموم جمله امراض باز دارد و ... موافقست فصل
اقراص عنصل چهل و هشت مثقال اقراص افاعی بیست و هشت مثقال
اقراص اندروخورون بیست و چهار مثقال فلفل سیاه و افیون

از هر یکی پنج وچهار مثقال ورق گل سرخ دوازده مثقال
تخم شلغم دشتی وسیر دشتی که آنرا اسقوردیون گویند وبیخ سوسن
آسمان گون وغاریقون ورب السوس وروغن بلبان از
هر یکی دوازده مثقال مر وزعفران وزنجبیل وراوند چینی
وفیطافیلون که آن پنج برگ است وقومی گفته اند که آن پنج انگشت
است وپودنهٔ کوهی وفراسیون وفطراسالیون واسطوخودوس
وقسط وفلفل سپید ودارفلفل وکندر ذکر ومشک طرامشیع
وفقاح اذخر وصمغ البطم وسلیخه وسنبل هندی وجعده از هر
یکی شش مثقال لبنی وتخم کرفس وشثالیوس وتخم سنداب سپید
وکمادریوس وکمافیطوس ونانخواه وعصارهٔ لحیة التیس و
سنبل رومی که آنرا ناردین گویند وشیح جبلی وساذج هندی
ومو وخبطیانا وتخم رازیانه وگل مختوم وزاج بریان کرده
وحماما وبیخ وحب بلسان وهوفاریقون وفو وصمغ عربی
وقردمانا وانیسون وقاقیا از هر یکی چهار مثقال ودوقو
وقنه ومقل الیهود ودر نسخهٔ دیگر تغل الیهود وجاوشیر وقنطوریون

باریک

باریک وزراوند از هر یکی دو مثقال وحکماء پیشین زراوند
دراز میکردند وحکماء متاخر زراوند گرد میکنند وچند چیز
اینرا دو مثقال می کردند وبعضی چهار مثقال می گفتند وسکبینج
ودیقراطیس وماغنوس دو مثقال میکردند وعسل صافی ده رطل
وشراب کهن خوش بوی شیرینی ده قسط وهر قسطی رطل باشد
داروها جمله بکوبند وصمغها در شراب آغارند یعنی مر وسکبینج
وانیون وعصارهٔ لحیة التیس ورب السوس ولبنی وقاقیا
وجاوشیر این جمله در ظرفی کنند وشراب در سر آن کنند تا
که آغشته شود وعسل را کف برآرند ودر سر آن کنند وباهم
بیامیزند ویک شبانروز همچنان گذارند وداروها جمله
کوفته بر روغن بلبان ترکنند وبعسل وشراب بسرشند ودر
ظرفی سیمین کنند یا رصاصی یا چینی وظرف تا بسر نکنند بلکه
چندان نگذارند که دارو را تنفسی باشد وهر وقتی زود زود
سر ظرف باز می کنند تا بخار می رود وبوقت حاجت استعمال
چنانک آمده انشاالله تعالی نوع دوم در تریاق اربعه فایده

آن زهر کژدم و دیگر حیوانات ذات السموم را سودمند است
هم خوردن و هم طلا کردن و صرع را هم بغایت سودمند بود
و امراض بارده را نافع است و بادی که در امعا و معده بود
دفع کند و درد جگر را و سپرز سود دارد فصل
جنطیانا رومی و حب الغار و زراوند طویل و مر برابر
یکدیگر بکوبند و بپزند و باهم بیامیزند و بعسل بسرشند به
چندان عسل که داروها باشد نافع بود نوع سیوم
تریاق الطین فایدهٔ آن منفعت آن بسیارست اگر ذکر آن
کرده شود سودمند جملهٔ امراض بارد نافع باشد و شکم
ببندد فصل حب الغار و گل مختوم بوزن یکدیگر بکوبند
و بروغن گاو چرب کنند و بعسل صافی بسرشند در خوردن آن نافع
بود نوع چهارم تریاق برشعثا موز فایدهٔ آن منافع آن
بی شمارست امراض قلبی را جمله نافع است و درد قولنج سود دارد
و جملهٔ اورام سودمند بود تا حدی که اگر در ابتدا هنوز
جمع نشود و اگر جمع شده بود نضج پذیرد و جملهٔ امراض طحال را

سودمند

سودمند است و درد مفاصل را و نقرس را و امراض بارده را
سود دارد و خاصیت اوست که سرعت ابوال را زایل کند
و بیشتر مزاجهای را موافق افتد فصل فلفل سیاه بیست درم
تخم بنج ده درم افیون ده درم زعفران پنج درم فربیون پنج درم
سنبل یکی درم عاقرقرحا یک درم جمله بکوبند و با صد و پنجاه
درم عسل خام بسرشند بعد از شش ماه بکار دارد نافع بود نوع
پنجم تریاق ثمانیه فایدهٔ آن بسیارست از پس اربعه این تریاق
ساختند و منفعت این بیشتر است از تریاق اربعه دفع
مضرت بیشتر سمومات بکند و بیشتر امراض بارده نافع بود فصل
زراوند طویل و ریوند چینی و پوست بیخ کبر و حب الغار
و مر صافی و قسط مر و جنطیانا و عود ق استارات جمله بکوبند
و بعسل صافی بسرشند شربتی تمام یک مثقال بود تمت
باب دوم در مفرحات و آن شش نوع است
نوع اول مفرح یاقوتی گرم فایدهٔ آن خفقان و ضعف دلی
که از سردی بود سود دارد و امراض سودایی دماغ را

را سود دارد و علت معده و جگر را و سپرز و قولنج و اوجاع
مفاصل را سود دارد مفضل گاوزبان کوهی هفت درم
بالنگو و تخم فلنجمشک و بهمن سرخ و بهمن سفید از هر یکی هفت درم
دارچینی و کشنیز خشک و طباشیر و کهربا و بسد و عود هندی
خام و ابریشم خام سوخته از هر یکی دو درم گل مختوم و مروارید
ناسفته از هر یکی یک مثقال زعفران یک درم قرنفل دو درم
زرنباد دو درم درونج سه درم زر دو دانگ نقره دو دانگ
یاقوت رمانی دو دانگ زرنب دو دانگ کبابه و قاقله از هر یکی
سه درم ورق گل سرخ پنج درم حزاء صندل مقاصری سه درم
آمله در شراب اغشته پنج درم عسل هلیله کابلی چهار یکی
مویز دانه بیرون کرده طائفی رطلی جلابی که بقوام عسل آورده
باشد یک من و نیم مویز بکوبند و اندکی گلاب و مثلث برش می زنند
تا نرم شود و با جلاب و عسل هلیله بهم بیامیزند و داروهای
کوفته و بیخته بدان برشند و در ظرفی آبگینه یا چینی کنند که نیک
مفید بود انشاء الله تعالی نوع دوم مفرح یاقوتی سرد فایده آن

[illegible]

مفضل طباشیر ده درم عصاره زرشک پنج درم گل رومی شش درم
شیر آمله بانجده درم صندل مقاصری دو درم کشنیز خشک
دو درم پوست بسته بیرونی دو درم درونج رومی دو درم
بهمنین از هر یکی دو درم کهربا و بسد و مروارید ناسفته از
هر یکی دو درم زعفران دانگی و چهار حبه زر خالص یک مثقال
نقره خالص یک مثقال یاقوت سرخ نیم مثقال ابریشم خام سوخته
نیم درم داروها جمله بکوبند و بپزند و زر و نقره بسایند و آب
سیب ترش و آب حماض بالنگ بگیرند هر یکی چهل درم و دو من
شکر برش نهند و بپزند و کف بردارند و بقوام عسل آرند و بدان
برشند که نافع بود انشاء الله تعالی نوع سیوم مفرح سرد
از نسخه دیگر فایده منافع آن نزدیک منافع اولست مفضل
طباشیر پنج درم پوست هلیله و آمله و زرشک بی دانه از هر یکی
دو درم مروارید و بسد و کهربا و فرنجمشک از هر یکی یک درم
رب السوس سه درم کافور نیم درم جمله بکوبند و ببیزند و بعسل
و هلیله کابلی برشند نافع بود نوع چهارم مفرح انوشدارو

فایدهٔ آن خفقان وضعف دل را سود دارد و گونهٔ روی
صافی کند و بوی دهان و بوی عرق خوش کرداند وجگر را نافع
سودمند باشد وپیش از طعام شاید که خورند فصل ورق گل
سرخ شش درم و سعد پنج درم قرنفل وسنبل ومصطکی واسارون
هر یکی سه درم وزرنب وزعفران وبسباسه وقاقله وجوزبویا
وهیل از هر یکی دو درم بکوبند وبه پزند ویک رطل شیر آمله
اندر چهار من ونیم آب به پزند تا دو بهر برود وبمالند وپالایند
ویک من فانید با عسل بدین آب بجوشانند تا بقوام اید فانید
باعسل بدین آب بجوشانند تا بقوام اید و داروها بدان
برشند وبچوب بید میزنند تا نیک سرشته شود که نافع بود نوع
پنجم مفرح بالنگو فایدهٔ آن امراض معده وخفقان وصرع ولقوه
را سودمند است فصل بالنگو وپوست ترنج و قرنفل ومصطکی و
وقاقله وزعفران وقرفه وجوز بویا وبهمن سرخ وبهمن سپید
وفرنجمشک وزرنباد ودرونج وتخم بادروج ونانخواه وسنبل
از هر یکی دو درم مشک دانگی وتسوی جمله بکوبند وبه بیزند وشصت

درم

درم پوست هلیله کابلی وشصت درم شیر آمله در یک من ونیم آب
به پزند تا رطلی بماند وصافی کنند ورطلی عسل صافی کرده بدان
کنند وباتشی نرم به پزند وکف بردارند تا اب برود وعسل بماند
وداروها کوفته وبیخته بدان برسرشند نوع ششم مفرح معتدل فایدهٔ آن
ضعف دل وخفقان ومعده را نافع است فصل مروارید وبسد
از هر یکی پنج درم سنگ کهربا دو درم ونیم صندل سپید از هر یکی
چهار درم لسان الثور پنج درم فرنجمشک سه درم تخم کاشنی دو درم
ونیم درونج یک درم ساذج هندی دو درم افتیمون سه درم آمله
چهار درم ورق گل سرخ سه درم زرنباد دو درم طباشیر چهار
درم سنامکی سه درم تخم بادرنبویه دو درم زعفران یک درم تخم
بلنجمشک دو درم کافور دو دانگ عنبر چهار دانگ مشک دانگی
عود کمشعال کشنیز خشک دو درم ونیم خشخاش سپید دو درم نبات
دو درم گل ارمنی دو درم کوفته وبیخته بشراب بسرشند نافع بود

باب سیوم در اطریفلات ومعاجین نوع اول

مثرودیطوس فایدهٔ آن بعد از تریاق هیچ معجون چندین منفعت

نیت که این معجون را سده بکشاید و درد معده و قولنج را ببرد و
شهوة جماع را زیاده کند و اشتهاء طعام پیدا ورد و رنک روی
تازه دارد و بچه در شکم مادر نکه دارد و نور چشم بیفزاید و دفع
زهرها بکند فصل مر و زعفران و غاریقون و دارچینی
و کشنیز از هر یکی دو درم سنبل و کندر ذکر و خردل اسپید
و عود بلسان انتهم و اسطوخودوس و قسط و بسپاکیوس
و کمافیطوس از هر یکی وقیه و راتینج و دار فلفل و عصاره
لحیة التیس و بسپایج هندی و میعه از هر یکی هشت درم و جاوشیر
و سلیخه و فلفل سفید و فلفل سیاه و سورنجان و حجر و ثوم
بری و دوقو و اکلیل الملک و خبطا یا نای رومی و درونج
و حب بلسان و فوفیون و مقل از هر یکی هفت درم اشنه و ناردین
اقلیطی و مصطکی و صمغ عربی و فطراسالیون و قردمانا
و تخم رازیانه و افیون و ورق کل سرخ و مشکطرامشیع از
هر یکی پنج درم انیسون و وج و قودمو و سکبینج و اپارون
از هر یکی سه درم قاقیا و سرة استقنقور و مو فاریقون از هر یکی چهار درم

و نیم داروها آنچ تواند کوفت بکوبند و بحریره بپزند و جمعها
در شراب کهن ریحانی فراغارند تا که آغشته شود و جمله بعسل
بسرشند چندانک داروهاست سه چندان عسل باید که بران
نهند که نافع بود ان شاء الله نوع دوم مخلص اکبر فایده آن
صرع و فالج و تشنج بلغمی و نقرس و اوجاع مفاصل و رعشه و صداع
کهن و درد دندان و وسواس را سود دارد و از پس ان که
آب از چشم بکشاید در چشم کشد از معاوده ایمن باشد و درد
معده و امعا سودمند بود اکر بر قضیب طلی کند قوت مجامعت زیاده
کند و مضرت زهر جانوران دفع کند فصل مر صافی یک
وقیه و نیم سلیخه یک وقیه و نیم اذخر یک وقیه و نیم جند بیدستر
با نخوه فطراسالیون با نخوه مشعاله تخم کرفس دو وقیه بسباسکیوس
یک مثقال قسط تلخ شش مثقال دارچینی شش مثقال اقراص
اندرومخس شش مثقال میعه تر شش مثقال انیسون ده مثقال
فلفل اسپید دوازده مثقال فلفل سیاه چهار مثقال سنبل هفت
مثقال حماما چهار مثقال انیسون ده مثقال عسل صافی کرده سه بار

بار موزن جمله دارو با هم بسرشند و بعد از شش ماه استعمال
کنند **فصل** حماما پنج مثقال دار صیصان قسط تلخ از هر یکی
سه مثقال قصب الذریره و قرنفل و فلفل سپید و نانخواه از
هر یکی سه مثقال فو یک سنبل نه مثقال بسباسه ذنج هندی نه مثقال
دارچینی و زعفران و مصطکی از هر یکی شش مثقال جمله بکوبند
و بپزند و بشراب صافی بسرشند و قرص کنند و بسایه خشک
کنند نافع بود **نوع سوم** اثاناسیا **فایده آن** بیماری جگر
و سپرز و معده را که از سردی و از بلغم و از سودا بود و باد
غلیظ که اندر احشا و رحم باشد و رشتها رود و که از بلغم
شور باشد و سرفه بلغمی و ضیق النفس سود دارد و درد گرده
دارد
و مثانه را سود دارد و خون بواسیر و خون حیض و تعب را باز
دارد نافع بود **فصل** مر و زعفران و جند بیدستر و تخم کنگر
و قسط و قردمانا و تخم خشخاش و سنبل و غافث و سرو ن
راست بز کوهی و جگر گرگ خشک کرده راسنا راست همه بکوبند
و بپزند و بعسل صافی بسرشند و بعد از شش ماه استعمال فرمایند

مقدار نیم درم

مقدار نیم درم یک شربت یا یک درم **چهارم** سالیوس **فایده آن**
بیماری کودکان سود دارد چون صرع و لقوه و کزاز **فصل**
سالیوس ده درم عاقرقرحا ده درم اسطوخودوس ده درم
غاریقون پنج درم قردمانا ده درم و نیم خشخاش دو درم و نیم
زراوند گرد دو درم و نیم بکوبند و ببیزند و اندر سکنجبین کرباس
بعسل الغار و انگبین کرده باشند بسرشند شربتی یک درم یا یک
مثقال مصروع را بدهند که نافع است **نوع پنجم** فلونیای پارسی
فایده آن قولنج را نافع بود درد بنشاند و بادی که زنان را
باشد و امراض رحم را سودمند بود و اسهال و قی دفع کند
و همه دردها را زایل کرداند **فصل** فلفل سپید پنج درم
تخم بنگ پنج درم افیون ده درم گل مختوم ده درم زعفران
پنج درم سنبل ده درم مر دو درم عاقرقرحا دو درم فربیون
دو درم جند بیدستر یک درم رزنبا د نیم درم ده و پنج نیم درم
مروارید نیم مثقال کافور دانگی و نیم بکوبند و بپزند و بعسل
صافی کرده بسرشند چند آنک دارو باشد پنج چند آن عسل

و بعد از شش ماه بکار باید داشت نوع ششم مادة الحیوة
فایده آن فضلهای بلغمی بگدازد و شهوة طعام آرد و قوت
باصره را یاری دهد و آروغ برآورد و قوت حفظ زیاده کند
و خرد بیفزاید و مردم را بقوت جوانی باز آرد و منی را زیاده
کند و درد پشت و تهی گاه و مفاصل را سود دارد فصل
فلفل و دار فلفل و زنجبیل و دارچینی و امله و بلیله و
شیطرج هندی و زراوند گرد و بیخ بابونه و مغز چلغوزه و جوز
هندی و اگر بعوض چلغوزه حب محلب مقشر کنند روا باشد و خصیة
الثعلب از هر یکی وقیه تخم بابونه نیم وقیه مویز دانه بیرون
کرده ده وقیه داروها بکوبند و ببیزند و بعسل و مویز کوفته
برسرشند که نافع بود انشاالله نوع هفتم سجزینیا فایده آن
بسیار نفع است در معده بارد را و سوء الهضم را نافع است
و قولنج را سود دارد و بستگی بول را بگشاید و امراض بلغمی و
بادهای غلیظ را دفع کند فصل جند بیدستر و افیون و دارچینی
و اسارون و فو و مو و دوقو از هر یکی یک مثقال زعفران

یک مثقال بکوبند و ببیزند و بعسل برسرشند و بعد از شش ماه بکار
دارند مقدار یک شربت نیم مثقال یا یک مثقال نوع هشتم
معجون حجر الیهود فایده آن سنگ گرده بریزاند و مثانه را پاک
کند و درد گرده را و مثانه را پاک کند فصل مغز
تخم خیار بالنگ و مغز تخم کاکنج گرده و مغز تخم خربزه و حب
کاکنج از هر یکی پنج درم حجر الیهود پنج درم جمله بکوبند و بعسل
برسرشند و شربتی دو درم یا سه درم نوع نهم قفی فایده آن
درد جگر و سینه و آلات نفس را سود دهد و آواز صافی کند
و درد سپرز زایل کند و دبور را بغایت نافع بود و سرفه
کهن ببرد و التهاب دم زدن پاک کند فصل مویز دانه
بیرون کرده بیست و پنج درم زعفران و سنبل الطیب و سلیخه
و دارچینی و دارشیشعان از هر یکی یک درم قصب الذریره و
علک البطم و مقل ازرق از هر یکی دو درم و نیم مر چهار درم
عسل صافی کرده چهار ده درم و علک البطم و مقل شراب
باعنشلث در آغارند و چون حل شود بمالند و داروهای کهم

معجون

دیگر کوفته و بیخته کنند و مویز جدا بکوبند و همه بهم بسرشند
و مقدار شربتی یک درم **نوع دهم** معجون عقرب **فایدهٔ آن**
امراض گرده و مثانه را سودمند بود و بول بگشاید و سنگ
و ریگ گرده و مثانه را پاک کند **فصل** عقرب سوخته دو درم
و نیم خطایا نا یک درم و نیم زنجبیل یک درم فلفل دو درم و نیم بیخ
کاکنج پنج درم و نیم حب سپیداستر چهار درم جمله بکوبند و بریزند
و بعسل صافی بسرشند و بعد از شش ماه استعمال بالغ را دانگی
و نابالغ را نیم دانگ **نوع یازدهم** اطریفل بزرگ **فایدهٔ آن**
قوت باه را زیادت کند و پشت و معده را قوت دهد و رنگ
روی نیکو کند و حفظ زیادت کند و باد بواسیر را ببرد **فصل**
هلیلهٔ کابلی و بلیله و آمله و هلیلهٔ سیاه جمله پاک کرده از دانه
فلفل و دار فلفل از هر یکی سه جزو زنجبیل و بوزیدان و بسباسه
و شیطرج هندی و ششاقل و تودری سرخ و تودری سپید
و لسان العصافیر و بزر رمان بری که آن حب قلقل است و بجد
پوست کنده و شکر طبرزد و خشخاش سپید و بهمنین از هر یکی

یکجزو

یک جزو بکوبند و بریزند بر روغن گاو چرب کنند و بعسل صافی
بسرشند **نوع دوازدهم** اطریفل کوچک **فایدهٔ آن** استرخاء معده
و مقعد را سودمند بود و قوت حافظه را قوت دهد و موی سیاه
را نگاه دارد تا دیر سپید شود و رنگ روی تازه دارد و بلغم
را زایل کند **فصل** هلیلهٔ سیاه و هلیلهٔ زرد و هلیلهٔ کابلی
و بلیله و شیر آمله برابر یکدیگر بکوبند داروها را و بریزند
و بر روغن بادام چرب کنند و بعسل صافی بسرشند که نافع بود
نوع سیزدهم اطریفل کشنیزی **فایدهٔ آن** معده و دماغ را سود
دارد و رنگ روی نیکو گرداند و دوار و سده را نافع بود
فصل پوست هلیلهٔ کابلی و پوست بلیله و پوست آمله و کشنیز
خشک برابر یکدیگر کوفته و بیخته بر روغن بادام چرب کنند
و کشمش بکوبند بغایتی که همچون عسل شود و داروها باهم بیامیزد
نوع چهاردهم اطریفل مقل **فایدهٔ آن** معده و مقعد را قوت
دهد و خون بواسیر را دفع کند **فصل** هلیلهٔ کابلی و بلیله
و آمله از هر یکی جزوی مقل چند وزن داروها بآب گندنا حل

کنند و با نگبین مصفی بیامیزند و یک جوش بدهند تا آب کمتر شود
و مقل با انگبین آمیخته شود پس دارویها بدان بسرشند و شربتی
دو مثقال بکار میدارند که نافع بود نوع پانزدهم معجون
کل کلانه بزرگ فایده آن ضعف معده که از سردی بود و تنها
کمی سود دارد و حبس بول و گرفتگی آن بگشاید و بهق و
برص ببرد و قولنج و خداوند استسقا و ضیق النفس را و جذام
جگر و سپرز صلب را و اختناق رحم را سود دارد صفت
پوست هلیله سیاه و بلیله و شیر امله و برنک کابلی و فلفلمویه
و تخم کرفس و شیطرج هندی فلفل و پیلان الصافی و زیره
کرمانی و سنا مکی و شقاقل و نمک اندرانی و نمک سرخ و
نمک سیاه و نمک هندی و نمک خیر و نانخواه از هر یکی
سه مثقال تربد سپید رطلی جمله بکوبند و بیزند و شیر امله دانه
از وی جدا کنند یک من و نیم در ده دوازده من آب بیزند تا چهار
بماند و از سر آتش فرو گیرند و صافی کنند و ثفل از وی
دور کنند و آب باز بسر آتش نهند و دو من فانید بر سر آن

کنند

کنند و با آتشی نرم بپزند تا فانید که اخته شود و بقوام عسل
آید و یک من و نیم روغن کنجد تازه در سر آن کنند تا نیک آمیخته
گردد و از سر آتش فرو گیرند و دارویها کوفته و بیخته بدان
بسرشند و در ظرفی سبز کنند شربتی از آن سه مثقال یا چهار مثقال
نافع بود نوع پانزدهم معجون لبوب فایده آن پشت و گرده را قوت
دهد و قوت مجامعت و لذت بیفزاید و منی را زیادت گرداند
و گرم دارد و درد پشت زائل گرداند صفت مغز بادام شیرین
و مغز جوز و مغز بن و مغز حلغوزه و خشخاش و تودری سرخ
و تودری زرد و مغز حب زلم و مغز فندق و مغز فستق و مغز
نارجیل و کنجد مقشر و تخم گزر و تخم پیاز و تخم شلغم و تخم اسپست
از هر یکی شش درم بهمن سرخ و بهمن اسفید و زنجبیل و دار
فلفل و کبابه و مغز دانه فلفل و قرفه و دارچینی و شقاقل
و خولنجان و تخم هلیون و تخم انجدان از هر یکی دو درم جمله بکوبند
و بیزند و بعسل بسرشند یک وزن دارو و سه وزن عسل
مقدار شربتی چهار درم که نافع بود نوع شانزدهم معجون نباد

الملک فایده آن نقرس و اوجاع مفاصل باز دارد و خداوند
تبهای کهن و اوجاع طحال و بادهای غلیظ و سرفه و ضیق النفس و قروح
امعا که آن بلغم بود سود دارد و تن درستی بر مردم نگاه دارد
فصل تخم سداب بری و فراسیون و اسقولوفندریون
و کمافیطوس و جاوشیر و خطیانا رومی و اسطوخودوس و قردمانا
و میعه سایله از هر یکی پنج مثقال مر و زعفران و قسط تلخ و
فلفل سپید و اذخر و سنبل الطیب و فرفیون و پوست بیخ کبر
لفاح و انیسون و پودنه کوهی و رازیانه و تخم کرفس بری و دوقو
گل سرخ و ناردین اقلیطی و حب بلسان از هر یکی مثقال
دارچینی هشت مثقال سلیخه شش و ده مثقال عصاره غافث و کاشم
و تخم خندقوقی و صمغ و بادام تلخ از هر یکی چهار مثقال افیون
و تخم بنج سفید از هر یکی شش مثقال داروها جمله بکوبند و ببیزند
وانچ صمغ است در شراب ریحانی یا نبید میویز و عسل اغارند
و عسل صافی سه بار چندان وزن داروها باید بعد از شش ماه
بکار دارند که مفید بود انشاء الله تعالی نوع هفدهم معجون اخلاف

فایده

فایده آن اسهال کهن باز دارد و شربتی نیم درم با آب سماق دهند چند
بیداستر و افیون و میعه تر و تخم بنج و اسارون و تخم کرفس
و سلیخه مقشر و انیسون و سنبل الطیب و گل ارمنی و گلنار برابر
یک دیگر جمله بکوبند و ببیزند و بعسل سرشته کنند و بظرفی آبگینه کنند
که نافع بود نوع هجدهم معجون حب کاکنج فایده آن خداوندان
قرحه کلیه را سود دارد و بول خون را نافع بود تخم کرفس
و تخم رازیانه از هر یکی هشت درم مغز تخم خیارزه دو درم شوکران
و تخم حماض بری پاک کرده و افیون و مغز جلغوزه بریان کرده
و مغز فندق بریان کرده و مغز بادام بریان کرده و زعفران
از هر یکی سه درم حب کاکنج کوهی بیست و پنج عدد داروها
جمله بکوبند و ببیزند و بعسل بقوام آورده سرشته کنند و بعد از شش
ماه بکار می دارد نوع نوزدهم معجون مر فایده آن حیض
بگشاید و زادن سهل کند و بچه مرده از شکم بیرون آورد
فصل مر و دارچینی از هر یکی دو درم ورق سداب
ورق پودنه کوهی و قردمانا و مشکطرامشیع از هر یکی سه

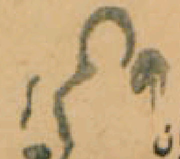


درم اسهال ده درم فو و حلتيت و جاوشير از هر يكي سه درم جمله
بكوبند و بېزند و بعسل صافي برسرشند مقدار يك شربت پنج درم
اندر طبيخ خرما يا اندر رقيقه روغن گاو بكار دارد نافع باشد

باب چهارم در گوارشات

و معاجين مسهل و آن هفت نوعست **نوع اول** معجون خيار
چنبر **فايده آن** قولنج بگشايد و خداوند مزاج گرم و خشك
را نافع بود و امراض معده و پشت و كمرگاه سودمند بود **فصل**
بنفشه و تربد اسفيد مجوف از هر يكي چهل درم نمك هندي هفت
درم و نيم تخم رازيانه پنج درم انيسون پنج درم مصطكي پنج درم
رب السوس نه مثقال سقمونيا پانزده مثقال فلوس خيار چنبر
صد درم فانيد صد درم عسل صافي صد درم فانيد و عسل بگدازند
و مغز خيار چنبر در آن حل كنند و داروها كوفته و بيخته در آن حل
كنند برسرشند و شربتي پنج مثقال بكار مي دارند كه نافع بود
نوع دوم معجون سورنجان **فايده آن** مفاصل و درد سر و بهق
كاه بغايت سودمند بود خاصه كه در مفاصل كه ماده آن مركب

از صفرا و بلغم بود



از صفرا و بلغم بود **فصل** سورنجان شش درم بوزيدان و ماهي زهره
و زيره و پوست بيخ كبر شيطرج هندي از هر يكي دو درم پوست
هليله زرد هفت درم تخم كرفس و رازيانه و فلفل سپيد
سعتر و نمك هندي و حنا و كف دريا هر يكي يك درم و نيم قرنفل
سنج و كشنيز خشك هر يكي سه درم تربد سپيد مجوف پانزده درم سقمونيا
سه درم زنجبيل سه درم روغن بادام چهار مثقال و نيم عسل صد و نود
درم داروها كوفته و بيخته بدان برسرشند كه نافع بود **نوع سيوم**
معجون نجاح **فايده آن** ماخوليا را سودمند بود و خوف و فزع
زايل كرداند و ماده سوداوي از دماغ بيرون كند **فصل**
پوست هليله كابلي پوست بليله و پوست امله و هليله سياه
از هر يكي ده درم تربد سفيد مجوف اسطوخودوس و بسفايج و
افتيمون از هر يكي پنج درم بكوبند و بېزند و بعسل صافي كرده
برسرشند مقدار شربتي چهار درم با آب گرم بخورند كه نافع بود
نوع چهارم گوارش مسهل **فايده آن** معده را قوت دهد و قولنج
بگشايد و اشتها طعام زيادت كند و بادها بشكند و اسهال بيا

رنج کند وپشت بستن باز دارد فصل زنجبیل و دارفلفل
و دارچینی از هر یکی دو درم هیل و قاقله کبار و زعفران از هر یکی
سه درم مصطکی پنج سقمونیا ده درم مجوف سه درم جمله بکوبند و بیزند
و رطلی به اصفهانی پوست باز کرده و دانه بیرون کرده پاره پاره
بپزند که حل در دیگی سنگی کنند و مثلث چندان در سر آن کنند که بر سر
آن بایستد و بپزند تا مهرا شود و بکوبند و بپالایند و یک من
عسل صافی بر سر آن کنند و با آتش نرم بپزند تا منعقد شود
و داروها در سر آن کنند تا باهم بسته شود و بر پشت طبقی پهن گسترند
و پاره پاره ببرند هر پاره چهار درم و بعد از آن در ورق
ترنج بپیچند و بوقت حاجت استعمال کنند نافع بود نوع پنجم
گوارش تمری فایده آن گرفتگی بول بگشاید و قولنج را سودمند
بود و اسهال بی رنج بود و در جمله اوقات نشاید خورد
فصل خرما هندی چون با قصب دانه از وی جدا کنند و پنجاه
درم بعرق آورند و یک شبانه روز در سرکه آغار زنند و بعد از آن
بغربالی فراخ بپالایند تا همه فرو شود و سی عدد مغز بادام

شیرین

شیرین پوست باز کرده بکوبند و با خرما بیامیزند تا هموار شود
و سقمونیا و سداب خشک از هر یکی نه مثقال بکوبند و صد دانه
فلفل سیاه و سه مثقال زنجبیل و یک مثقال بوره ارمنی جمله جدا
جدا بکوبند و بیزند و با خرما و مغز بادام بیامیزند و بعسل
صافی کرده بسرشند چندانکه داروهاست عسل سه چندان باید
کرد مقدار یک شربت چهار مثقال باب گرم باز خورد نافع بود
نوع ششم گوارش شهریاران فایده آن سردی معده و جگر
را سود دارد قولنج ریحی را بگشاید و امراض سودائی زایل
گرداند فصل زنجبیل و قرنفه و دارچینی و قرنفل و سلیخه
و سنبل و هیل و جوز بویا و مصطکی و قاقله و حب البان
و زعفران از هر یکی چهار درم و نیم سقمونیا سه درم حب النیل هشت
درم تربد سپید هشت درم شکر طبرزد بوزن جمله داروها
بکوبند و بیزند و بعسل بسرشند نافع بود ان شاء الله نوع هفتم
گوارش به فایده آن منفعت آن شکم ببندد خاصه اسهال
کهن را و قی باز دارد و ضعف معده ببرد و سوء الهضم را نافع

اقرابادین

را نافع بود و اشتها طعام آورد فصل زنجبیل و فلفل
و دارفلفل از هر یکی چهار درم تخم کرفس و نانخواه از هر یکی
یک درم زعفران دو درم و در بعضی از نسخها قاقله و قرنفل
و دارچینی از هر یکی دو درم مشک خالص یک درم به پاک
کرده از پوست و دانه یک من عسل صافی رطلی به دیگ در
به پزند تا مهرا شود و بپالایند و با عسل با آتش نرم بقوام
آورند و داروها کوفته و بیخته بدان برسرشند چنانکه در
گوارش اول یاد کردیم نگه می دارد بعون الله تعالی

باب پنجم در گوارشها غیر مسهل و آن پنج نوعست نوع اول گوارش عنبر فایده آن

سردی معده را دفع کند خفقانرا سود دارد سوی معده برد
مزاج پیرانرا موافق افتد صاحب ذخیره می گوید که من در
شهر بلخ بودم و یکی را درد معده میکرد و بسیار مداوات
بکردند و هیچ میسر نمی شد الا بدین گوارش که بکلی آن رنج
زایل شد فصل پوست ترنج عود هندی قرنفل کبابه

قاقله

قاقله خیربوا از هر یکی پنج درم نارمشک انیسون تخم کرفس
جند بیدستر آفتیمون تخم پنج از هر یکی سه درم روغن بلسان
دو درم برگ بادرنجبویه تخم مرزنگوش از هر یکی پنج درم عنبر اشهب
یک مثقال در روغن بلسان بگدازند و افیون بشراب حل کنند
و هم بشراب حل کنند و همه بعسل مصفی برسرشند و در دو ماه نگاه
دارند تا برسد و گروهی گفته تا شش ماه برسد بعد از آن استعمال
باید کرد نافع بود نوع دوم گوارش عود فایده آن معده
را گرم کند و هضم را نیکو گرداند و بلغم و رطوبت ببرد و پیرانرا
موافق افتد فصل عود هندی و قرنفل و زنجبیل و سادج
هندی و قاقله و فرنجمشک و دارفلفل از هر یکی دو مثقال
بکوبند و به بیزند و عسل بقوام آرند و بدان برسرشند نافع بود
فصل نوع سیوم گوارش مصطکی فایده آن قوت معده
دهد در هضم و بوی دهن خوش کند و جمله مزاج را موافق
افتد فصل مصطکی منّ شکر بقوام آورند رطلی با هم
بیامیزند و قرص زنند که نافع بود و اگر اندکی عنبر

با آن بیامیزند بهتر بود **نوع چهارم** گوارش زیره **فایده آن**
درد معده و باد فتق را و جشاء حامض را و شهوة کلبی را سود مند
بود و تبهاء بلغمی و سوداوی را نافع بود و فواق بلغمی را ببرد
زیره کرمانی در سرکه آغار کنند یک شبانروز و خشک کنند یک من
و فلفل سیاه پنج وقیه و زنجبیل چهار وقیه بوره ارمنی درم
ورق سداب خشک چهار وقیه جمله بکوبند و به بیزند و بعسل
صافی کرده بسرشند و بعضی از حکما پوست سلیخه و قرنفل و دارچینی
و حب بلسان و سنبل و مصطکی از هر یکی چهار درم درین گوارش
می افزایند **نوع پنجم** گوارش فلنجمشک **فایده آن** معده ضعیف
را نیک بود و خداوند بواسیر را سود دارد و گونه روی
صافی کند و قوت باه بیفزاید **فصل** پوست هلیله کابلی
پوست بلیله پوست شیر آمله و فلفل و دار فلفل و زنجبیل
و سعد و شیطرج هندی سنبل از هر یکی ده درم تخم شبد و تخم
کندنا از هر یکی چهار درم خبث الحدید سوده چهار ده روز
در سرکه جوشانیده و خشک کرده و بریان کرده صد درم جمله

بکوبند

بکوبند و بپزند و بعسل بسرشند و بروغن گاو یا روغن
بادام بکار دارد بعد از شش ماه و بعضی از حکما ده درم درونج
می افزایند

باب ششم

در شراب و سکنجبین و آن شش نوعست نوع اول [illegible]

فایده آن منفعت آن بسیارست معده را قوت دهد و بادها
غلیظ و امراضهای بارد جمله بشکند **فصل** آب انگور یا شراب
صد من گوشت بجه سی من سیب پنج من به پنج من امرود پنج من
ورق بادرنگو یک دسته سیسنبر یک دسته نعناع یک دسته
دارچینی پنج درم خولنجان سه درم قاقله کبار سه درم تخم شلغم
پنج درم تخم هلیون پنج درم قرنفل سه درم زعفران سه درم مصطکی
و هیل و عود هر یکی سه درم مشک دانگی عرق یک من **فصل**
آب انگور صد من گوشت بت من نعناع بادرنگو و سیسنبر از
هر یکی ده دسته پوست ترنج بالنگ ده درم تخم رازیانه ده درم انیسون
ده درم دارچینی ده درم سیب دو من و به دو من گلاب یک من
عسل صافی پنج من قرنفل پنج درم مصطکی ده درم زنجبیل پنج

درم بسباسه سه درم فلفل دو درم دار فلفل دو درم جوز بویا
سه درم سنبل دو درم زعفران سه درم قاقله صغار پنج درم
قاقله کبار پنج درم مشک دانگی عود هفت درم و نیم فصل
آب انگور صد من گوشت فربه بیست عود خام ده درم زعفران
پنج درم مشک دانگی قرنفل سه درم بسباسه سه درم جوز بویا
پنج درم خیر بویا سه درم مصطکی پنج درم سلیخه دو درم کبابه
سه درم سپید پنج درم زرنباد سه درم زنجبیل یک درم خولنجان
پنج درم دارچینی دو درم سنبل عاقرقرحا دو درم گلاب رطلی
عسل صافی پنج من که نافع بود نوع دیگر مثبه فایده آن
معده را قوة دهد و فواق و قی باز دارد فصل
بگیرند به ترش بسیار آب و پوست باز کنند و تخم بیرون کنند
و بکوبند و آن آب بگیرند سی من و شراب صافی یا مثلث پاکیزه
و آن ثفل به که آب از وی گرفته باشد در شراب آغارند
یک شبانه روز و بعد از آن بیفشارند و صافی کنند و باب
دیگر باره بمالند و بیفشارند و صافی کنند و جمله در دیگ
کنند

کنند و با آتش نرم بپزند تا بنیمه باز آید و کف بر می دارند
و بعد از آن بر کوی ده تو مروق کنند دو روز یا سه روز
تا جمله فرو رود و صافی کنند و هفت من و نیم عسل صافی در
سر آن کنند و باز سر آتش نهند و زنجبیل مصطکی از هر یکی
دو درم قاقله صغار و کبار و دارچینی از هر یکی چهار درم
و قرنفل سه درم جمله نیم کوفته کنند و زعفران شاخ چهار درم
جمله در صره بندند و در دیگ آویزند و به آتشی نرم بپزند
و هر ساعت آن صره در وی می جنبانند تا قوت به آن می دهد
و بعد از آن فرو گیرند و صافی کنند و چون سرد شود دو دانگ
در پاره ای از نامیه بسایند و در آن کنند و مستوی کنند و در
ظرفی آبگینه کنند یا کاشی و بوقت حاجت استعمال کنند فصل
آب به هم بدان صفت بگیرند و یک من و نیم عسل بگیرند صافی
یک من چهار یکی شکر با آن بیامیزند و بگیرند سه که در سر آن
کنند و به آتشی نرم می پزند و کف بر می دارند تا بقوام عسل
آید و فرو گیرند و بوقت حاجت بکار دارند و اگر خداوند

فراخ بکار خواهد داشتن زنجبیل سه درم و فلفل سپید دو درم
دیرش کند و بقدری عود و سنبل و مصطکی مطیب کند نوع سیوم
شراب صندل فایدهٔ آن دل گرم را و تب گرم را و خفقان
گرم را سودمند بود صندل سفید پنجاه درم و بنوبان بزنند
و باده سیر سرکه و یک من و نیم آب بپزند تا بمقدار نیم من باز
آید و بدست بمالند و بیفشارند و یک من شکر طبرزد بر افکنند
و بقوام آورند و اولیتر چنان باشد که یک شبانروز یا دو
شبانروز صندل در سرکه و آب اغارند و بقوام آورند
آورند چنانک گفته شد و در نسخهٔ دیگر چنانست که یک دینار
کافور در وی بمالند و یک درم زعفران سوده و اگر کسی
را سرفه باشد بی سرکه بپزند و اگر قدری گلاب بر سرش زنند
روا باشد نوع چهارم افتیمونی فایدهٔ آن تب ربع را
و امراض طحال را و یرقان اسود را سودمند بود فصل
افتیمون اقریطی ده درم بسفایج کوفته ده درم جداگانه
در خرقهٔ توزی بندند و یک من شکر و صد درم سرکه و یک
من آب در دیگ کنند و خرقهٔ بسفایج در آن اندازند و به آتشی

نرم

نرم می جوشانند و کف برمی دارند تا در دیگ شود که تمام بود
پس خرقهٔ افتیمون در افکنند و هر ساعت خرقها می جنبانند
تا تمام پخته شود که نافع بود نوع پنجم سکنجبین بزوری فایدهٔ آن
تبهاء مرکب را سودمند بود و تنقیح کند و امراض جگر و استسقا
را نافع بود فصل سرکهٔ صافی نیم من آب صافی دو من
پوست بیخ کرفس و پوست بیخ رازیانه دو درم و نیم این جمله
بیخ و تخم در سرکه و آب اغارند و یک شبانروز بنهند و دیگر روز
بجوشانند تا یک ربع آب برود و از آتش بردارند و یک من
شکر بر افکنند و باز قوام آورند شربتی سی درم که نافع بود
نوع ششم سکنجبین ریوندی فایدهٔ آن خداوند درد جگر را
سود دارد و اندر تبهای محرقه و برسام نافع بود فصل
تخم کاشنی بیست درم ریوند چینی سه درم تخم رازیانه کوفته کنند
و ریوند جداگانه بندند و در صرهٔ کتان بندند و هر دو را در دو
من آب بپزند تا نیمه باز آید و صرهٔ ریوند هر ساعت بمالند
تا قوت همه با آب دهد و صرا از وی بر آرند و بمالند و بیخ اسپیر

سرکه کهن و یک من شکر بر آن نهند و باز بقوام آرند شربتی پنج
درم نافع بود باب پنجم
در ایارجات و آن سه نوع است نوع اول ایاره فیقرا
فایده آن اسهال وی اندک باشد اما مادّه از اعضا غذا
آرد چون معده و روده‌ها و از جگر اندکی آرد امراض دماغی
را سودمند بود مفصل مصطکی و زعفران و حب بلسان
و اسارون و سنبل و سلیخه و دارچینی جمله را برابر یک دیگر
صبر اسقوطری دو بار وزن داروها جمله بکوبند و بیبیزند و بوقت
حاجت بکار دارند مفصل شحم حنظل و غاریقون و بصل
الفار مشوی و اشه و سقمونیا و خربق سیاه و هوفاریقون
و فرفیون از هر یکی شش درم بسفایج و افتیمون و مقل
و کمادریوس و سلیخه از هر یکی هفت درم مر و سکبینج و زراوند
طویل و زراوند مدحرج و فلفل و دارچینی و جاوشیر و جند بیدستر
و فطراسالیون از هر یکی چهار درم جمله کوفته و بیخته با انگبین بسرشند
و بعد از شش ماه استعمال کنند نوع دوم ایاره لوغاذیا

فایده

آن این داروی مبارکست بسیار منفعت با دردهای بد از
قعر بدن بکشد مفصل شحم حنظل پنج درم بصل الفار بریان
کرده و غاریقون و سقمونیا و اشه و اسطوخودوس از هر یکی
دو درم و نیم افتیمون اقریطی و کمادریوس و مقل ازرق و صبر
اسقوطری از هر یکی سه درم حاشا و ساذج هندی و هوفاریقون
و فراسیون و جعده و سلیخه و فلفل سپید و فلفل سیاه و دار
فلفل و زعفران و دارچینی و بسفایج و سکبینج و جند بیدستر
و مر و فطراسالیون و زراوند طویل و عصاره افسنتین و
فرفیون و سنبل الطیب و حماما و زنجبیل و خطیانا رومی
و اسطوخودوس از هر یکی دو درم جمله بکوبند و بیبیزند و آنچه
صمغ است خیسانده و بعسل بسرشند و بعد از شش ماه بکار دارند
که نافع بود باب ششم
در اقراص و آن پانزده نوعست نوع اول قرص طباشیر
ملین فایده آن طبیعت را نرم کند و تب گرم و سرفه را ببرد
و درد سر مفصل طباشیر چهار درم ترنجبین پنج درم مغز تخم

خیار بالنگ سه درم مغز تخم خیار زه سه درم تخم کدو سه درم نشاسته
یک درم کثیرا یک درم صمغ عربی یک درم خشخاش سپید یک درم
کوفته و بیخته بلعاب اسبغول بسرشند و اقراص سازند و در سایه خشک
کنند که نافع است **نوع دوم** قرص طباشیر ممسک **فایدهٔ آن** اسهال
صفرا ببرد و تشنگی بنشاند و تبهای گرم را سود دارد **مفصل**
صمغ عربی بریان کرده و نشاسته بریان کرده از هر یکی دو درم
گل ارمنی یک درم و نیم طباشیر و سماق از هر یکی یک درم و نیم
زرشک بی دانه یک درم ورق گل سرخ سه درم تخم حماض دو درم
جمله بکوبند و ببیزند و بلعاب اسبغول اقراص سازند و شربتی
از آن یک مثقال و نیم نافع بود **نوع سیوم** قرص زرشک
بزرگ **فایدهٔ آن** بیماری جگر و استسقا و تبهای کهن سود مند
بود اما پس معده ببرد و سده بگشاید **مفصل** عصارهٔ زرشک
سه درم ورق گل سرخ شش درم مغز تخم خیار زه و مغز تخم
خربزه از هر یکی سه درم و مصطکی و سنبل الطیب و عصارهٔ
غافث از هر یکی دو درم فوعید ان و لک پاک کرده و ریوند

چینی

چینی از هر یکی یک درم و نیم رب السوس و طباشیر از هر یکی
دو درم زعفران یک درم ترنجبین شش درم تخم کاشنی و تخم
کشوث هر یکی یک درم جمله بکوبند و ببیزند و ترنجبین بگدازند
در آب و داروها بدان بسرشند و اقراص سازند و در سایه
خشک کنند **مفصل** زرشک بی دانه و رب السوس و ورق
گل سرخ و تخم خیار زه و مغز تخم خربزه از هر یکی سه درم و سنبل الطیب
و عصارهٔ غافث و فوولک پاک ~~کرده و ریوند چینی از هر یکی~~
~~یک درم و نیم رب السوس و طباشیر از هر یکی دو درم زعفران~~
~~یک درم ترنجبین شش درم تخم کاشنی و تخم کشوث هر یکی یک درم~~
~~جمله بکوبند و ببیزند ترنجبین بگدازند در آب و داروها بدان~~
~~بسرشند و اقراص سازند و در سایه خشک کنند مفصل~~
و عصارهٔ افسنتین و اسارون و نقاح اذخر و تخم شاهتره
و تخم کاشنی و تخم کشوث و ریوند چینی و زعفران و طباشیر
از هر یکی دو درم ترنجبین شش درم در آن حل کنند و داروها
بدان بسرشند و اقراص سازند که نافع بود **نوع چهارم**

قرص زرشک کوچک فایدهٔ آن قرحه کرده و مثانه سود دارد
و بول خون باز دارد فصل زرشک بی دانه با نکده درم
ورق گل سرخ پنج درم مغز تخم خیارزه سه درم تخم کاشنی و تخم
تورک هر یکی سه درم ریوند چینی و سنبل الطیب و طباشیر از هر یکی
یک درم کوفته و بیخته بلعاب بنکو بسرشند و قرص سازند نافع بود
نوع پنجم قرص کهربا فایدهٔ آن کسی را که سرفه و خون از گلو بر
آید یا خون بواسیر آید یا اسهال خون سودمند بود این قرص
فصل کهربا و بسد و مروارید و تخم تورک از هر یکی پنج درم
سرون بز کوهی سوخته و پوست تخم مرغ سوخته و کثیرا و صمغ عربی
از هر یکی سه درم کشنیز خشک بریان کرده و تخم خشخاش سفید
و خشخاش سیاه از هر یکی شش درم و دمع سوخته و تخم بنج سفید
و تخم بنج سیاه از هر یکی دو درم جمله بکوبند و بحریر به بیزند
و بلعاب بنکو بسرشند نافع بود نوع ششم قرص کاکنج
فایدهٔ آن قرحه گرده و مثانه را سود دارد و بول خون باز
فصل تخم کرفس و تخم بنج و شه دانه از هر یکی شش درم تخم

رازیانه

رازیانه و زعفران و حب صنوبر و تخم حماض و افیون و مغز
بادام از هر یکی سه درم حب کاکنج کوهی پنج و پنج عدد مغز تخم
خیارزه دوازده درم جمله بکوبند و به بیزند و بمثلث بسرشند
و قرص سازند که نافع بود فصل تخم خیار بادرنگ و مغز
تخم خیارین از هر یکی پنج درم صمغ عربی و کثیرا از هر یکی چهار درم
کاکنج کوهی ده درم داروها بکوبند و به بیزند و بامیخته بسرشند
و قرص سازند هر قرصی مثقالی که نافع بود نوع هفتم
قرص کافور فایدهٔ آن تبهای صفرایی و خونی و محرقه و مطبقه
و دق را سودمند بود و جگر را خنک کند و تشنگی نشاند فصل
ورق گل سرخ شش درم صمغ عربی و طباشیر و کثیرا از هر یکی
چهار درم مغز کدو و مغز تخم خیار بادرنگ و تخم تورک و اصل
السوس از هر یکی هشت درم نشاسته سه درم زعفران دو درم
کافور نیم درم جمله بکوبند و به بیزند و بلعاب بنکو بسرشند و قرص
سازند که نافع بود نوع هشتم قرص معتدل فایدهٔ آن مزاج
اصحاب یرقان باز اعتدال آورد و سدهٔ جگر بگشاید و اجزاء

حاد. را سود مند بود **فصل** زرشک بی دانه وطباشیر
و ورق گل سرخ از هر یکی سه درم مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم کدو
وتخم خرفه وتخم کاهو وتخم کاشنی وصندل مقاصری از هر یکی
یک درم کوفته وبیخته قرص سازند **نوع نهم** قرص کوکب **فایده**
آن سیارست هم خوردن وهم طلی کردن ونفاخات سود مند بود
تبهای کهن را وسرفه ودرد معده را وکسانی که زهر داده باشند
یا حیوانی گزیده سود مند بود **فصل** جند بیدستر وسلیخه
وگل مختوم وپوست بیخ لفاح از هر یکی چهار درم زعفران
وافیون از هر یکی شش درم طلق چهار درم دقو وانیسون وتخم
کرفس وسالیوس وتخم بیخ سپید ومیعه تر از هر یکی هشت
درم افیون ومیعه در شراب ریحانی اغارند وداروهای دیگر
جمله بکوبند وبه بیزند وبدان بسرشند وقرص سازند هر
قرصی نیم مثقال وبعد از شش ماه استعمال کنند نافع بود
نوع دهم قرص گل **فایده آن** درد معده واماس معده ببرد
وتبهای آمیخته سود دارد وسدّه جگر بگشاید **فصل**

بسن

زت وتقیه جمله بکوبند وباهم بیامیزند که نافع بود **نوع پنجم**
سفوف سورنجان **فایده آن** نقرس وعرق النسا ووجع مفاصل
را سود دارد **فصل** سورنجان هفت درم زیره بریان کرده و
پودنه جویباری از هر یکی دو درم فلفل یک درم شکر دوازده
درم بکوبند وباهم بیامیزند که نافع بود **نوع ششم** سفوف برکی
فایده آن معده را سود دارد وکرم دراز وخرد از روده پاک
کند **فصل** پوست هلیله کابلی وآمله وبرنگ کابلی مقشر
از هر یکی ده درم تربد سپید مجوف سی درم فانید کرمانی صد وبیست
درم بکوبند وباهم بیامیزند که نافع بود **نوع هفتم** سفوف سرطان
فایده آن سل وسرفه وتب محرقه وبول وتنقیه معده و مده را
سود مند بود **فصل** رماد سرطان نهری ده درم صمغ عربی
گل قبرسی خشخاش اسپید وسیاه از هر یکی پنج درم کثیرا پنج
درم بکوبند وبه بیزند وخورش از ان یک مثقال بود با ده درم
شراب خشخاش نافع بود **دهم**
در اکحال وذرورات وشافات **نوع اول** کحل باسلیقی

زرد فایده آن جرب وسبل وظفره وظلمه وحکه و دمعه را نافع
زنجبیل پوست بلیله بود فصل فلفل دارفلفل ... از هر یکی پنج درم صبر
٥ درم ٩ درم اسقوطری درمی ونیم کف دریا شش درم زنجفر پنج درم سلیخه
پنج درم و قرنفل از هر یکی چهار درم نوشادر درمی کوفته
وبیخته کنند وبهم بسایند ودر چشم میکشند نافع بود نوع دوم
کحل الجواهر فایده آن نور چشم زیادت کند وحفظ قوت
چشم بکند فصل سرمه شش درم توتیای کرمانی وهندی
ومرقشیشا ذهبی از هر یکی چهار درم اقلیمیا ذهبی لبد و
مروارید ناسفته از هر یکی دو درم زعفران نیم درم مشک
تبتی سه تسو مروارید توتیا وسرمه ومرقشیشا هشت روز
باید که در آب چشمه پرورده کنند وبعد از آن چنانک رسم است
بسازند واستعمال کنند نافع بود نوع سیوم کحل رمادی
فایده آن جرب و دمعه وسبل سودمند بود فصل
سرمه اصفهانی توتیای کرمانی توبال نحاس وشنج محرق
از هر یکی جزوی مامیران چینی ربع جزو بسایند چنانکه گفته

شد

شد که نافع بود نوع چهارم کحل نفحی فایده آن بسیارست
هندی روشنایی چشم بیفزاید فصل شادنج دو درم خون سیاوشان
دانگی نحاس محرق درمی سادج هندی دو دانگ سنبل الطیب
نیم درم دارفلفل نیم درم عفص مقلو درمی قاقله ومشک از هر یکی
دانگی کافور توتیا بسازند که نافع بود پنجم کحل عنبر فایده آن
درد چشم ببرد و روشنایی چشم بیاورد فصل توتیای هندی
توبال نحاس محرق مروارید ناسفته مرجان محرق سادج هندی
اقلیمیا ذهبی صبر اسقوطری سرطان بحری زعفران سنبل
الطیب از هر یکی دو درم شادنج مغسول شش درم فلفل سپید
و دارفلفل و نوشادر از هر یکی درمی ونیم مشک دانگی کافور
نیم دانگ مشک وکافور وزعفران در آخر کار بیامیزند که نافع
بود ششم کحل البیاض مارستانی فایده آن سپیده ببرد و ناخنه
زایل کند فصل عنزروت پرورده بشیر خر چهار درم زعفران
وشیاف مامیثا از هر یکی دانگی زبد البحر درمی ونیم بسازند
که نافع بود هفتم ملکایا فایده آن بسیارست امراض

چشم اطفال را نافع بود خاصه وردبخ را بغایت سودمند بود
فصل عنزروت مربا نشاسته و شکر طبرزد و صمغ عربی
از هر یکی جزوی بسایند چنانک رسمست که نافع بود نوع هشتم
توتیای اغبر فایدهٔ آن جرب و سبل کبیر و آخر رمد را سود دارد
فصل توتیای کرمانی شسته محرق مربا از هر یکی جزوی قند
مصری نیم جزو بسایند چنانک رسمست که نافع بود نوع نهم
اصفر کبیر فایدهٔ آن وردبخ قدیمه را سودمند بود فصل
عنزروت هشت درم شیاف مامیثا دو درم صبر اسقوطری و افیون
مصری و نشاسته و تخم گل از هر یک نیم درم زعفران دو دانگ
جمله بسایند چنانک رسمست که نافع است نوع دهم اصفر صغیر
فایدهٔ آن وردبخ را سودمند بود فصل عنزروت ده درم
شیاف مامیثا دو درم اصفر کبیر سه درم نشاسته چهار درم
بسایند چنانک رسم است که نافع بود نوع یازدهم برودهم
فایدهٔ آن گر و سبل و خارش و آب ریختن و سفناش چشم و سلاق
را سودمند بود در امراض چشم مگر جایی که وجعی باشد نافع بود

فصل

فصل توتیای کرمانی دوازده درم دار زرد دوازده درم
پوست هلیله زرنیخ درم پلپل درم دار فلفل دو درم و نیم مامیران
چینی دو درم و نیم نمک اندرانی یک درم کوفته و بیخته با آب
غوره صافی کرده هفت نوبت پرورده بسایند و استعمال
کنند که نافع بود نوع دوازدهم برود نقاسین فایدهٔ آن
روشنایی زیادت کند فصل آب انار ترش صافی
کرده چندانک خواهد توتیای کرمانی پرورده به هفت
روز بسایند بقدر آن استعمال کنند فصل
دوم در شیافات و آن نه نوعست نوع اول شیاف ابیض
فایدهٔ آن ابتداء رمد را نافع بود فصل اسفیداج چهار
درم کثیرا یک درم صمغ عربی دو درم نشاسته درمی با
سپیدهٔ تخم مرغ بسرشند و شیاف سازند نافع بود نوع
دوم شیاف افیونی فایدهٔ آن رمد و دردهای عظیم
را نافع بود فصل اسفیداج هشت درم صمغ عربی چهار
درم کثیرا دو درم شیر دختران بسرشند و شیاف سازند

که نافع بود نوع سیم شیاف انار فایده آن ریش چشم
و تیرها که در چشم بر آید سودمند بود و کویی که از ریش
بمانده باشد ابا شته کند فصل انار محرق و نکاپس محرق
و سپرند اصفهانی و توتیای هندی و صمغ عربی و کثیرا از هر یکی
هشت درم افیون مصری نیم درم باب باران بسرشند و شیاف
سازند نوع چهارم شیاف احمر لین فایده آخر رمد و رمد بلغمی
را سودمند بود فصل شادنج مغسول ده درم نکاپس محرق هشت
درم مرجان چهار درم مروارید چهار درم سادج هندی چهار درم
صمغ عربی دو درم کثیرا دو درم مرصافی دو درم خون سیاوشان
درمی زعفران درمی بمطبوخ عیق بسرشند و شیاف سازند
که نافع بود نوع پنجم شیاف دینج فایده آن شلاق و حرقه
و موی افزونی که در چشم بود و سبل کهن را سودمند بود
فصل صمغ عربی صبر اقلیمیا قطی اسفیداج مرزنیخ
سرخ زنجار قلقطار محرق نکاپس محرق دار فلفل فلفل سپید
و فلفل سیاه شادنج نشاسته دار زرد شکر العشر نوبل

طلحی

نکاپس از هر یکی دو درم عنزروت سه درم خون سیاوشان
ده درم اقاقیا مصری درمی توتیای حشری درمی حضض مکی
درمی سنبل درمی مازوی محرق درمی اشق سه درم اشق باب سداب
تر و حماض ترنج حل کنند و باقی داروها بدان بسرشند و شیاف
کنند که نافع است نوع ششم شیاف اصطفطیقان فایده آن
ابتدای آب امدن و تاریکی و استرخاء جفن و انتشار را نافع
بود فصل اقلیمیا ذهبی فلفل سیاه و افیون مصری و زعفران
از هر یکی چهار درم نیل دو درم صمغ عربی هشت درم شیاف مامیثا
هشت درم عنزروت درمی ملح هندی درمی بورق ارمنی دوازده درم
زرنیخ اصفر درمی کوفته و بپخته باب رازیانج بسرشند و شیاف
سازند که نافع بود نوع هفتم شیاف مراره فایده آن ابتدار
نزول را بغایت سودمند بود فصل زهره کفتار زهره کبک
روغن بلسان از هر یکی جزوی عنزروت و صبر و زعفران از
هر یکی دو جزو کوفته و بیخته باب سداب بسرشند و شیاف کنند
نافع بود نوع هشتم شیاف علایی فایده آن بسیار ست جا-

استعمال باید کرد که در دنباشد نوع نهم شیاف احمر حاد
فایده آن جرب و سبل و دمعه و حکه و سلاق را سود دارد
فصل زنجار صافی چهار درم شادنج مغسول هشت درم قلقطار
محرق چهار درم شب یمانی درمی نحاس محرق دو درم بمطبوخ اهلیلج
عبوس بسرشند و شیاف سازد که نافع بود انشا الله

باب یازدهم

در حبوب و روغنها و آن هشت نوعست نوع اول حب
اصطمخیقون فایده آن تن را از بلغم غلیظ و از سودا پاک
کرداند فصل تربد مجوف دو درم صبر اسقوطری و حب النیل
از هر یکی درمی شحم حنظل و سقمونیا از هر یکی دانگی و چهار حبه
بکوبند و به آب بسرشند و به حب سازند که نافع بود نوع اول
حب ایاره فایده آن تن را و دماغ را از بلغم پاک کند
فصل ایاره فیقرا و تربد مجوف از هر یکی درمی نمک
هندی نیم درم سقمونیا نیم دانگ و دو حبه شحم حنظل دانگی و چهار
حبه جمله بکوبند و بیزند و به آب بسرشند و قرص سازند

ک

سنبل الطیب و گل سرخ شسته و اصل سوس از هر یکی چهار درم
افسنتین و عصاره غافث و ریوند چینی از هر یکی سه درم
ورق گل سرخ هشت درم جمله بکوبند و بیزند و به آب
بسرشند و قرص سازند که نافع بود انشا الله تعالی
یازدهم قرص غافث فایده آن دماغ را پاک و جگر
و سپرز و تبهای کهن را سود دارد فصل ورق گل سرخ
و گل شسته و عصاره غافث از هر یکی یک درم تخم تورک
دو درم طباشیر نیم درم رب السوس دانگی جمله بکوبند و بگلاب
بسرشند و قرص سازند هر قرصی یک مثقال که نافع بود
دوازدهم قرص خشخاش فایده آن سرفه و سیل و ریش
کرد و شانه را سود مند بود و سوزش بول و آمدن خون
با بول باز دارد فصل ورق گل سرخ و صمغ عربی
از هر یکی چهار دانگ نشاسته و کثیرا از هر یکی دو درم
خشخاش سفید و خشخاش سیاه از هر یکی سه درم طباشیر پنج
درم رب السوس دو درم زعفران دانگی و چهار حبه بکوبند

و بپزند و باب بسرشند و بقرص سازند نافع بود دلا
سیزدهم قرص بنفشه فایدهٔ آن دماغ را پاک کند و خداوند
تب و سرفه را سود دارد فصل بنفشه میان بادام دو درم
تربد مجوف یک درم سقمونیا نیم دانگ رب السوس نیم درم
بکوبند و بپزند و بقرص سازند بلعاب گل نافع بود اسهال
چهاردهم قرص گلنار فایدهٔ آن اسهال باز دارد و چون
حیض و بسیاری آمدن بول زایل کند و قی و خون دفع
کند فصل سلیخه و گل ارمنی و صمغ عربی از هر یکی چهار درم
ورق گل سرخ و اقاقیا از هر یکی سه درم کثیرا دو درم همه را
بکوبند و بپزند و باب گلنار یا گلاب بقرص سازند هر
قرص یک مثقال که نافع بود انشا. پانزدهم قرص ریوند
فایدهٔ آن ضعیفی جگر را سود مند بود و آماس جگر و سپرز
زایل گرداند و زخمی که بدین دو عضو رسیده باشد
این بقرص مفید فصل ریوند چینی شش درم فو و عیدان
و گل شسته از هر یکی سه درم تخم کرفس انیسون و عصارهٔ
غافث

غافث از هر یکی دو درم جمله بکوبند و بپزند و باب بسرشند و بقرص
سازند نافع بود
در سفوفات و آن ده نوع است ۵ نوع اول سفوف
نار دانه فایدهٔ آن اسهال باز دارد و معده را و امعا
را قوت دهد فصل نار دانه بریان کرده دو جزو
مورد دانه و بلوط و سماق و زیره کرمانی و زیره در سرکه
جوشانیده و بریان کرده و پست کنار و پست سنن و کشنیز
خشک بریان کرده و خرنوب نبطی و خرنوب شامی از هر یکی
یک جزو و سک و رامک از هر یکی ربع جزو جمله بکوبند و کوفتگی
نیم کوفته و باهم بیامیزند و خوردنی سه مثقال نافع بود نوع دوم
سفوف نار دانه مثقالی فایدهٔ آن اسهال کهن که سفید و
رقیق باشد و با ثفل آمیخته باشد باز دارد و باد ها بشکند
و معده را قوت دهد فصل انار دانه مثقالی بریان
کرده سماق ده درم کرویا در سرکه جوشانیده و خشک کرده و
بریان کرده ده درم کشنیز خشک در سرکه جوشانیده و خشک کرده

و بریان کرده ده درم گلنار و سماق و خرنوب نبطی از هر یکی
پنج درم جمله بکوبند و بپزند بغایتی که چون سرمه و بادام بیامیزد
و بکار می دارند نوع ششم سفوف نشاسته فایده آن اسهال
دموی و پیچ دموی را سودمند بود فصل تخم ریحان و بارتنگ
و تخم حماض و نشاسته و صمغ عربی از هر طرفی یکی یک جزو و نیم
جمله بریان کنند پس بیرون از گل و صمغ و نشاسته و گلنار جمله
بکوبند نرم و با هم بیامیزند فصل بکو و تخم مرو و تخم ریحان
و نشاسته و صمغ عربی و طباشیر و تخم حماض و گل ارمنی جمله
راست راست تخمها بریان کنند و باقی بکوبند کوفتنی میانه بیامیزند
خوردنی پنج درم نافع بود نوع هفتم سفوف مقلیاثا فایده
آن اسهال کهن و درحر و ضعف معده و سردی آن و پیچش شکم
و بواسیر سود دارد فصل تخم سپندان بریان کرده رطلی
و نیم زیره کرمانی در سرکه جوشانیده یک شبانروز و خشک
کرده و بریان کرده چهار یکی بزرگ و تخم گندنا از هر یکی
وقیه مصطکی پانزده درم هلیله سیاه بریان کرده در روغن

زیره

که نافع بود انشاالله تعالی نوع سیوم حب شبیار فایده آن
این حب نشستن باید خورد که دماغ را از بلغم و صفرا پاک گرداند
و معده را تقویت نیکو بود و پاک دارد فصل صبر اسقوطری
سه درم مصطکی و ورق گل سرخ از هر یکی درمی بکوبند و با آب
عنب الثعلب بسرشند و قرص سازند که نافع بود نوع چهارم
حب قوقایا فایده آن خداوند درد چشم را و سر را سودمند
بود و تن را از فضول پاک گرداند فصل مصطکی و عصاره
افسنتین و شحم حنظل و صبر اسقوطری و سقمونیا راست راست
بکوبند و به آب بسرشند و حب سازند نافع بود نوع پنجم
حب اسطوخودوس فایده آن تن و دماغ را از ماده سوداوی
پاک گرداند فصل پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی
از هر یکی پنج درم تربد سپید هفت درم صبر اسقوطری شش درم
اسطوخودوس و افتیمون و بسفایج از هر یکی سه درم حب نیل
سیاه ده درم غاریقون سه درم و نیم قرنفل و پودنه کوهی
از هر یکی یک درم و نیم نمک نفطی ده درم ایارج فیقرا ده درم شحم

حنظل یک درم و نیم جمله بکوبند و بآب بسرشند و حب سازند
مقدار یک شربت سه درم نوع ششم حب منتن فایدهٔ آن
خداوند لقوه و فالج را و استرخا و رعشه و درد پیوندها را سودمند
بود مفصل سکبینج و اشق و جاوشیر و مقل و سپند و شحم
حنظل و تربد مجوف و پوست هلیلهٔ زرد و عنزروت راستارا
صمغها را بآب گند حل تا حل شود و باقی داروها بکوبند و بسرشند
و در سر آن کنند و بسرشند و حب سازند که نافع بود نوع هفتم
حب سورنجان فایدهٔ آن مفاصل و درد پشت و نقرس را سودمند
بود مفصل سورنجان و پوست هلیلهٔ زرد از هر یکی یک درم
~~انیسون و جاوشیر و سکبینج از هر یکی~~ صبر اسقوطری یک درم
بکوبند و بآب بسرشند و حب سازند که نافع بود نوع هشتم
حب السعال فایدهٔ آن سرفه را زایل کند و خداوند دق
و سل را سودمند بود مفصل رب السوس و نشاسته و کثیرا
و مغز بادام شیرین و صمغ عربی از هر یکی سه درم شکر طبرزد
پنج درم جمله بکوبند و بلعاب به دانه بسرشند و حب سازند که نافع

بود

مرجان سپید محرق پنج درم ماميران چینی پنج درم روی سوخته
ده درم بحر القصب یعنی سنگ سوسمار پنج درم پوست خایهٔ شترمرغ
پنج درم بوره ارمنی سه درم مغناطیس دو درم چون ترتیب
کرده شود در چشم کشند نافع بود باب ______ کحل
البیاض العتیق که نافع بود بحر القصب دو مثقال ماميران چینی
یک مثقال و نیم بوره ارمنی دو مثقال زبد القواریر دو مثقال
و نیم زبد البحر یک مثقال و چهار دانگ انوتیای هندی
سه مثقال و نیم کاپس محرق دو مثقال و دانگی دهانهٔ فرنگی مثقال
مروارید صافی سه مثقال این جمله کوفته و بیخته در چشم می کنند نافع
باب ______ کحلی که چشمها را باز دهد و نافع بود
عنزروت مدبر نشاسته صمغ عربی کثیرا افتیمون
گل کاشنی تخم گل زعفران آقلیمیا ذهبی حضض مکی
صبر اسقوطری زراوند مدحرج این جمله کوفته و بیخته در چشم
نافع باب ______ شیاف باد سبل در چشم کشند
نبات مصری ده درم پوست هلیلهٔ زرد ده درم مغز استخوان

خیار هندی ده درم توتیای قصب ده درم افیون مصری سه
تسوج این جمله کوفته وبیخته باسپیده تخم مرغ برسرشند وشیاف
سازند باب شراب کشاد سداب ده درم
بستان افروز پنج درم انجره پنج درم سپستان هفت درم
میویز سیاه هفت درم تخم خطمی پنج درم سرگل هفت درم مرباد
یک درم ونیم متل ازرق یک درم ونیم روناس دو درم
انگبه دو درم عسل یک من ونیم این جمله داروها در دیگی کنند
وبپالایند وعسل در سر ان کنند نافع بود باب الات شیشه
تخم منک فلفل سیاه فلفل سپید فلفل قسط ناخن دیو
سندروس اشه بید انجیر تخم اسپندان بلادر نارمشک
نمک طبرزد کندر لسان العصافیر تخم دلا اشوبه روغن
زیت نفط سپید روغن چراغ باب
نردخوزی تخم خیار بالنک تخم خیار زه شحم حنظل مر
وحوش زنجبیل بزباز قرنفل بلیله بابونه بهارنارنج
تخم پیاز گل سرخ ناخوه دوالی بید انجیر بنوتلخ قشار

مرباد

مرباد متل ازرق منتی کندر نفشه ثلک مصطکی زرنه
کرمانی باب وج اگر ترکی باشد زرد فه
اکو خنز باشد فنجه بزر باشد سکبینج انکشه انگبه باشد
قند ماکرویه املی باشد جند بیدستر خایه قند پس باشد
ثوم بری بیار نرکس باشد ذ دقو واندقوقو دانکو باشد
ایو یابج سوسن باشد جعده اربه باشد اهمل وهل باشد اطیار
الطیب ناخن دیو باشد طراطیب بول سرخی باشد تمام
قرص سرطان گل ارمنی نشاسته لرا صافی ورق
گل سرخ از هر یک شش درم سرطان ده درم رب السوس سه
درم این جمله کوفته وبیخته باکه کر بیا بیزند بعرق گاوزبان
بسرشند وقرص سازند نسخه میح صابی زعفران دارچینی
زنجبیل جوز بویا قرنفل بزباز مصطکی فلفل از هر یکی
دو درم خشخاش نیم من عسل مصفی نیم من عرق گل و
بید قدری نسخه دیگر ورق گل ده درم جوز بویا ده درم
کبابه یک درم زعفران یک درم بزباز یکی درم جوز بویا یکی

یک درم قرنفل یک درم قرفه حینی دو درم مصطکی دو درم
فلفل یک درم عسل نیم من نسخه معجون مسیح فرنگی با فضل العرضی
الملوک معده و دماغ را قوت دهد و مجامعت بفزاید و گرده
و مثانه قوی کند و تری معده ببرد و بخارهای فاسد از دماغ
باز دارد و نتیج آرد و هر فعلی در وی زیادت باشد صفت آن
قاقله کبار ده درم جوز هندی پانزده مثقال زعفران
پنج مثقال زعفران جوز بویا چهل درم خیربوا پنج مثقال
زرنب پنج مثقال قلنفر پنج مثقال صندل مقاصری ده مثقال
صندل سرخ پنج مثقال دارچینی ده مثقال بزربنج پنج مثقال
پوست ترنج پوست نارنج از هر یک دو درم طباشیر و سعد و نیلوفر
و عود و جاوی و سنبل و عاقرقرحا از هر یک پنج مثقال افیون
ده مثقال اسارون و تخم کاهو از هر یک پنج درم امله صد درم امله
در دو من و نیم آب با آتش نرم بجوشانند تا باز یک من باز آید
و بپالایند و یک من عسل در سر آن نهند و بقوام آورد و داروها
جدا جدا کوفته و بیخته بوزن آورد و بهم آمیخته بدان بسرشد و در

ظرفی

تربکشی بیست درم

از هر یک دو درم رب السوس درمی و نیم ترنجبین در آب
بگدازند و بقوام آرند و داروها بدان بسرشند مقدار شربتی
سه درم والله اعلم نوع دوم روغن قسط فایده آن فالج و لقوه
و استرخا و رعشه را سودمند بود معده و جگر و عضوها را قوت دهد
فصل قسط ده درم جند بیدستر ده درم فلفل سه درم عاقرقرحا
و فرفیون از هر یکی سه درم همه نیم کوفته کنند و اندر نیم من
شراب ریحانی اغارند و یک شبانروز و پس بپزند تا نیمه
باز آید و بپالایند و بپالایند و نیم من روغن زیت در سر آن
کنند و بپزند تا آب برود و روغن بماند که نافع بود انشا
نوع سیم روغن مصطکی فایده آن استرخای معده و ضعف
معده بغایت سودمند بود فصل روغن کنجد پنجاه درم مصطکی
و راسن از هر یکی ده درم مصطکی نیم کوفته کنند و با روغن
شیشه آبگینه کنند و در دیگ سنگین در میان آب آو
و بجوشانند تا مصطکی بگدازد و با روغن آمیخته شود
نوع چهارم روغن شبت و بابونه فایده آن اما سه

تحلیل کند و ماندگی را ببرد و درد مفاصل را که از سردی
نشاند **فصل** از هر کدام که خواهد بگیرد یک وقیه روغن
یک من زنجبیل روز در آفتاب نهد و بعد از آن بکار دارد نافع بود
روغن چکیل **فایده آن** از تنگی بول را بگشاید و تقطیر بول
کم گرداند و قوت باه زیادت کند **روغن** کنجد شیر گاو و آب
از هر یکی پنج رطل فانید دو رطل زنجبیل یک درهم رطل فانید
زنجبیل بکوبند و هر دو اندر روغن و شیر و آب بپزند تا شیر و
آب برود و روغن بماند و بپالایند که نافع بود ان شاء الله

...اص که در تریاق فاروق بکار می آید و غیر آن اقراص اندرو
خوردن
...شیعان شش مثقال قفاح اذخر دوازده مثقال قصب
...ره شش مثقال دارچینی پت و چهار مثقال ... شش مثقال
...دن شش مثقال عود بلبان شش مثقال حماما پت و
سلیخه شش مثقال انجدان سپید پت مثقال مصطکی
مثقال زعفران دوازده مثقال داروها جمله بکوبند

و بجریره بپزند و بشراب صافی یا مثلث یا ماء العسل بسرشند
و قرص سازند و چون قرص می سازند دست بروغن بلسان
چرب کنند و در سایه بخشکانند چنانکه رسمست که نافع بود
فصل در استعمال پیاز کوهی باشد بهترین این پیاز میانه
باید نه خرد و نه بزرگ و در خمیر گیرند و در تنور آرمیده بنهند
تا پخته شود بیرون آرند و پوست او دور کنند و بس بکوبند
تا چون مرهمی شود و آرد کرسنه تازه بوزن آن پیاز با هم
بیامیزند و سحق کنند نیک تا مستوی شود و بشراب ریحانی
بسرشند و قرص سازند قرصها تنک و چون قرص می کنند
دست بروغن گل چرب می کنند و در خانه گرم نهند و بامداد
نهند و شبانگاه باز می گردانند تا خشک شود و در ظرف آبگینه
کنند تا وقت حاجت نافع بود **فصل در اقراص افعی** افعی باید
که جوان باشد و ماده باشد و نر و ماده که بتوان دانست
به دندان نر را دو دندان نیش باشد ماده را چهار دندان
نیش باشد و رنگ ماده اشقر باشد و چون حرکت سریع باشد

وهر پوستی که بالا میدارد و چشمهای وی سرخ باشد و سر وی
پهن باشد و در وقت ذبح وی را بگیرند و زود ذبح کنند و گوشت
وی چنان باشد که مقدار چهار انگشت از سر و دنب وی یک زخم
بیکنند و پوست وی بکنند و شکمش بشکافند و پاک کنند و با آب
شیرین صافی چند بار بشویند و بعد از آن در دیگی سنگین پاکیزه
کنند و آب چندان در وی کنند که بر روی آن بارتفاع شافی
چند شبت درش اندازند و نمک قدری درش کنند چنانکه شور
وی پزند تا مهرا شود و گوشت از استخوان جدا گردد فرو
گیرند و بنهند تا سرد شود و آب از آن برزند و گوشت از آن
برآرند و در هاونی سنگین بکوبند نیک و همچندان که آن گوشت
باشد نان خاص نیک پخته و نیکو خمیر بکوبند تا متساوی شود و با آن
مرق بسرشند که گوشت از آن برآورده اند و قرص سازند
قرصهای تنک هر قرصی مثقالی و هر روز بازی گردانند تا خشک
شود و هیچ تری در وی نماند و در سایه خشک باید کردن و نخ
فصل در اقراص قوقس بگیرند میویز طایفی دانه برفکرده.

دیگر